

خدا بجز در حق این خبر آورد که قوم هم کلوز بود و از مال او بجز نفع بسیار رسید و از حق تعالی هر از خدا داد  
و از شما بفرز زنجیر شد و او اول کس است از زمان که با من نماز کرده و انیس هر چه در طلبه که از هر کس است  
و نه ام تصدیق هر کرده و جانی که گدای سبب هر کرده اند و او یقینی از اهل بیت است و خدای در کتاب نگاه و در دست است  
چندین جز نقل که هر که از در بابا که بر بدن و خرفست و شنیده که رسول خدا از او دیگر است گفت آنچه در میان شما گذشت  
بمان کنید تا من بگویم پس رسول الله علیه و آله بایشه گفت تکلیف اولی که هر خوف میرند تا من حرف  
زنم در جواب گفت بل تکلم و لا تقل الا حقا و حرف زن اما بغیر از راست مگو و نیک است که بجز این غیر از  
حق میگوید در جواب رسول چنین حرف نباید زد که آیا آیه ای از قرآن بود که در حق رسول الله علیه و آله و سلم  
و الاخرة را نشنیده بود آیه و لا تجروا بالاقوال که بعضی بگوشتن هر سیده بود و اگر انوقت اول سن بود و چون  
جوانی از بغیر از ما غافل میافتد در آن وقت که کل عقل داشت و میخواست غایب و مجاهد و فرسید الله بانه نیست  
که خدا را تعالی در حق بگویند است و حق فرمودن و لا تبس خیر تبسج الجاهل که در خانه باید نشان نشد و در خبر که داریم  
جایست بخود میگردانند که بشیر سوار شوند و دختر را پوست بپنک پوشانند و بر بالای پوست زن خود که از اند  
و بغیر از که بفره روند و بر امام زمانی که صاحب و انصار و بنده و از او خوب و بجم را با منشی اتفاق کرده باشند  
خروج کنند و با بشت ریختن خون چندین هزار نفسی شوند و ترشش با که هیچ مرد را حاضر نیست که زن او بدین صفت باشد  
و او زن بغیر از این صفت پسندید و از خدا و رسول خرم نگردد و چنانکه مشهور است که زنی از زنان کوفه بدین صفت آمد و  
گفت یا امام ما من جم فرمای در حق مادری که فرزند خود را بکشد از روی عداوت و از فرزند حرمی باشد عایشه جواب داد  
که آن زن کافره است چرا که حق تعالی فرموده و من قتل مومنا سدا فخر او و هر چه بخالد اقیما بغیر از که بکشد مومنی را بعد از  
پس جزای او جهنم است که در و فخله باشد پس آن زن گفت فی القولین فرام ااة قلت یستحقن الظامن اولاد  
اولاد من بغیر از سبب میگوید در حق مادری که بکشد شانه از فرزند را از اولاد مومنان و مسلمانی و چون عایشه  
ضمیمه که فرشتی چیست گفت و در کشید این دشمن خدا را اندر خود و چنانچه در روزی که بر پشت سوار شده بود  
و مردمان و جماعه فرامیه را بران داشت که با من شوند و امام حسن را از زیارت رسول الله مجرم سازند که کما  
آن بود که امام حسین میخواست برادر را آنجا دفن کند آن عباسی گفت تجلبت تیقلت و دعیت تفتیت الکلیس

من انشرف و فی الکلی تعرفت و ثابت انحضرت را نیز باران کردند و این عباس و جمع کثیر نیز در رحمت آن فتنه را  
 فروختند و مشهور است که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام از مدینه متوجه بصره شدند و در منزل اشطار  
 تجمع شدن لشکر میکشید عایشه نامی بختی که علی در فلان جافرو و آمده و نه زهره دارد که پیشی دهد  
 نه حیوانه که بزرگردد و این عبارت است که آن تقدم بخردان تا آخر غیر و چون نام بختی رسید زمان میفتند  
 بخانه و مضمون کتابت عایشه را نظم کردند و میخواندند و دف میزدند و سرود میخواندند ام کلثوم در پرده نشسته در  
 خانه حفظه نمود آن شود بختی در وی بگشود و حفظه بخیل نزد عذرا ابر شروع نموده ام کلثوم گفت ظلم نمود عایشه  
 و بدبران ظاهر و در خانه آن با قیصر است امیر و در شیت و خانه خود عایشه او در قصه قل بدرین دارد و بدبران  
 شافعه قتل رسول خدا شده و حق تعالی تراثین کفایت کرد و آید و آن ظاهر اعلی قان الله مومنین و هم یکی  
 و صالح المومنین در آن باب فرستاد این بختی و نجای خود اندام بن طفیل گوید از علی علیه السلام شنیدم که گفت  
 رسول الله صلی الله علیه و اله اهل جمل و اصحاب صفین و خوارج نه و آن را لعنت کرد پس چون فتح روی نمود  
 بخرم عایشه رفتند و از این که او را رسیدیم گفت خانه علی نشینم من نشینم لیکن من از اهل جمل نشینم و بغایت  
 خجل نمود از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود و خمر شعیب  
 صفور ابر از موسی بروم موسی بر شوخ بن فون خروج کرد و یوشع او را یاسری گرفت و بدر حرمت موسی علیه السلام  
 خلاص داد و من نیز از آن ترسانم که یکی از زنان من بعد از من بروم من خروج کند و با او مقاتله نماید و اسیر شود  
 و این خبر بتای انحضرت رسید و چون در رسول حاضر شدند و هر یک میبختند چنین خبر شنیدیم و عا که ما با شماستیم انکه روحی  
 و خروج خواهد کرد پس انحضرت فرمود من شما را هیبت میکنم به بهر کار و روح نشستن در خانه و ترک نمودن زینت  
 زنان جایی که بختی آن خدای که در انجلی فرست و که جبریل مر آنرا داد که اصحاب جمل ملعون نیز بر زبان هر سوخی  
 که پیشی از من بوده اند و در حال امیر المومنین رسید و چون رسول الله او را بدید گفت یا علی انک الظالم تویی منی  
 ظالم بک گفت یا رسول الله منی ظالم بک گفت یا رسول الله منی ظالم بک گفت یا رسول الله منی ظالم بک گفت یا رسول الله  
 و از جمیع صحابه با موسی استغوی است و او نیز از جمله دشمنان امیر المومنین بود مشهور است که چون امیر المومنین  
 امام حسن را علیه السلام با مالک اشتر کوفه فرستاد که در جرب جمل امداد نماید و امام حسن علیه السلام بر منبر رفت

خطیب طبع او نمود و مردم را ترغیب و تحریق کرد و مردم دل بر جلاوت حضرت نهادند ابو موسی بنی نضیر و خطیب  
خواند و گفت ای قوم منته بخود که از رسول خدا شنیدم که گفت بعد از من فتنه ها می شود و در آن هر وید و علی شمارا  
میکنم برادران میطلبند و در دیکته که مردم را ضرر و سازد و اگر عاقلان بر خیزند گفت ای ابو موسی هر فتنه ایست  
تو بودی و من که ابرمیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی ایضا در میان ایشان و قاتلان و قاتلان و قاتلان و قاتلان  
و چون فتنه زنده اند و برین حدیث که او اندوختی خلافت غیر از علی نبود و نیست و عثمان ثانی آن نبود که کفر خون  
و طلب کند که بر میانان ظلم میکرد و بیت المال را تلف مینمود و توبه ناکرده بود پس گفت ای ابو موسی اصحاب عقبه چند  
کسی بودند که گفت یزید و کسی که گفت نه کسی تو جابرد هم اینان بود که گفت علی بودم لیکر تو بر آدم و رسول از راجع  
استخار کردی گفت خدا و انکه ابرمیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو گفت کرد پس مالک شتر و عدل بن هاشم  
و دیگران مردم را وعظ و نصیحت کردند و ابو موسی باریک و بخت کرد که حرف زنده مالک شتر بفرمود تا او را کشیده  
از مسجد بردن کردند و از جلد بر طبقتهای او اندیکه چون برافرو اقامه عثمان مردمان بر ابرمیدم علیه السلام بیعت نمودند  
و آنکه از جمیع رجال عثمان را بسبب جو رستم که با خلق الله کرده بودند از منصبها عزل نمود ابو موسی را بجهت شهادت  
مالک شتر عزل نکرد و او را بجا گذاشت و گفت بوجب آنکه گفته اند جزای نیکی بریت در وقت که دو نفر با یکدیگر را فرستند  
و او را بگویند و بسبب دعای خنده اکثر شتر را از انکشت بر آورده گفت فر علی را از خلافت بر آوردهم و با یکدیگر  
اکثر شتر را از انکشت بفرموده های بر خیزد گفت فر معاویه را بخلافت مقرر داشتیم و چون فهمید که معاویه را و از بسبب  
داده از شتر منگراه که را در پیش گرفته ایجا متوطن شد و دیگر از اصحاب ابو هریره است و او دین را بدینگونه  
بوضع حدیث مشغول شد و باینکه میفرموده های گفت که تا چنین حدیث برید و تو نیستی برین است سوار شدم و فر را در  
در ارمین ذکر کرده که چون عایشه را با ابو هریره انکار کرد گفت تا تغییر نکردم دستم بر حدیث را که در شان علی بود و  
و از بر این بر شما رواایت کردم برین است سوار شدم و دارنده بود از راجع خلافت معاویه حدیث وضع میکرد  
و اوقات میکرد از ایندی که دیگر از اصحاب که نزد و صلاح شتر دار و عبد الله بن عمر بن خطاب است که بعد از این  
هر زمان را بکاه کشته نزد معاویه رفت و با و میگویند که کشته شده است و معاویه را و معاویه را و معاویه را و معاویه را  
خروج کرد و اکثر مردم که معاویه بیعت کردند که راه شتر معاویه را و معاویه را و معاویه را و معاویه را و معاویه را

که چون این مرد را با او دیدند بگریه و پند و بهرام فقط بنظر راضی نشده سرداران لشکر سواد  
و ضابطه نیز لشکر نگهبان از بجهت او بودند و آن نیز گفتا شنوده روزی بیدان آمد و محمد بن حنفیه  
با جماعتی از طلبه و اعیان و مشایخ علیه السلام بنفس نفیس متوجه میدان بودند چون نگاهش بآن حضرت افتاد  
تا بدیدن ذوالفقار نیاید و درده فرمالی فرار برقرار اختیار نمود و در دیر جوانی را نگیدان دید و سوا  
مردی و مردانگی نمود چون نزدیک جوان رسید فهمید که مالک شتر است گفت ای مالک میدانی که تویی که از این  
بوسه میگرد و خفته ده که باز گردم مالک گفت اگر از عاز از این اندیش برود بگفت اگر مردم گویند فخر به امیدی  
که خسته از اجزایش و بد بگذرانست که گویند قتل رحمة الله علیه گشته شده است یا زاده از حبه علمای او آنکه چون  
حجاج ملعون بر عبد الله بن زبیر دست یافت و او را برادر کرد عبد الله در شب بخانه حجاج رفته چون پرسید که بکار  
آمد گفت از رسول خدا شنیده ام که هر که ببرد و بچست امام زمان در گردن او نباشد مردن او مردن ایام  
جاهلیت است دست بر ده که با تو بچست کم چون توانی با امام زمان عبد الله کرد و ای بس حجاج چای دراز کرده گفت  
دست من از بچست تو شک دار و تو آنی که با علی بن ابیطالب بچست نکردی با آنکه فضل و کمال او را میدانی خب  
آمد که حاجی فاسق نیاید عبد الله که بچست فاسق و احمق که ترا با نیا نرفته است الله که در آن بچست بجز زبیر و از  
عبد الله که طعن و لغزش از جمله فریاد است بلکه سر کرده و سردار طاعت است محمد بن ابی سفیان است اگر چه مطاعن  
او از طعنه و تخریب است و هر اهل سنت پیش از آن در کتابهای خود نوشته اند که قلم از غمده آن توان بر آید  
و لیکن تا نبینده و خواننده این دساله اندون تو اب نیز مردم نباشد بجز از مطاعن او نیز مبادرت نمایند و  
و بر خزانة انجدر حقی او و محرکه او واقع شده شروع میکند از انجدر حقی است مشهور که حمیدی در جمع بین الصیحن  
نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرد و معاویه را میگردید که عمار یزید بن ابی سفيان علیه السلام و محمد بن  
الی القاری و یحیی بن حماد است که عرب و عجم ترجمه و شفقت بر کس استیفا کنند و در حین ترجمه و در حال مدح نیز گویند  
معاویه را بجز عجب نیست یا از بابت حمد و شفقت بر یزید که عمار را نخواهند گشت حقی که اصل خود و قلم باشند  
و او این نیز همیشه خواهد خواندن و ایشان او را با تشیی و درخ نگین خواهند نمود و مطابق حکام غیر نظام حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله چون واقعه صفین روی نمود و عمار و زکات غرض ایشان است و لایت تأبید و درانی افتد

با وجود جهل و نادانی و سیر و چون خبر شهادت او بمجوب رسید گفت که او را بچنگ آورده اند و گفته است و این بچنگ  
گفت باین جزوه را سپردن باشد و این بچنگ است قبل ازین نیز نه که در شهر و از جمله مطامن او و باعث بر وجه  
لین او اینکه با نام زمان خروج نموده با انحضرت می خیم و مناظره آغاز کرده بسیار از عوام انسانی را در شکست و  
انداخت و باعث کشتن چندین هزار انسانی از مسلمانان شد و بسیار از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شدند و از  
آیه ای که در متون آمده است که آن مشاود و دو جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام کرد و خود را مسلمان میدانست بلکه خیم  
نواب هم داشت که با قضا و خط طلب خون عثمان میکرد و اهل سنت او را مصحاب میرانند و میگویند مجتهد بود اگر در  
اجتهاد خود ثواب کرده باشد نیز ثواب دارد و اگر خطا کند یک ثواب کفر اندک یک ثواب قاضی به انحراف کرده اند و نشان  
خبر و هر بابی که ازین کتاب برآید که هفتاد و دو جنگ با نام زمان را بعد از جهل و نام گفته و ثواب هم از برای او قرار  
دهند اما حرف همان است که از نام و شاه نامه اراغی مقدار و سلطان کامکار و عدالت و انصاف را بانی صاحب قرآنی  
مستور است که خبر در پیر بر سلطنت لشکر و حاکمیت حرب او با امیر المؤمنین علیه السلام مذکور میشود از قاصد عسکر  
و مغرور که در دو از متوسلین اهل سنت بوده اند و این حاضر رسیده اند که میگویند در جنگی که او را با امیر  
المؤمنین علی رد نمود گفته اند مجتهد بود خطا کرده باین موجب او را حرج نیست حضرت صاحب قرآنی میفرماید که یکبار  
خطا و دو بار خطا با خطا مشاود و دو بار خطا ای مادی در خطا و مجلسی بین تمام شد خطا و مجلسی بین تمام شد  
و حافظ آبروی شافری و تاریخ خود و نمود گفته عجز از هم که بعضی از مسلمانان او را مجتهد می میدانند و اخیر از ایشان  
غایت تامل و تامل است و هر فردی در حد و در مجلس المؤمنین و فرموده که معبود امثال او را بر وجه جهل و نادانی  
که استیلا و انحراف از اصول است نموده و مقام ایشان را از حرج اجتهاد بلکه از غایت مکاره و عناد  
بوده و بر تقدیر تسلیم اجتهاد و خطای در آن کوهم خطای ایشان تنها در رفع است بلکه در اصل ایتین نیز خطاست  
نفسینه که کبریا که گفته است هر کسی که از دینی با خبر تر از این بجز در کرمه آموختن است و در اصل خطاست و نایب  
کلام مردم است و از نخب که او را بر تعزلی این جواب داده و چون در میان خطای این نفی نشده و از نواب این بهترین  
مردم از دنیا رفته در دفتر که بدین رفته بود و در این خطا میگویند که گفت که من بخلافت میزد و او تر از نام خطا  
و جمیع و جمیع بنی صحیح نقل نموده و گفته اند بعد از این خطا منقول است که چون موی به بدین رفته و در دفتر میگویند



بود مردم هر آمدند در آنجا گفت سلام میکردند و بین منزه و خفیه رفتم و دیدم که کسی خود را نشاند و نزد  
میرانی در منزل کار یکی رسید و میگوید که داخل در کار شد و پشت خلیفه شده و مرا که درم خلیفه بوده بکارم و بی دخل و مرا  
چون در دخلی دین او را انداختند و من نیز بی خطه گفت چون مردم همه در مسجد حاضرند و من بروم و من میدانم که مردم انتظار  
نمودند و چشمم براه تو دارند و میترسم که اگر تو را باعث تفرقه و پرتی قوم باشد و بچه شده و مرا با آن جمع رساند  
و میگوید صبر کن تا مردم متفرق شوند و چون دید که آن جمعیت شده و مردم که نام داشتند رفته اند و من نیز رفتم  
و خطبه خواند و گفت من کان بریدانی شکم نزد الله فسطح قرنه فلتخی احق بالامر منه و من ایسر نوزم که اراده دارد  
و میگوید که در همه خلافت حرفه نه باید کرد و در طبع کند و ساختن نماید تا به منم خواهد گفت و باید که براند کسی باین کار تمام  
نزد او تمام دارد از بر او من چون منم که باین دارد و من عرضی که است که صبا را اراده داشته باشم و منم  
که توجه جواب و منم باز با خود گفت که گفت که بر او خواهد گفت و در آنکه شتم و هر که مردم و هیچ نگفتم و علامه حلی و صاحب  
المنزله این گفته است که اگر معصوم درین دو صراط بود و در خطبه گفته که از من از او مرز و او متحلی این  
منه و حق او را غضب کرده و اگر کاذب بوده در برابر مشهوره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لاف میزند  
که او را در آن حق نموده گشوده است و کاذب بوجه نوز الله صلی الله علیه و آله و سلم استحق در طاعت و رحمت نه قابل خلافت  
و نه لایق امامت و بعد از آنکه با معصوم میآمیزد و از اسلام بر رفته و میگوید را بخت حکومت تعلی ساخته  
بفکر خلافت و جانشین بر او افتاد و نشیمن بسیار تکلیف است و مرز دارد و خرافات و افکار را ظاهر الحلی و معصوم را از  
نیست و از اعمال ان و احب القوم و است که از اعمال و احادیث پیروی و بر او که با وجود انی که حق تقاد نشان  
ایم و منم علیه السلام و در تعلیم و تکریم او با نزل ساخته حق آنکه رسول خدا امر نموده که از او دعای او در مابین استخوانست و  
و احادیثی که در حق او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده و با بر او در رسول خدا را در قرب و غریبه و فضل  
و کمال او که اکنون هم داشته و دیده و حکم کرد که بر من با استغفر الله سبب آنحضرت میکرد و با بیشتر و مر و ما را  
آن امر نموده و ترک آن زجر و سیاست میفرمود و این قاعده و قانون منکر است و سال در میان مردم  
عالم است و اردت تا آنکه عمر بن العزیز را حق تعالی این توفیق داد که بر او حلیه و طرف ساخته چنانچه در کتب تاریخ  
مطهر است و من استبر که بلای عقلی و فطری خود مستحق آن بود و دیگر آن عاقل میگردد و بر من و من و من است که بلای

نزد که مشی و دعا در گنای خود ثبت کرده اند و او را واجب الحلق بر اند اول اعطاء الطاعت لیس المؤمنین که به هم که واجب  
بود با نمود و در خروج کرد انسانی ستمگر کشیدن بر روی امام زمان و با او مقابله و مخالفه نمودن انسانی ستمگر  
غضب که در امام آنحضرت را بر خود نهادن امام و نیز خود جای او قرار گرفتن و چهارم انکار ائمه است آنحضرت نمودن  
بنوعی خود را مستحق موقبله لایق منصب جلیل القدر امامت شش ختم ششم فصل و کمال آنحضرت را پیشین و قتل  
آن که در مقام آن قاعده گفت که خود محمل آن بود و استحقاق آن هیچکس را پیش از خود نبود و بر منبر مقرر و شش ختم  
بهشتان بر امام المؤمنین کردن بخون مخان و طلب آن کردن و مدد مانرا بر آن دشمنان در آن مهر بودن هم و نیز فاسق خارج  
مؤمن را متولی امر رسانیدن کرد این در ادوار بر عرض و مال خلق الله مسلط ساختن در هم حسن بن علی علیهما السلام  
زهر دادن و در کتب قبل از زنده رسول خدا و نور دیده فاطمه زهرا شده می یازد و هم وصیت بقول حسین علیه السلام کردن  
و وارثان شهادت بر قتل و موت امیر المؤمنین علیه السلام نمودن و بیان سرود بودن و از آیات و آلهای که  
معنی موبه واجب است یکی آیه الا لیس الله علی العالمین است چه غاصب و ظالم بودی اهل بیت علیهم السلام است  
و یکی آیه ایقوال استشهدوا بآلائه الذین کذبوا علیهم الا لیس الله علی العالمین است چه او مقرر بود و کاذب و عیبی  
امامت و خلافت و یکی آیه ایقوال الله و اطیوا الرسول و اولی الامر منکم است چه یقین درین آیه و از آیه اولی  
الامر امام المؤمنین علی علیه السلام و چون اولی الامر عطف است بر الله و بر رسول پس خاتم اطاعت خدا و رسول است  
طاعت او نیز واجب شد و کسی که خلاف آن کند کافر و مستحق لعنت و موبه مخالفت علی علیه السلام کرد پس مؤمن و  
کافر مستحق دور از رحمت آفریننده و ایضاً می نماید فرموده و گفته که ذین لقون سوء عذابه و عذره السبیل و علی  
ذکر کفره و اصل فرعون قوم دماهی و کجبت و کفر کاف که در امامت و خلافت نبوده مستحق لعنت شده و در دنیا  
لطیفه دیگر است که حضرت رسالت بنابر علی علیه السلام و ام حرم نموده موبه فرعون بنده الله و او را فرعون ایست  
خوانده است و بنابرین بر موبه مستحق لعنت و عیب و ایضا در آیه مبارکه صابر بطریق عموم فرموده است فخیل لعنه الله علی  
الکاذبین بنابر تاجیه تا ما کنیم و بنابر تاجیه تا هر که دروغ را بطل کند لعنی الله متوجه او کرد و و ایضاً می نماید علیه السلام  
نیز مایه و الحاصه ان لعنه الله علیهم ان کان من الکاذبین که لعنت الله متوجه کذاب و دروغ گویده است و کدام  
چرخ باین میرسد که آن کافر ملعون چون از عراق بنام بر گشت به بغداد رفت گفت بنوعی از بنو نوح بود که در خطبه

[illegible]



که مرا با حمید بن قحطیه کاری بود دیدن او رفتم در ماه مبارک رمضان چون نشستیم دیدم که طشی و اقی با آوردند  
 و دست نشست و طعام حاضر کردند چون لقمه چند خوردیم مرا یاد آنکه در رمضان است دست بکشیدم و چه رسیدیم بکفم بخان  
 است و من از فراوان شراب چند لقمه خوردم و در تو اثر کوفتی مرغینم و در سفر خیر سبب روزی بودن چیست  
 شریع بکبر کرد و انقدر بگریست که من از پرسیدن پشیمان شدم و چون خوان بر داشتند گفت باید بعد از رحلت  
 آنکه با دوسم و میدانم که نماز در روز من هست است و من مخد در نماز متعجب شدم جبار گفت خدایم بخدایم در وقت که  
 که هر دو ان رشید علیه علیه یطوس رسید بشر را خواند چون بخد شش رسیدیم شمشیر دیدم بشی و زناده سلام کردم  
 گفت طاعت است ای الفاسقین اما چه در تبه است کفم بنفس و مال را باز کرد ایند چون بخانه رسیدیم باز خادما را که ترا میخواند  
 من ترسان و لرزان رفتم چون مرا دید باز همان طریق پرسید این باز کفم بنفس و مال و زن و فرزند شکر کرد و مرا  
 رخصت داد چون بخانه رسیدیم باز دیگر آمد و مرا استعجیل داد این بار دل را رخصت کردیم چون را دید باز همان  
 سخن اعاده کرد این نوبت کفم بنفس و مال و زن و فرزند و دین و ایمان بخندید و آن شمشیر را بدست نمزد و گفت  
 با این خادم برو هر چه دی گوید چنان کن و آن ملعون مرا بخانه برد که در میان مرا حاجای عقیق بود و دوسه در بسته  
 در را را بگشود و در هر خانه بیست تن از اولاد علی و فاطمه بودند از هر و کسل و جوان یکیک را بر او آورده که کردن  
 بزنی و درین چاه انداز چون سه تن مانده بودند پیری را بر آورد و میزد گفت ای روسیاه شتر شرم ندانم که این  
 جمیع از خانه ان امامت و رسالت فرمود ای قیامت جواب خدا و مصطفی و تفر و فاطمه و حسن و حسین  
 چه خواهر گفت من از آن سخن بر خود بلز زیدم خانه شمشیر از دستم بجاء آن خادم گفت در ایام انفاستقی  
 عام شد من از سر خوف کار آن من شرم زیدم با ختم ای عبد الله چون حال من این باشد مرا روزی و نماز چه بود  
 کتب غیر آنکه در جهنم ابدالا بدین باید بود چه علاج و یکی دیگر از احادیث دال بر جوب لعن او اینکه رسول الله صلی  
 الله علیه و آله فرموده من اخاف اهل المدینه اخاف الله لما فعلوا لعمه و غصبه الی یوم القیمه لا یقبل الله  
 حوائجهم و لا یغفر لهم کثیر سانه اهل مدینه رسول الله را علی الله علیه و آله ترسانند فی آنکه از روی ظلم  
 عوتم باشند پس بدست لغت آید و دور از رحمت طغایست حق تعالی و خود را از شفاعت بریالست  
 بنام و بدست غصب سخط جبار حقیق و متعم تحقیق و قبول نیکند حضرت عونت جل و ذکره از آن شخصه

[illegible]

اور اگر نزد ابریده اگر شمار انجمن و طلبه حاجت کنید و این شمار انجمنی و کاری انرا بنام زمان برداری و انرا بنام  
 و باید که از او دست دار و بسبب دسترس من و از انجمن و حکم و از این جهت که است و خفت من و انجمنی که گفت  
 بشمارش انجمنی گفته انرا بنام برداری و در کار من مرا امر نمود و جلت عظمه و هرگاه از رسول رب العالمین صلوات الله علیه  
 چنین نصی در شان انجمن واقع شده باشد که گمان آن کند و از انجمن رسول الله و خود هر دو هم نشناخته و خلاف  
 بر خلق الله ظاهر سازد گمان من کرده و خلاف را در خود و رسول الله و در انجمن انجمنی که است و انجمنی که  
 بر و بر تابان اولانم نامی که از علای اهل سنت است و تصنیف خود آورد و در رسول الله علیه و از دست موضع  
 معاویه و انجمن کرده و روزی که از مدینه بیرون رفت و بیوم العید نیز روزی که بخاکسپه بر رفت و روز اهر و روز اربع  
 و روزی که دی رانج که در آنکه محل خود و در مدینه و در آن روز و در عطفانی و در عطفه این نام و در آن روز که  
 امام حسن علیه السلام روزی این گفت و من را بر موی خود و اما اخبار که دلالت دارد بر آنکه موی رسول الله از آن است  
 یکی آنکه صاحب مصابیح از اهل سنت است و است که روزی رسول الله علیه و از موی رسول الله علیه و از موی رسول الله علیه  
 اهل انرا نیز مردی همین ساعت پیدا شد که از اهل دوزخ است و از آنکه موی رسول الله علیه و از موی رسول الله علیه  
 روایت کرده که روزی در دست رسول الله علیه و از موی رسول الله علیه و از موی رسول الله علیه و از موی رسول الله علیه  
 مردی داخل شود که بر دین و ملت من کلامی بود و انصاف صاحب مصابیح روایت کرده است که بنام صاحب  
 علیه و از موی رسول الله علیه و از موی رسول الله علیه و از موی رسول الله علیه و از موی رسول الله علیه و از موی رسول الله علیه  
 چنانچه اخضر بن قیس گفته است که من از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود معاویه بر دین اسلام نخواهد فرود آمد  
 و در دل من خلیفه که آیا چگونه تواند بود پس بکس اتفاق بنفشه شام رفتم و شنیدم که معاویه در نجسیت عبادت  
 دی رفتم و دیدم که مردی بدو را خواهر است دست بر سینه می نهادم و می پرسیدم که در دینش او خسته بود  
 چون رو بطرف من کرد اگر این دو یک گفت ظاهر و زبیرم که گفت که این مرد از آنست که از علی بن ابیطالب شنیده ام که گفت  
 معاویه است و در دین خود خواهر و بر یک گفتی چنانچه در طبعی و این را این کرده و گفته این بیت است در آن  
 بنامه که نفع میکند و مرا از آزار باند هنوز خجسته خود ز سیه و دم که او از مردن معاویه از هر طرف بر آمد و  
 قاضی العفاة هم نقل کرده است که معاویه مرد در حالتی که از منم توقع نداشت معاویه در کتاب خود آورده که

از منتهی صفا و کرم و ادب و عفاف و خیریت و شرفی که بر او بود و در کوفتی از دنیا پرورن رفتند و هر چه می توانست  
 از اهل سنت است و در کتب فاضله و صحابه ابرار آورده از نظر بنی عام که او گفت که خرد و در در میان مسجد رسول الله صلی  
 علیه السلام رفتم شنیدم که حاضران همه یکدیگر در حرفه و میگویند بنوعی با لحن غضب الله و غضب رسول الله و پناه  
 بخدمت امیر نه از غضب الله و سخاوت رسالت ظاهر و سپیم که اربابان چه واقع شد گفتندی رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 بر خطبه میفرمودند که در آن انما موبد به است دست بر شش اوسفیان را گرفته بر رخنه سپه سوار ادا  
 صلی الله علیه و آله چشم بر ایشان نهاد و فرمود که لعن الله القایده و القایده و بیل الاتی فرموده از الاستاء و اتی بکوت  
 بنید و اگر نه بر دهن رفت بر تقدیر و منکر که لعن و دور از رحمت الله بر کشیده و کشیده شده با و او ای بر است  
 از موبد که ذی الاستاء است بر صاحب کفلی بزرگ در کمال گفته است که این لفظ از بران شخصی گویند که مال و دمان  
 را بغیر حق تصرف کند و بعضا جانانی و نکته و نیت و اینست و ادون مال صاحب مال باشد و بهر چه قرار است مسلم  
 روایت کرده که روزی رسول صلی الله علیه و آله نشست بود که اوسفیان بگرفت بر شتر سوار موبد و بر او ای  
 از استاء و سوار موبد بر اتی بجای برادر بنید که شتر میکشید و دیگر شتر را بر اند رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
 لعن الله القایده و القایده اتی بکوت فرمود و کشنده و راننده را از رحمت الله تعزیه و حکیمانی در کمال آنها  
 بر شتر می نشستند گفته اند سه دوسته از بنید که اگر بنیت که از دهنه مزاوله بهر چه رسیده بر او لب و دندان  
 بهر شکست چه مادر او حکم بهر بگیه او تا جی حق و لمان بهر گرفت برادر فرزند بهر برید بر جنبی شخصی تولدت  
 نکنی شربت با و لعنت الله بنید و ادعی آل بنید و بهر قرار روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز در  
 نماز صبح اوسفیان از لعنت که و مدعی علیه السلام در قنوت حمید الرحمن نموده و بعد از آن الحاشه که بر من در مسجد  
 رسول بودم و رسول صلی الله علیه و آله را که بر من بود موبد بهر شتر او چون در چشم داشت میکشید رسول گفت لعن الله  
 ای و المتبع و ایضا از منقولست که رسول بگفت مادر شتر را طلب موبد فرستاد جواب داد که طعم نمونده و مادر  
 طلبه من جواب اند فرمود که اللهم لا تشیع بطنه و بعد از آن تا زنده بود هر چند میخورد و میخورد تا گفته میفرمودند و از  
 عبد الله بن عباس نیز روایت و مسلم در حدیث آورده که گفت یا فلان یا بنید شتر او دم که رسول الله رسید من  
 از خوف و در شتر در میان شدم را طلبید که بر موبد را طلب کن و من اندم که او خوردن منوشت بهر شکست

[illegible]



که آن چهارم صوبه بود و دلیل صحت این قول آنکه حق تعالی و خود مدعی آنست که لا سئل من النار  
و از جهت منافقان بود از امام محمد بن علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه علی باب و جد و روست که شخصی از  
و بر سید جلال داری این رسول الله فرمود که آن حال دارم که شما را اسیر از دست فراتر دهم و شش که فرزندان ایشان  
نوج میگردند و نشان خدمت معمودند و درین وقت و نشان حال شیعیان در نظر علی بن ابی طالب که شش که زبان را  
یارای شرح آن است و نه که فراتر از این شش آن که شش که درین هزار نفس را بخت محبت اهل کشتی باشند  
تا بدستان و شیعیان چه رسد و هر چه در معاویه شد و شرح و طبعتر و جانشان نفس او را چگونه توان کرد که یکی از  
اکابر فرمود و بریزید نیز من سیاست معاویه و حقا که درست گفته است که از بدیای او یکی بریزید است و زین العابدین  
نعام الدین خفیه گفته است که اگر بریزید طبعه یا حسین علیه السلام کرد از تمام افعال معاویه بود و او توبه مقامات  
آن کرده بود و او مردم را بر ظلم او و لادعوی و فاطمه و بر ساخته بود امام حسن را از هر داده و حضرت قتل  
نمود و در وقت سعادت اسلیمت در دهان فاش نه و بعد از آن این نکرده او را بویوسف بن ابراهیم صاحب  
الاحیة در مجلس خود میگفت است و در کتاب حاویه الفاظ او را بعینه نوشته است که معاویه او را کشتی قایم  
و در نهای فتنه با ضعیف شد و اول کسر خلافت بخلاف و بنیز گرفت و اول کسر خلیفه بنحیره و اول کسر خلافت حکم  
رسول الله حکم کرد و در آنکه الولد ظفر آتش از جهت خاطر زیاده و اول کسر مسلمانان را کشت که نه بگویند که نه بدیدار  
اسلام و نه نکرده بود و باز احصایه و اول کسر مسلمانان به بر روی غارت دنده و اول کسر که در اسلام بخت  
نشست با کاسه و فراتر نمود و اول کسر و سرکان با الله عز و جل و اول کسر که بخت فروخت و بخت فروشی را  
برزاد نهاد و اول کسر که ایران مسلمانان بفروخت و اول کسر که بی اجازت صحابه مقام رسول بخت و اول  
کسر که خلافت معاویه میراث نهاد و دولت به بر گردانید اما اینکه گفته قایم فتنه با غیبه شد اثار است بحسب صلوات  
و قتل عمار و کفر اقی طایفه که از طایفه اهل سنت هم صفر بر روی فتنه از حاکمانی مامور گفته که از اجابۀ نماز  
نیتوان کرد بریزید یا کشته شوند حاصل آن باغی که برترین کسانی که بر روی زمین بودند خروج کردند و بنیز  
که آنکه ائمہ الدین علی بن ابیطالب و معاویه الفاظ مامونیت پس کافر کرده و بنیز از آن نبوده که از اول فتنه  
گفته و اما آنکه خلافت انبیز گرفت اشاره با کفر خلافت با غیبت است بلکه بنیز به بیعت با باطلاق

چنانکه منسوب است خلاف خلاف و شیخ قول ثالث است و منسوب معاویه و اهل ادریس و حق تعالی  
فرموده لا یأثم المؤمنین و اما انکه گفته غنیمت غنیمت و غیر موجب فرمود حق تعالی که ما افلح الله علی رسولنا  
من اهل القری فلهذا ولله رسولنا آخر ای فر فر غنیمت از خدا و رسول و ذوالقرنیة آنهاست که دین آید  
در آیه نه انکه بطریق ایام جاهلیت ببرد خواهند دهند و خیانت نماند خلاف حکم حق جل و اه صاحب  
کامل بهای در مقام فرموده که زخم ابو یوسف رسول را ایرات نبود که طعن او بر معاویه وارد آید و یک  
که چون بحث کنیم و مذکور بود و سخن معاشر الانبیا رحمت مر آرند و حق از ظاهر باز میگردد و دفع حدیث  
آیت قرآنی میکنند و چون با معاویه خصومت افتاد اثبات میراث از جهت رسول متجانسند با انکه معاویه  
اقتدای اصحاب کرده که ایشان نیز حسن کردند بلکه شیخ و پیشی با هیچ فرقیست میان معاویه و دیگران  
باینجا عبارت است معینه و اما انکه گفته است اول گسترست که خلاف حکم رسول الله حکم کرد انیکم ابوخیل  
دور کرد که زیاد و زنند است رسول صلی الله علیه و آله برسد که از نکاح یا از سفاح گفت از سفاح  
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که الولد للفراش و اللعاب لوالدین و غیر فرزند از شوهر است و نه از مادر  
راستند و انکه کشید غیر عیش باید کرد و معاویه حکم رسول را باطل کرد و زیاد را در ادریس  
خویشیست صدق الله جل و اه فرموده است الخبیثات للخبیثات و الخبیثون للخبیثات  
بطعن افریخ از ادریس بود میشتی که ادریس از ادریس بود گفته اند غنیمت غنیمت است و در  
مثل آنکه که کل طایر بطریق شکله کند مرغ با هم جنبی بود از طایر که با کبوتر با کبوتر با کبوتر با کبوتر  
ملعون خاست که ویرانیا دین ابی سفیان خوانند مردم از خوف انکه خلاف حکم رسول شود گفته  
و عافیه او را زیاد دین ابی نام کرد و در آن مشهور و ضعف کامل گفته بخلاف حکم خدا و رسول  
نه در محقری معاویه نیست رسول و او را از شد برانده عثمان بخواند رسول ابوذر را بخواند  
عثمان برانده حق تا خدا را با طاهر داد و فرمود و ان الله یقریب الیک الیک یزید حق تا طاعت قل  
لا اسلام علیهم الا المودة فی القربی عداوت باطنی از هم چیز مشهور ترست و غرض که در تحقیق  
اعلیست معاویه و هشت لال کفر و نفاق او را اثر کما بسیار است و او تمنایت در ادریس همان

که نشسته شجر بن هدی که بر شیعیان بود و کوفه و بکال زهر و علاج و اعتقاد درست موی نوره بن شجر  
 دشمن خاندان را که ثالث موی و عهد از یاد بود و حاکم کوفه کرد و او با اشاره موی موسی بن شجر  
 را از خود که مخفی نویسد و بجوای جماعتی از دین مکانه رسیده که حجر بادستان او و موالدی  
 امیر المومنین چنین چنین کرده و آن جمع هم دین بر نیافرود ختم بر آن تمت نام خط میاند و معاوی  
 باین بهانه حجر را با باغ کس از شیعیان بکشت اللهم الغم والغم من توقف علی لعنه عمر و اترکها  
 که بهیچ فرستاد عمر بن حق الفارقی است که رسول الله صلی الله علیه و آله را و دست میداشت و او  
 دعوی میکرد که پیش از اسلام نیز زنا نموده ام و بر کسر ظلم نپسندیده ام و حق کثرت داده ام از شیعیان  
 امیر المومنین علیه السلام بود و در جمع مردم در خدمت اخذت بر سر و بر او اقامه چون هدی از کوفه  
 که بخیمه بوصول رفت و در آنجا بدست دشمنان اهل بیت شمشیر شده ام و را بهیدیه نزد موی فرستادند  
 مشهور است که وقت امیر المومنین علیه السلام او را بر سالت نزد معاویه فرستاد و معاویه جاهلی مکرر  
 معاویه جاهلی نفس و مال بسیار رکعت او فرستاد قبول نکرد و گفت بخت در هم دارم مرا بکوفه رسیدن  
 کفایت خوشحال او که با وجود مرتبه شهادت تشنه در در قیامت تشنه شد ابا عبد الله الحسین و  
 هیچ بنی که با علیها السلام دارد و اما آنکه صلح کرد با کفار بی خبریه اشاره است بلکه حق تعالی در آیه قاتلوا الذین  
 لا یؤمنون بالله تا آخر یا قتل فرموده است یا خبریه صلح بی خبریه خلاف مذهب فرموده خدا و رسول است اما  
 کافر کافر اندوست دارد و خدا و رسول را دشمن و آنکه گفته است فرود شر مراد خدا و اشاره بحکایت مشهور  
 است که در کفر الاسلام دعوت کرده است از خارج خود تا اصحاب مصباح و او از ابی بن و این نقل کرده که  
 او گفت با مروق در فلان موضع نشسته بودیم سفینه میکشیدت بر سریم چیست و بجای میرو و گفته متاع سفینه تمام  
 شد که معاویه بطرف نه میفرستد که در آنجا بفرود نشسته مروق گفت مخالفی از آن نیست که این مرد احوال بن  
 راستی آن در نظر او نیز و او که خوبید اندیا آنکه یکبار یکبار از آخرت میبوس شد و برینا مشغول است  
 و اول صفت ترکان است که افسن زین رسول علیه السلام دوم بیان حال کافران است که میبوسن الاخره کما  
 فی الکفار فی اصحاب القبور و اما آنکه گفته بجای رسول نشسته بر ضایحی به اشاره است بجای آنکه حضرت رسالت

صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود که نبی مردان بر جزایا بالا بردند و زیر آن چرخه نو رنگان بر جای نهادند و باینکه  
آئینه و آینه از آن رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در آن زمان در آنجا آئینه شمس است و آنجا  
است سوره اما آنرا نه و این باب آمده است و شب قدر که حق تعالی رسول خود را به مصطفیٰ صلی اللہ علیہ  
و آلہ و سلم فرموده که بترانده راه است و در این حکومت این طاعتی است که از آن بخواه بود و آنچه ملعون که در آن مجید واقع شده  
و او نبی امیر است صاحب مصالح با سنان خود از این محاسن نقل کرده که گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود و او را ایم  
معاویہ علی بن ابی طالب فاعلموا انی امرتکم ان تقاتلوا فی سبیل الله و ان تقاتلوا فی سبیل الله و ان تقاتلوا فی سبیل الله و ان تقاتلوا فی سبیل الله  
حضرت تغافل و تمایل و این جاذبه شریف حق تعالی این اثر از دلیل کرد انید و گفتند که این گفتند و در این یک حدیث است که  
بکسر الف و فی حدیث حدیث یاب معلوم نقل کرده اند مثل آنکه از محمد بن اسماعیل نقل شده که رسول گفته است ای  
بنی آدم جویندگی اگر در شکم و پیرید فیلبق بطبقه منفرع معاویہ زود نیز که اولاد خلافت کفر گنار و او را که کند و بداند  
که او را او این کار دارد باید که شکش را بشکافد با آنکه رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آنکه خبر و کوش برین را نموده و چون  
او بدترین خلایقی است ملعون ترین طاعتی بنام درین او امر فرموده و اگر او گفته اند زود رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم  
از بدترین منافقان و زود ترین مقلدان پیروی آن رحمت عالمیان صلوات اللہ علیہ چنین با بر و نفی بنیک و چینی  
تعالی آن حضرت را با آنکه خلق عظیم وصف نموده از سبک رنج و ستم از مردم میدید و هم میکرد و دعا میخواند  
شکر میخواند و تغییر آن گفته اند که آنحضرت هر چند از کفار از آنرا میکشید میگفت اللهم اغفر قوم و مشهور است  
که در آن روز آن مبارکشرا شک زدند و میگفت اللهم اغفر لقوم فانهم لا یعلمون هرگاه بگذرد دعا  
کنند که خدا یا قوم هر ایام ز که نادانند و او را نفرین کنند ظاهر میخواند و کفار را امیدوار در درگاه خدا  
است و او را نیست و مثل آنکه بفر از اهل سنت نقل کرده اند که فرموده و او را ایم معاویہ طلب الملک  
فاخر به اعظم و بموجب سبک بر و مایه فی عن الهوی امر آنحضرت امر خدای است و نفرین که با و کرده با ذن  
خدمت و دوری از رحمت الهی و نفرین حضرت رسالت نباهی و در دنیا و آخرت بیامل حال او است  
و با آنکه از نقل شد اول کسی که عارت کرد در اسلام آن ملعون بود که ضحاک بن قیس را به سحر و اناکس  
فرستاده بود که هر که ادعای امر المومنین یا نبی عارت کند و آن لعین بسیار را عارت کرد و بسیاری

از شیعیان گفته شده بود که در میان مفاخره سوار شده و اول کسر کفر غریب بنیز را اعلام کردند  
و سوار در راه بان ملحق ساخت و گاه گاه میل بکل خروین هم میکرد و حکم بیا جانش میخورد و اول کسر کثرت  
بقره و دیگر نوشت و بود که چنین نوشتنهای دروغ از روزی روزی نوشت تا قیاس بن سعد بن ابی سبب از  
حکومت معزول شد چون تفصیل آن طای دار در رج بکتاب تواریخ نسبت است و چون پیشک از  
این احوال و اعمال الطور ترسد با آن مآورد این که او دانش شیخ را به حافظ ابو سعید سمیع ابن علی احسان  
از مشاهیر علمای اهل سنت است و محمدت در کتاب شالیب بنی امیه آورده که اندک با خاف بن عمر بن امیه  
در ساختن چندین سال مسافرا و از ناسک دو آور او عده میداد که تر از آن خواهم کرد تا آنکه حاملینند و  
فرزندشش با یکی رسید مسافر از ترس حضرت و فضیلت بکثرت و بجزمت نعلان بن مندر رفت و  
بندر ابو عده بسیار با یوسفیان دادند و هم در حین محققخانه ابو سفیانش فرستادند چون سیاه در  
خارج او بر روی این فاسق و له الحرام در دو و آمد ابو النضر هشام بن الحارث بن ابی سبب که گفت که جلد  
سی در حایره دعوی داشتند که از ناست یکی هماره بن ولید بن مغیره مخروم یکی مسافر ابن عمرو یکی ابو سفیان  
و شخصی دیگر و همد از صحبت سیامان مخطوطه بود و هیز بن مایر فرزند سیاه آورد و هیز بن روزگشت  
و نادر هیز را عکبر بود و در فرج الحارثان علم را بر بام خانه میزد و در آنوقت زمان و احش را بان نامی شسته  
و در اصل بنی امیه از پیش خود در چه مشهور است امیه علمای بود از ان عبد الشمس او در مرده الا که بن زریک  
بن فیم بن عبد الشمس او را از کرد و لغز زنده برداشت از در فرزند ان جلد طایین و غا ذیل در دو و آمدند و اگر خطا  
را بنو حنیفه که در قرآن واقع است بنو امیه اند اگر کسر گوید در تواریخ مذکور است که عثمان بن عفان بن ابی عامر بن  
امیه بن عبد الشمس بن جلد بن شایکه که او غلام بنی کرم عادت است که چون غلام را آزاد کنند نام آن شخص  
را انداخته و آنکه رسول الله علیه و آله و سلم بن حارث شد از او کرد و عوباد را از محمد بنو اند و بعد از آن  
گفته اند چون بنی امیه بر آمد از الم غلبت از دم مراد ایشانند و در دست ملک ایشان اهل صلاح و دین معلوم  
بودند و ایشان غالب را و بنی کرم است و اندک چون حق تعالی صفت بنو حنیفه کرده گفته تا همان قدر آری  
چون ملک ایشان قرار شد و بنو امیه بر آنان مسلک شدند و یکی از ایشان در مصر زمین ماند و دولت



خاندان محمد را با کفره مومنان اظهار ایمان کردند و کسر از صافی ال محمد حفر بن محمد علیها السلام بر صبیحه بود که  
 که شمشیر را بر شمشیر سید انصاری نمود و چون نشانی و حال آنکه این شب را از برار باید کرده اند و گویا  
 شب ما را تحت کرامت نشاند و در اوج اینها و ملائکه کرام یکیک به تبیین نمایند و احترام با مجاز از نماز صحیح  
 شود و ما را آن شب بزرگتر از ملک است و آیه باشد اعضا و احوال ایشان را حاصل شد ما را در شب قدر حاصل شود  
 چون ثابت شد که بنو امیه رو دارند از قریش پس امامت و خلافت عثمان و موید باطل باشد و بنوعی ایشان را  
 گفته اند که من قریشی و ایشان قریش بودند و معاویه خود را از مؤلف قلوب بود و در مدت نبوت مکرر و کتب  
 و ما بر بن لیکر اهل سنت قباخی که از معاویه بطور رسیده لیکر از جمیع بنی امیه و از کتب حق مومنان باشد و خواه  
 ما سر اهل که با مومنین میگفتند و خواه غیر اینها از فضایی که ذکر شده باشد هیچ یک را موجب قبح و نقص نمی نماید  
 و نقصان مرتبه ایشان نیستند و حاشا که ایشان را از دایره اسلام خارج دانند بلکه اگر کبر از اینها را با بعضی  
 و نفرتی باید که خود می کشند می بیند و این بنا بر آنست که اگر انفرادی جماعت کنند منافات با اصل نه سبب ایشان  
 خواهد داشت که آن ثابت شدن امامت است به پیوسته اگر هر یک پس بر هر یک از موید و زید و در اول شب  
 از اینها که در عثمان است کردند که اینها امام نباشند لازم آید که اینها نباشند و لازم آید که اگر اینها امام و  
 و چه اینها شد و در مدت حکومت آن ملامین که در بیست و سه سال بود همه نگاهار و عقده باطل نیز و چنانچه ملامین  
 در شرح مقاصد گفته که ما زید را الشریع می نامیم و اینها را تجویز فتن بر و نمیکنند بحجت آنست که معاویه ابیالانراست  
 کند در بنی امیه چون نفر اسلام بنی امیه بر است میکند تجویز نموده اند و با اینها هم اهل سنت او را خال المومنین  
 هم نام کرده اند بحجت آنکه خواهر او صبیحه و خرم او صفیان یک از زنان رسول بوده معلوم است که سبزه کمالی است  
 علیه الرحمه زن بود پس به اجابت که را در زنان هم خال المومنین باشد و از آنجمله تحقیق ابی بکر هم را در  
 عایشه بود چرا او را خال نسکونید و عبد الله هم را در حفصه بود بایستی او را هم خال میگفتند و اگر بانی  
 سبب غیبتان زنان را با مومنان رعایت غایت ضرورت بود پس البتة کجاست مومنان بود و یک چه در  
 فلان و دیگر میان چنانکه حکیم سنایی در حدیقه گفته است اگر مردی و بیست است آن خال و در حدیقه که البتة  
 خال داد و بدینار از هر روز چشم زهر را هر که خال این شارب بود مرد را با جبار بود که خال بدست جبار

پوریک را بجای انکار عایشه بهترست ظاهر او نشان مایه بود برادر او و محمد از آن تمام زمان را میخورد  
 و نمیکشید این هر صفت معطر بود و حکم مایه این مایه بودند چون قادر رخت و سیاه که از او گفت  
 خاندان ویران بجا که از خود دید بطور آینه که شاید روز قیامت مبارکش ام آنست که عایشه را بجا خشت  
 صاحب کتب و ایل الاشیاء نقل کرده است که روز معاویه بر سر رسول بود و صیحت از برادر بزرگوار عایشه  
 بر از روند خود امتیاز بود و گفت ای معاویه پیش از تو منیخ بودند از برادر زندان خود صیحت که فخر گفت  
 نه عایشه گفت پس تو دین کار افتد که کرده معاویه خجل شد و از برادر بزرگوار و برادر و سر و کمره شده اما کسی  
 کرد که تو ام المؤمنین اگر بدین منتهی باعث فخر میشد و در غرط میکنم برادران ترا که ام خنجر که تو فرمای فرغان  
 نعم و چون عایشه بر پیش رفت در جایی بر آراستگ کرده بود و بران فرست گسترانیده و بران که سر کرده است  
 و بران که سیف نشسته بود که نشستن همان بود و رفتی همان فرو رفتی گفت هندو خاخر باشی تا بکشته شوی  
 و معاویه و بجا و دل است و در آنجا صحبت خواهم داشت و این واقعه در آخر ذی الحجه سال پنجاه و هشت از هجرت  
 معاویه و این مباحث در آن روز واقع شد و در روایتی آنکه چشمش ضعیف شده بود بر خرمی سوار شد  
 بر بدین معاویه رفت و خردار بر روبرو معاویه را ندید و چون فرود آمد بر روی فرستای قمر معاویه دید که یکایک  
 و بر یک نشاند و در آن چهار و اعرق حقیقت و حرکت آمد از آن چهار از ده که گفت مرا لطافت این قدر  
 تحمل نیست انشاده بخبر ام ترا خردار با سوار در جایی که در کنج آنجا بود انداختند و برین واقعه هر تقدیر  
 کسر غلام و قوف نیافت که حضرت امام حسین علیه السلام که پیش از وقوع واقعه خردار بود و این عباسی چون  
 از آن حضرت خبر شنید عایشه را خبر دادارش کرد و اندک از حال قبیله معاویه صیحت که رضی از مردم محبت فرمود  
 با آنکه رضی و خردار و مطلع بود و او را از خود بدید و ظالم تر میدانست مشهور است که در آخر رضی روزی  
 که بر چنین بنام شخصی رسیده بود مردمان را جمع نمود و خطبه خواند گفت ایها الناس من نزع قد اکتفد  
 وانی قد ولینکم و بدین یکایک سخن بعد از آن من موثر منی که هوکان من قلی من هو خرمی ابو از مردمان  
 هر که هر کار معید رود و من نیز برادر شما حاکم ساختم و هیچکس حکومت شما نخواهد کرد که از من بدتر نباشد و بگوید  
 پیش از این هیچکس نگذاشت که از من بهتر بود و از هر که در عراق و شام و حجاز بود و صیحت که گفت و بارید گفت

که و عاصی نیز از جلد کربان بجهت کرده بود و هر چند سر کردم بجهت با تو را غنیش توانستم کرد و حدی خطایم رسید  
کدام غنیش که علاج منجر در آن منجر چون از تجزیه نکین من خارج کردی بطریق الناس که بودم و صیت  
کرده و استعاده خوانده که شما او را بجای که سپارید و چون از مهم مانع شود و خواهد که از قریب تر بشنید که بجهت  
بزمیکر و الا که از نزد من بپوشد و منو ابانم و اگر بجهت که در خواست او الا که منفس زن و کانی که در من و عاصی که از این  
خازنه که در وقت و آن ملعون را خواند و نه است که بر این نیز بشنید که گفت با من بجهت میکنی  
والا که دست را نداده در سلوی او ترا میخواند و چون عاصی دید بر این بجهت بود و لبس کرده گلی  
چهره حکم بر موی زده گفت بجهت اقسام است که از افراد و حر را هر که این حدی خطایم رسید التبه تو او را تعلیم  
کرده و از تیرهای شست و مکرهای تو گفت خدای بر تو که در مردن هم دست از مکر و حدی خطایم رسید  
بجهت بجهت کرده و بجهت کرد و از قریب من آمد و بر این بجهت بعد از آنکه از او بد پر فانی شد بجهت و گفت  
پر مراد صیت کرده که از آل او تراب بجهت باشم و این مقدمه واقعه مایه که مایه بود و در روز بجهت خطایم رسید  
زبان بجهت تا بعد رسید که مردم قیامت نشاند و مکر متناهی کردند تا بعد از حکومت بجهت رسید و خطایم رسید  
او را با بنی امیه بسیار است تا بعد که او را از من آل فزون میکنند مشهور است که شغل در خدمت او حاکم میکرد  
گفت ایمر الحنفی نیز به خطی گفت با جهان کرد و خبر موداد را برهنه کردند و بجهت تا زمانه بر فرد  
و با قریب التبه قدم بر قدم نیز دارند و نیز به بیعت بر کار میکرد و پدرش دست نشان عربی خطاب بود و  
دستور عملش مولف و فصیح او چنانچه در کتاب مکتب فلانکم در آخر مجلد ثالث آورده چون خبر  
شهادت حسین علیه السلام بدیده رسید عبد الله عر از زنده شده متوجه حقی گشت که بود و نیز بدیده  
نماید از بدیده را که در شری که بر سپید اطهار که در وفق نیز بدیده میکرد و فرمود که از حجت او بر مکر دانید و مردم هم  
چون او را بر خلیفه میدانند از قبول میکردند تا آنکه بدیشی رسید و قرآن محسنی و جامع سفید و چون خبر شد  
و فضا و مذاق حسین علیه السلام گفت و شروع ملامت نیز کرد و او را خطایم رسید و گفت خطایم رسید و او را  
در ششاک گفت با من و قهر بر آورده که بگوید و انگیزان بر پا چه حیر بر حیده چون بدیشی داد و مطالبه  
نموده و نشسته بود که این بجهت از عرب خطاب بگوید بنی اسفیان بد آن ای صواب که محمد بنان و خطایم رسید

[illegible]

و قهر نای رفع و دشمنای نفیس کس را نیز با نشانی و تکیه های بر روی یکدیگر چیده و انجمنی از آن میباشند  
بخش از برای ما و مقتضایست پس اگر اینها حق ما بود در آن میخواستند اینها را از دست ما بدارند و حق  
خود را بجا آورده باشند و ما را محروم از حق خود نموده اند و دیگران بودند ما را محروم از دست ایشان  
که قسم و نای حق اهل حق را صاحب شدیم پس بدو اولی که است که این عمل را استنداد و این ظلم را بجا میزند  
و اینها هر چه میوه آن درخت است که او کاشته و حاصل نموده است که او پاشیده و لقب بدست که او بر سر انداخته و خود را  
ایر المومنین لقب کرده و این مخصوص دیگری بود و اختیار را طلبیست که او نموده ترا اهراف بر پدر خود باید کرد و  
بر من حاصل کدام آنکه از ابتدای خلافت الی آخر حکومت نبی امیر با تمام از برای دنیا حکومت دنیا را  
در سر بردند و از شرع و دین بجانند بودند عبد الله عباس نقل میکند که شبی در مسجد مدینه نماز خفتن میکردم در میان  
برای کندن شدند و نیز از معاویه و ابوسفیان کسر و مسجد نماز دین و عقب ستونی نشسته بودم شنیدم که ابوسفیان  
معاویه میگوید بن و بن مسجد کسرا نده است یا نه و ابوسفیان در آنوقت کور شده بود و چیز نمیدید و میگوید چرا این  
گفته اطراف مسجد را تفحص نمودم و در عقب ستون در قدیر آن ستون یکشتم تا مرا از پیچیدن ظاهر من گفت  
چگونه نمانده است ابوسفیان گفت یا نبی او حیدر بن ابی طالب و الی الله و الی الله و الی الله و این حدیثی است که در کتاب  
قول محمد بن النبی و القدر بر سر و صیت میکنم ترا بدین آباء و اجداد خود باید که دین قدیم بر آن را از دست  
نبرد از دین محمد بریزد پس بدین که این دین سبب فقر و درویشی باشد و مالی اسبابی که شد از بزرگی و درویشی  
رسیدیم زیرا که ترا سر و پای باشد از گفتاری محمد و انچه از قیامت بهشت و دوزخ میگوید که اینها هر چه هست از قیامت  
ندارد و دین نصیبت را با تمام رسانید معاویه گفت و آنکه آن نبی یا آتیه بنی امیه از اینها است که تو طرد کردی  
ای چه در مشفق بر من این خوار نصیحت و اگر مرا نیز عقیده نیست چه موجب را بر شو اندر تمام کند مرا که انچه  
تو شواستر خواهم کرد و اگر خود تعقیب و دقتی که گناه تمام بنی امیه بگناه او بر این نکته و کتابی که اب و نرسد  
چه در من خود جبهه و کنگره که شیطان را با او توان سنجیدند از این که عاقل و غیره و بیشتر و بیشتر که چون از حق  
ایر المومنین عازم شد ارکان دولتش لعنهم الله هم متفق نظر بودند و اینکه این کار تمام نشود الا با بقاء این معاویه که  
و حلیت از این چه تو خود چه و میداد هر چه گفت رسم دعوت را اجابت نمیکند گفتند بمانش ترغیب که نام با و نشت و



[illegible]

و کسر که با تو دشمن کند با من دشمن کرده دوست را حق تعالی داخل بهشت میگرداند و دشمن تو البته در آتش  
دوزخ خواهد بود پس با وجود این راست چون فریب تو کسر بخورد کسر که او را اصل دین مذکور باشد و چون بهشت  
را از دست توان داد و بدوزخ را از حق توان بخشید و این منبر بر هر طرفی که گفتار الهیه است آینه چون کاتبه  
او بوی نسیم با جویب نشسته و احوال بر دوش کرد و چون دید که راضی نمیشود حکومت محراب بر دوش نمود  
و چون سخن با پنج پسر عیسی در میان پای کسید و آنروز نیز از فکر غاصه شیب کرد و شب را بعد از خال اطلال روز  
آورد و در مجلس ملازم داشت نام او دروان مقل و کاروان او را طلبه با او مشور کرده و قلام گفت  
معاذیر از این میفرماید آن چیز نیست که با کسر و فاکرده و با هیچ آفریده نماند و با علی آخرت است و آن  
نیم جادو است که آخری ندارد و پسرش میرسد نیز این و لطف شده بغیر می چند که اما از تحت دنیا چشم دلش کور  
و کشت جانش کرده بود و با سید دل چسب و کفن و عظام در دویج آهنی در سنگد تا آخرت را بر آخرت اختیار  
کرد و چلی خیز از کاف و نفس بسته راه رفت می کرد که شاه راه جهنم بود پیش رفت سوز سم ز سر میگردان ابرو الی کاف  
ره که تو میر در مرستان است و چون بر مر دور اهر که عراق و شام میروند رسید باز در دروان و پسرش آمد  
گفته بشیاری که این راه شام است و شماش آتش دوزخ است و این راه عراق است و همیشه پیران  
بین تا که ام را اختیار میکنند و هر چند بر و غلام بر راه آخرتش میروند از نفس شیطان راه دنیا می میکنند  
و او نیز همان اختیار بدست شیطان داد تا یکجیت دنیا گردانید و حکم افرایت من تخر الیه هو اهل انفس  
فرغیم شد و در رسول را از خود در بخانید و الیه و لکرتی را گفت و کرد اندک الله هو المظان الیه و چون  
شیطان او را از اهر طرف شام ساخت با و گفت و اخیت ای برادر جهنم و او را دواع نموده از بی  
دیگر آن رفت و چون باز قرآن تحسین شد و یک که را در یافته و عیال و کار هم از دایب مع و هم در وقت  
بخت نمودن و کاف و نشستن عمر بود که گفت اندک که علی را در اهر که هست به کسر را نیست و لکرتی  
و اما ستم ظلم است درین بابا او حرفزدن سوریه گفت بی ولیکنز ما طلب خون عثمان میکنیم و گفت او را  
در آنوقت که عثمان را محاصره کرده و تنه پناه نیار و دو تنه اهل کردی و من دور امان حال گذارم و کجیم گفت اهل  
آنها را که از وسعت کن گفت و الله که دین خود را بنویزیم و اگر کلام نیای خود را بنویزیم بس حکومت

مهر گرفت و بخت کرد و آخر کمال کار و دعای بانجا رسید که مصحف مجدد را باره باره کرده بر سر نیز تابست  
و خراج را باین محل فرستاد و دست از جنگ کشید و حکیمین را حاضر شدند و چون دیدند که ابو موسی فرب  
خورد به نام زمان خروج کردند و چندین هزار کس در یک یک زمین بجهنم انتقال نمودند و اگر باقی بجا بودند  
چیزی بکومت دنیا شوق بود اما بسیر بنیاده که بشماران شده و بشمارانی سودش نکرد و با آنکه در جواب معاویه  
آن آیات و احادیث که در شان امیر المومنین علیه السلام نازل بود آورده بودند و نوشت و یک یک  
مناقب آنحضرت را مرثیه و آخر کارش بانجا رسید که محبت آنکه معاویه را از خود را فرزند انگشت محار بپای  
المومنین علیه السلام نمود و چون چشمتی بر آنحضرت شاف و در بکر بن نضار و غیره آنحضرت از سب علیه و چون  
دید که امیر المومنین نزد یک شده و یک ضرب او را باره باره و اگر بدیده بعضی شیعیانی را در حیرت انداخت  
که گفت عورت بفرماید کرده آنحضرت علیه السلام ردی مبارک را بطرف دیگر کرد و ایند و او در میان  
مسلمانان خود را بر انداخت و چون چشم معاویه بر او افتاد خندید و گفت در حاکم نیک مکرر بر آبهای  
گفت مخند که اگر با نظر تو که پیشه شجاعت را دیدم که تو میدیدی الحال الحال متم شده بودند و ما لها تالاج  
رفیق گفت حق است لیکن من هر وقت که ترا به چشم این صحبت بیاوم خواهد آمد و خواهم خندید گفت کرا  
آن حال پیش آید از عارف و تنگساز اندیشه گفت بی لیکن رسوائی آید و عقبه دارد که ام عار از  
خجبتی بر تر باشد و نیزین اوطا نیز مکرر بر دعای میخندید و او را بر آن عمل میزد و تا آنکه در می امیر  
المومنین علیه السلام بصورت بدل در میدان بود و نیز انگشت محار به نموده و در آن اشاکه آنحضرت بود  
حمله نمود و نمید که آن سوار کسب خود را از مرکب انداخت و چون مرک معاویه دید لا علاج نسبت خود  
علی نموده امیر المومنین از و نیز رو کرد و آید و بشمار خود را از سر افتاد و کمالی سکان که نخواست و از طرف  
فریاد بر آید که امیر المومنین آن خون شربت همتش نیاید داد فرمود بنگه آید برود که لغت بر و باو  
و معاویه چون او را دید دلش آریش داد که بر او چیز نسبت فریاد داد و افتاد و او را از آن کوفیان بیان  
آید بر خندید و بنیامون خواند که اهل شام چه بفرم مردمید که خدا از او فرمود بشید و هر روز یکی از شما بر من  
حیرت شمرید و فرمود رد نمیکند و از شما بیان بفرم و موسی است که بر عمل شما میخندد و الحال که این کار را

شماره ذکر دید بر شما کارسان شد علی مثل است که از امام تسبیح فایض مانیت چنانچه حکم سنای در باب  
زهد و احسان امام حسن را و گفتن علیه السلام امام حسین را گفت است شمس و ماه و در راه بود و مظهر را در کف  
یا در آرد از دم و گرم بر بسته عهد و پیمان شرح و بلکه هر که را نظر شود و بگوید زشت است از آنکه هر دو زنجیر  
در چوب بر باد است از نصیحت هر چه خواهد بگذرد فایض شیت و اهل سنت چون افرازم کرده اند که احوال پیچ و شستن  
اهل بیت علیهم السلام را تعجب کننده هر چه که از ایشان صادر شده خوب و انانید در مقام اصلاح احوال اهل کمال  
و صفین نیز در آمده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده اند که فرمود اخوانا بنوا علیینا بنوا برادران ما  
بودند که با منی شدند بر ما و هرگاه آنحضرت آن طایفه را برادر خواند و باشد ایشان را برادر خوان گفت و جواب آنکه  
این روایت از جمله روایات موضوعه است و بر تقدیر تیسیم صحت داشته بدو و لایستی بر نبات آن طایفه ندارد  
چون احوالی است که در قرآن مجید بسیار از کفار را برادران پسران خوانده است یکی یزید بن ابی سفيان و ابی سفيان  
و یکی فرموده و ابی سفيان را خواهم صائی یکی آمده که از کافران و صالحان و بدو و صالحان و بدو و صالحان و بدو و صالحان  
نیت که کافر در غلبه اید ای است اگر چه خدایا در صالح و بدو و صالحان و بدو و صالحان و بدو و صالحان و بدو و صالحان  
عبارت در شش کفر بدو و صالحان و بدو و صالحان و بدو و صالحان و بدو و صالحان و بدو و صالحان و بدو و صالحان  
باشد نبات تواند بود درین مقام مکنی که از مفسد قدس و حکم تحریر شیخ الطایفه شیخ مفید قدس آمده بود  
مشهور است صاحب منجیه و آنرا به طریق نقل کرده اند که اگر در شیخ طایفه میر ربانی دارد شده بود  
اتفاقا یکی از ربانی برسد که در حدیث غدیر و قصه فارغ میفرماید گفت خوار درایت است و خبر غدار درایت  
یعنی آن یقین است این طایفه و آن روایت حاصل شود آنچه فرموده است حاصل شود چون آنرا در حدیث مجلسین  
رفته شیخ مفید برسد که چه میگوید در شان کسر که با امام زمان عیسی علیه السلام و بدو و صالحان و بدو و صالحان  
و بعد از آن گفت فایض است گفت در شان علی بن ابی طالب چه میگوید گفت و امام عادل است که  
پس در حال ملک و وزیر فتنه جل چه میفرماید گفت ایشان توبه کردند شیخ مفید فرمود که خبر خوب درایت است  
و حدیث توبه روایت ربانی گفت که در آنوقت که آن سلطان کردند حاضر بودی گفت یکی گفت سزاوار  
و راست و او را بمغیبه طبق ساخت طریق دیگر اند که در شیخ مفید قدس آمده در حدیثی که خبر عبد الجبار

میزنی حاضر شد و اتفاقا علای چهارم هب هم حاضر بودند و قاضی نامشخص را شنیده بود اما بجهت او نشسته  
و صفی نعل بنشینست و بعد از آنکه گفت ای حضرت قاضی اگر حققت باشد سوالی دارم و در حضور علای پرسم  
تأخر گفت این خبر که من گفت مولد علی مولاه آیا صحتی دارد یا باطلی شنیده بهم باقیته اند قاضی گفت البتة صحیح است  
گفت مراد از مولای چه باشد گفت اهل شیخ گفت پس اینهم خلاف و خصومت در میان چه چیز است قاضی گفت  
ای برادر آن خبر روا نیست و خلافت ابوبکر در ایت و مردم عاقلی ترک در ایت از پیر روایت کنند شیخ  
آن مثل را که آتش بر سپید که در آن خبر که خبر از اصحاب ائمه علی را گفت باشد که باطلی حرکتی در آنست  
سمره میفرماید قاضی گفت لابد این حدیث صحیح است شیخ گفت پس در حق اصحاب جمل چه میفرماید بفرمایند  
کافره و دبا شنیده قاضی گفت ای برادر شنیده که ایشان توبه کردند شیخ گفت آنها القاضی خبر حرب در ایت  
و حدیث توبه روایت دشوار در حدیث خبر فرمودید که عقلا در ایت را بر روایت از دست نهند قاضی  
سمره در پیش انگذده مر بر آورد و در پیش خود کمر زد که در این میخواست گفت من محمد بن محمد بن النعمان الحارثی  
قاضی برجاست و دست شیخ را گرفته پاورد و بجای خود نشاند و عذر خواست و گفت انت المفیة حقا  
افاده کننده بحقیقت تویی یا شیخ و علای مجلس در همه دهر کوشش افشاندند و دهر از قاضی برنجند  
قاضی گفت ای علای دین این مرد مرا ملزم ساخت و من در جواب او فرمودم که شمارا جوابی است  
بفرمایند تا خبر خود بجای خود رود و بعد از آن خبر سلطان و غنای او و دیلم رسید و او التماس قوم  
شیخ نموده ماجرار از او شنیده و مرکب خاصی با قلاوه و سرافشار زرین و سربا خلعت خاص و دیار  
خلیفتی که هر دیار ده دینار باشد با غلام و کثیر از انعام فرمود و هر روز میگوگرد انداز گوشته و در آن  
زمان مقرر داشت که مجلس او هر وقت شود و از آن روز طبق طبق شود و این قصه مشهور است  
که در جمیع یانهای اهل سنت و جماعت بخانه آن مصطفی و تفرج حلوالت علیها انیکه بجز قابل شنیدن  
و نه هب جبر آورد اج داده اند و میگویند بنده را فعلی نیست و هر چه میشود هم فعلی است و حق تعالی  
خوبی و خست و تقدیر چنین رفته بود و وجهش آنست که چون دیده اند که بعضی از عیای و تابعان محبت  
در دستار اهل بیت مصطفی و در رضی و ایمین هم حلوالت اند علیها ابد اظلمها کردند و دستها



رواد است و حق سبحانه از ایشان باز گرفته و نظم و تدبیر و طبع و معیار بخون اهل بیت و اولاد عظام و سلوک  
گرام فتویا داده و در تمام اناس را به تحقیق ایشان جرأت داده و بر ساخته و توبه ای که با و اعتقاد و صلح اوست  
افعال و اعمال ایشان را ماست کنند یا زبان حق و تعزین کنند و در رواج این مذمت که مشیت و احیای صاحب  
زمان قابلیت کردند و همشکان قریش پیش از ظهور اسلام هر چه بود و اند و چون حق تعالی جل و اکره بکرم بی پایان  
خویش دنیا را بوجه حضرت خاتم الانبیا المرسلین علیه السلام صلوات الله ربنا علیهم زیست داد و قرآن  
عزیز ما بر آن حضرت ازل ساخت از برکت و جود حضرت رسالت ظاهر و کتب شریفه که آنحضرت مبارک از میان  
رفیق و جبر و جبر در زمانه ظاهر تا آنکه شیطان بعین باز نبرد از رحمت و حیدر معاویه و یزید و اموی و عباس  
ایشان را برسانده به موجب آنکه گفته اند العدل و التوحید علویان و البیروالتشبه امتیاز احیای هر کس  
و اهل زمان خود را بواسطه جود و نیای و بی تابع خود ساخته و در رفیع کار جبر و تشبه بالا گرفت و فرض احصا  
آنکه چون شقاوت هر اشقیای با اراده حق تعالی باشد مردم زبان حق و لمن از مقتضایان ایشان کوتاه  
خواهند گردانید و قوت حق را بشهر که ایشان را شده ای که در بعضی عبارات تادیبه اند که خدای تعالی غافل خبر  
و شریعت و نه نیست اند که مراد از غرض فعل نیست بلکه مراد از غرض جبر است که بحسب ظاهر مفرقه  
داشته باشد مثل ما در مغرب و متوجه و طالعون خود با الله منها هر چند هر یک شخص حکمتها و مصیبتها باقی  
که عقل با یان رسد از حکیم ای عزیز به نایب آنچه او کرده آنچنان باید چنانچه حکا گفته اند که هر چه موجود است  
یا غیر محض است یا غیر او غالب است بر حق تعالی حکیم و قدیر و فیاض و مطلق است و محیل و در و در و در  
و هر جزوی از اجزای عالم در حد ذات خود بر احسن اوضاع و چنانچه غیر علم الله فرموده جز حق  
حکمر که حکم حق فروز آید نیست هر جز که است انجمن هر کس که آنچه که از انجمن از انجمن نیست حاصل  
کلام الله چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت آنحضرت بیک فان مات لم یبق  
انقلبتم علی اعقابکم بکفر اصلی رجوع کرد و با غرای شیطان بیرون آمده بود و در وقت شد و غایت  
از روی و حیدر با خود و متقی ساخته در شان خود و خلفای سلف از زبان حضرت رسالت احادیث  
افزوده بر طبق آن قسمهای دروغ و حرام اناس بنا بر حسن ظن با آن شیعیان معز و نشاند

بایست رسول علیه السلام انصاف کردند و چون سالها که شش بهشت کثرت استحال حجت شد تحت  
بقیة استحال حکم شد و اگر چه از آن صبر از عقیدت آن کرده باشند و تقیید روزگار بکنند و انبیا را حق بمانند  
نیت نیستند کرد لیکن چون حق قالی و عده داده بود که این دین را بر سید او این غالب سازد و بموجب بیطرفی  
الدین کلام و کلامه المثل کون این از احادیث موضوع بود و فساد ظاهر شد و روز بروز منتهی دیگر اوقات عشر  
مدتی در وقت یافت تا آنکه بهت و در جواب ضامن حقوقی قطبنا جیه را و الله شکر کنیم و احاطه در روزی غایت  
حیدری و حجت و دلیل علای بعضی که اشارت الله تعالی به سببی قوت گرفته و دیگر تا وقت که حقیقتی معلوم نمی  
صاحب امر و زمان معلوم است الله الرحمن علوه نماید و عالم را از لوث کفر و ضلالت بکشد باید تا بداند پاکیزه  
کرده اند الله تعالی عن هر حق و در اول ظاهرین و از کجتهای اهل سنت و درست انقطاع جای اینان در دین و موجب  
اینکه بجز نای سهل از معتقدین خود بگریزند و اگر امام یا خلیفه در صفرا و قات ملک قیصر شده باشد یا شود و از  
نقص و خلافت و بیستو ای او نبیند و اگر در اصل او نیز خطای واقع شده باشد از نقصان حال او پیشتر ندیده  
مگر بکلی بگویم توان سخت بگو در تضایف و کتب و تاریخ خود اصل و نسب او را بچندین ده است سیل میبندد و اکثر  
مذاهب خاتم المذنبین طایفه را جان شیر از در اندر و چون بجای رانند غیبه و آیتی تدریس شوند و در راه او  
مربط بکودان آنجا را خوش کرده با اجازه او و با شصت میرانست شکوایان او و در رعایت حقوق استادی  
شاکر در منور و مکرر بکتاب او و در اخبار بخونده که شاید محمد و زاده را منع کند و او را نه متعامل میکند و اینها  
بیطرفت و بر سر نه است که هر چه با او نه گفتند که فلانیان بر سر راه روز باقی و بر شیب انامی بر سر دین و دنیا  
میکنند او نه متبسم نموده فرمودند که بگلب از شما است که با دهر عقل و شور با این قسم چرا و مانده اید بپا  
آنکه آنچه میکنند و قییم داشته نمی نفعی طایفه او را چه نقصان میرسد و اگر بصیران مذاق ندارند نمیخواهند که اصل  
حسب اصل سید بر سر و نقصان دین و نسب بایستد و در اکثر اوقات مسطور که در درختان رفت  
بنگاه را با دهر کوه و سیخ کشید که در دود خیز را بپا ریزد و نهشت پیش و دیده شمشیر از دستش گرفته  
کیف نرم نداری که دین و مذهب صاحبین همواران خضر را خوش کرد و مرد مسلمان و دهر بکانه را  
مرد خانی و خود را از رنج میدارد و گفت که که حق تعالی مرا چنین زنی مسئله ای را است کرده ندیده بود

که خون دو پیکنه را یکدین گیرم و در کرده رفته ترکیب شود و چون عصمت را در امام شرط نمیدانند بلکه عدم  
عصمت را مفسد خلافت میدانند و دلیل عصمت نبی و ولی هر دو یکست و هر یک از خلفای هر تنای وید  
عزیز تر از مرتب خمر و عبادت است بر رده بلکه در ایام خلافت نیز چنانچه بعضی از آن مذکور شد قیام عظیم  
از هر یک بوجود آمده و اگر عصمت شرط باشد لابد بر مقتضای آن خود انکار باید کرد و دخلی در رسیدی و اطلاق میشود  
لا علاج تا خلفاء اعتقاد معذور دارند بعضی از اکابر اهل سنت بجهت نوشته آخرت خود خطبه الایمان نوشته اند  
و از برای هر یک از جنین کنه اثبات کرده و بر آن مطلب دلایل گفته اند و هر گاه مغر از اخطا و کنا جایز باشد  
امان و جانشینان خود بطریق اولی باید که معصوم نباشند بلکه کنا کار کنند اما در پشت سر هر قاسم  
و قاجار جاز است و با وجود تفرقی علی معصوم و مطهر است بلکه جلی سادست پرست پنجاه ساله شارب لغزین است  
بلکه نماز در پی او دست ترست و با وجود امام حسن معصوم و امام حسین مظلوم که حق تعالی بطهارت ایشان  
کو الهی داده و آیه در عصمت و علی ایشان فرستاده نماز در پی هر مومنه و نیز به عصمت بلکه اصح و منکر کفر است  
صلو اختلف کل بر قاجار و هر گاه کناهی و خطای که امام و پیشوای خود در تنگب ان شود نفسی در امانت خداست  
او نهشته باشد اگر دگر کسی که مادر یا دختر یا جد یا خواهر باشد کناهی کرده و خطای از او سر زده و عدا یا سهوا  
مغر ایام علانیه در امانت و پیشوای حق نفسی و نفس اماره اش را در زبان یا بد کار ریاست حکومت را  
برونی و در واج تواند داشت و دست را از خود راضی تواند کرد بنا برین علی بن ابی طالب و سیر کیمی از ایشان  
علی بن هشام فرستادیم بنی محبوب از این زیادت از صادق علیه السلام و یکی محمد بن سنان و سنان از فرزانی  
از جنین طریق و غیر از ایشان نیز از خاص و عام در بیان نسب خلیف دوم نوشته اند که بعد از طایفه کبیری  
دشت جبر شمر که نام که بعضی از شمران او را صبر ابر و صبر اندر و صبر یعنی در جرم آگاه با و بر خود با  
او نزدیک که همیشه حمل بر سینه و در همان صبر از و پیری نقل نموده و او را خطاب نام نهاده بر صبر  
و او آن صبر را مخاره بر سینه او را بیشتر تر پرورش داده و در اندک صبر او در کشته و بر صبر  
رسید و کج با اتفاق روزی نظرش بر برین او افتاد و او را در اشتاد و شفقت مادر فرزند نسبت شده و مادر  
را اندر تر نیز اگر دوبار دیگر آن ناله با و در شده بود از گفتنای مرت حمل و دختر زینت بخش کن دشت

و که شده از رئیس هوایی دختر او را با وجه صوفی مجیده در سیستان انداخته اتفاقاً مقامش بن خیره  
ابن الولید که بران سیستان افتاد که به طفل را شنیده و ترجمه نمود و طفل را بخانه برده و باهل خود  
سپرد و سفارش تربیت نمود و دختر را خنجر نام کرد و دختر چون پرستار آن نیکو و شیرین تر و او داشت  
تر نموده با چشمش مشاهده اقامت دهانه اندک زمانی را بر سر جدایی رسیده و کجب اتفاق خطاب را  
چشم بر او افتاده اظهار تعجب نموده او را از مقام پنجاب طلبیده و در ج خلافت و کامکاران فرستاد  
حکومت و شیرداری بفرستید تا آنی و اساس محل را با بی غرضی و جوده کرده و دیار او را با جود و خور و پ  
وزنیت داد و بنابر آنچه که کور شد باید که خطاب بدو و جود و خالی و خنجر مادر و خواهر و همه آن ولد  
الغالب بوده باشند نه این حجاج بودی که از سفرهای مشهور رسیده بیان این مقل فرموده  
من بجه خلد و والده و امه اخته و عمتی اجبر ان شخص الوصی و ان یحید یوم العید و یجعه یوم کس که  
جود و خالی و پدر را با شد و مادر او و خواهر و همه او را چنین کسی سزاوارست که وصی بحق و امام مطلق باشد  
و دستگیر کند و عداوت نماید و شکریست روز غدیر کرد و با آنکه خود گفته و شیخ نجیح الکلبی ابوجنح صحت  
مولای و کل موسی و موعنه و مردیست از عده المطلب چون برین مقدمات و وقوف یافت خطاب را  
گرفته حوالی بر دو کوش و میان هر دو چشم او را داغ کرد و ضحاک را از کم اخراج نموده در طایف  
نزد و آخر محمد و فراده حلال زاده کی را ظاهر کرد انبیه اشتقام داغ کردن بر او را از او لاد عده المطلب  
کشیته فک را از خاطر و حسن از سید اولاد عده المطلب منع نموده این را بر این پرتی متبلاخته  
نه از که مظاهر نمود و بر این است انحصاری با مامت و چنانچه او نشسته اند و از فرزند آن آدم  
دیگری باین صیبه و نسب نبوده و نخواهد بود مگر موی یعنی با عود خاص بی دین که صاحب کتف در  
سج الدار بر او ذکر کرده که ناخواسته مادر و عود خاص کنیز یکی از فرزندان بود عده المطلب خردید و دیگر که بکارگاه  
از او کرد و ابوالکعب علیه و هشام بن میز و ابوسفیان و عاص بن و ایل هم در یک طهر بران ملعون  
و دهنده و در شبیه نقطه عرو و شکون شده چون تولد یافت هر یکی موی میکردند که از منست و  
چون عاص با و کابی نفع میداد گفت از عاصی است اما من است با ای سفیان بیشتر نزد او سفیان گفته بود

خطاب فرمود عام کرده و هر که بودک اوسفیان لاشک قد بهت من فیک من نبات الشبلیل نیز اگر چه  
مادر است ترا باص نسبت داد اما بی شکلی توان اوسفیان که شکل و شبلیل تو با و بیشتر باشد اگر چه بعضی صفات  
ذممه اش بر یکسان آنها نیز مشابه بود شاید این نحوه خوبی از آن پنج کسی برسیا باشد و ایضا صاحب  
کشف ما و به همین را نیز بحال نسبت داده و جایزه از پیش گذشت و درین مسأله و عماره بن الولید اوسفیان  
و صبیح بن من و چون در معاویه نیز بر یکسان از آن چهار دعوی میکردند همه بحسب غرضی او و ابائی سبقت  
نست داد و همچنین مشتم بن محمد بن سائب کلینی که از علمای ائمه است در نسب طایفه گفته که مادرش از چهار خواهر  
در سر طایفه بن عبید الله بن عثمان تیمی و اوسفیان نیز له شد و صغیر مادرش طایفه عبید الله طایفه ساخت و چون مردم  
با و گفتند با طایفه نسبت طایفه بگو سبقت جواد را عبید الله طایفه ساختی گفت اوسفیان بخیل است او کریم خوانم کریم بخیل نسبت  
باشد و مادر نیز با علمای از علمایان موم در ساخت و نیز با پاک بر رسید و مادر هبه الله زاده و سنان نام داشت  
و نیز نامش در بود و این زیاد را پدری شخصی بود و موم او را زیاد و بست بحسب غرضی که ذکر آن طول دارد  
و درین مورد این غرضه نسبت میدهند و او بر سر نیست و دفتر سحر و قاص بود که گفت من از تو نیز خواهم  
تخلف موم گفت اگر سوغه را این دعوی را از تو قبول کنند و همچنین و نیز فاسق و مردان مودود و خالد  
ولید و یلید و هر یک از طایفه که با امیر المومنین و اولاد او علیهم السلام و غمزدشت اند البته حرام زاده  
بوده اند و علمای ائمه خواهش و خواهشی بیان نسب ایشان کرده اند اما شکی نیست که میکشید  
محبت منه مردان مجوز بی بری طایفه دست گرفته است بای مادر و او داما سنی سبب اند که ائمه نیز حق  
نقالتی حق را بر زبان ایشان جاری گردانند تا در قیامت محبت باشد و این بی حدیث نقل کرده است  
که موم لعنه الله سمره بن جندب را حدیث از او نیار و اما یک آیه و من النکاح من زوجت لانی  
الحیره الدنیار و در شان امیر المومنین علیه السلام نقل کنید و از همین حدیث از او که آیه و من النکاح  
من یشری نفسه بخمار صامت الله در شان ابن باجم نقل کند قبول اگر چه صحت آیه نیز ازین  
که بر و بر معاویه گردانند فایده بران مرتب بغداد علمای اهل سنت بی آنکه توقع نفعی داشته باشد  
یا دفع مفرقی تو هم کنند کایت و احادیث موافق مطلب در شان اخذت نقل نمایند و در شان

و شمنان او حتی در بیان نسبت ایشان چیزی بخبر بر بافتن عاری نشود و در کتب خود ذکر میکنند که یکی  
از آنها بنا بر اقسام از شیعیان قبول میکنند و ذلک فضل العبدیته من ینار ابن ابی حمزیه در شرح نهج السلاطین  
مقل نموده و از تقصیر و است کرده که یکی از فضایل خبر او را تذکره می بود و متوجه بخت چون برشته بخت  
استاد بخت که درین سوخته دیدی و چه شنیدی گفت ای کاش با منی هفت گشت این سخنیکم چون بخت  
بهیچیکم در غریب بود که بخت رسیدم و چه بخت را دیدم که نسبت بخلغای را شنیدی چیزی بخت بخت  
که هیچ کوثر را طاقت شنیدن آنها نیست کاشی که از این مقام بشکردم و آنها را فرستیدم استاجان  
از و این سخن از شنیده بخت آنها را چه کنه و آنکه انجامت دار آن گفتگو در نسخه و حضرت زاده  
الاصحاب آن قبر بخت علی اقبال بشکرد چون از استاد این مقام را شنیدی گفت الله که این سخن بخت  
حق از این بخت بود و هرگاه تو او را امام بخت میدانی پس بخت دادن او آن جمیع امر گفتی آن سخنان  
بخت باشد و ما از خلغای صابی نیز را باید بود و از خلغای برحق بود پس از صاحب قبر ما را اثر آباد نمود  
پس استاد بخت فرود رفت بعد از ساعتی هر را آورد و گفت ما در بخت با شما اگر برای این حرف را  
دشمنه باشیم و از اخبار جو هسته بدون خانه رفت و راوی و استاد و از علمای حجاب بودند  
و لیکن استاد مقدم و در شش جنلیان اسمعیل بن علی است مشهور باین مثنی و این فقره در راه که منظم  
را و داد و تعظیم خود و رساله از تصانیف اهل سنت در باب طو و صاحب الامر علیه السلام دیدم در آنجا  
سطح بود که فاضلی از فضلی اهل سنت و جماعت از فاضل از خودی پرسید که در باب صاحب الامر  
چه میگوی گفت البتة طو خواهد که پرسید که او برحق خواهد بود و یا باطل گفت البتة برحق است پرسید که امانت  
او واجبست پرسید که کلام و شمار این صورت دست و در بخت او بر سیم باید که در نجیب بخت فرود  
بعد از ساعتی هر را آورد و گفت دعا که ما را تر انسب نبود که ما را این بخت و بخت او بر سیم و از عالم اسرار  
و آرزوی آن بخت است گفتگوی که دلید قاسق را علیه السلام با امام حسن علیه السلام بود این ابی  
الحمد نقل نموده است که جمیع عبادت آن ملعون میفرستد و مرضی خوش و کذا ایشان بر و خانه امام  
علیه السلام را فرشته آنحضرت را تکلیف رفاقت عبادت او نموده امام علیه السلام از محبت دفع مظهر



و حضرت رفیق آن جمع شده آن به طینت چون تمام علیه السلام دید که هر که را بجهتی بود او را و نه انوشیروان  
الا چه ترا که ابراهیم و عیسی و یونس چون ابراهیم و یونس که امر المؤمنین علیه السلام فرموده ان الله عز وجل اخذ عهبتنا  
کل من علی عهتی و میثاق کل منافق علی ما عذر فلما عرفت وجه المؤمنین بالسيف ما یخفی فی و لو صبت الیها  
منافق ما یخفی فی غیره بستی که حق قالی با عهد و پیمانست با هر که مؤمن باشد با آنکه او دوسه ارد و همچنین با هر منافقی که را  
و حقن دار و نابین اگر شتر را بر روی سوسن زنده و شتر را بر روی او کشید و شود و نخواهد که از دست حق بماند  
بر که در مکان نزارد و دوستی را بشتر بفرماند که در اقام و بنابر این با فقر دهند و نخواهند که او را دوست من سازند  
و از دشمن من بشتر را که اندر افرغ فرمود و نخواهد شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب با حضرت کرده و فرمود که  
یا علی شیخک الانافی و کلا یحبک المؤمن یا علی دشمن نمیدارد ترا که منافق باشد و دوست نمیدارد ترا که  
اگر مؤمن بود و شیخ ابوالقاسم بخیر و بسیار از ارباب حدیث و اخبار از جمیع کفر انچه اخبار نقل نموده اند که  
که ما اتفاق را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتیم که بنفوس و دشمنان المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام  
ما انشی نقل کلام ابن ابی حمزیه است که هر که است با علی کینه خود را در حق حاجت و داری نیست چه در حق حاجت و کینه  
و امن و کینه نازد و نه فصل یازدهم در بیان معجزات و کرامات و قضایا و احکام صادره از امر المؤمنین  
علیه السلام از جن تو را تا احکام رحمت معجزه است منافق عادت معزونی و معجزات و طلب معارضه با هم و آن که  
مطابق دعوی از قیام خلق عادت معزونی و معزونی دعوی نبوت که امانت را بر میگیرند و آنکه قائم  
مان باشند و طلب معارضه معزونی و معزونی را از احوال و معزونی را از احوال و معزونی را از احوال و معزونی را از احوال  
سنت و امامیه معزونی عادت نیست و شعیب و قلم حاصل میشود و معزونی دعوی را داخل کرده اند تا توفیق نکند  
نشود و مثل آنکه شعیب دعوی نبوت کند مثلاً که بگوید من آنست که این سنگ را بر زمین انداختم و سنگ ناطق شود  
اما بگوید که این مرد دروغ میگوید پس معزونی او مطابق دعوی او نیست پس معزونی آنست که از فضل حق تعالی باشد یا بجا  
فضل او باشد یا بجا او سبحانه باشد چه اگر تصدیق نبی معزونی است بر آنکه معزونی آنست که از فضل حق تعالی باشد یا بجا  
با و باشد و طایفه حق امامیه که در حق تعالی و معزونی را از احوال و معزونی را از احوال و معزونی را از احوال و معزونی را از احوال  
و معزونی را از احوال و معزونی را از احوال و معزونی را از احوال و معزونی را از احوال و معزونی را از احوال و معزونی را از احوال

که جایزه آنرا محال بود و نشو و نهی است چه ممکن است و حق تعالی عزت و جلالش دارد و اما هیچ موردی نیست  
 که نسبت به آن نیست چه صاحب کرامات دعوی نبوت ندارد بلکه نسبت به حق تعالی هم دارد و ظاهر ساختن  
 مجوز بر دست رسول دلیل صدق و راستی نبوت است اما حکام شرع را باید کان رسانند و همچنین تصدیق بر حق  
 امانت مجوز و بر دست او ظاهر ساختن مجوز نسبت است که احکام شرع را باید رسانند و از آنصورت بجا می آید  
 که نسبت به حق تعالی و رسالت از آنرا بسیار است و بسیار است و بسیار است و بسیار است و بسیار است و بسیار است  
 و در عین حال علیها السلام ظاهر نبی بود و همچنین از حضرت ائمه معصومین علیهم السلام از هر یک چنین بود و خارق  
 عادت ظاهر شد و چنانچه قریب به تفصیل باین خواهد بود و طایفه معتزله که جایزه نمیدانند ظاهر شدن مجوز بر دست غیر  
 نبی دلیل چند است از یکی آنکه هر گاه مجوز از غیر نبی هم واقع شود بسیار در وقوع از معجزات و نشانی بر مردم و عوارض عادت  
 که هر یک بود و یکی آنکه مردم تابع اینها باین می شود که دیگران از اینها نشان میکنند عاجز از هر گاه ترکیب هر رسانند و خارق  
 عادت از غیر نبی باین فضل آید مردمان را از این نشان نفرت بهم میرسد و یکی آنکه تمیزی از غیر نبی نیست که خارق عادت  
 از ظاهر می شود و هر گاه از غیر ائمه ظاهر شود و تمیزی نخواهد بود و یکی آنکه مجوز دلالت بر صدق نبی میکند اگر از غیر ائمه ظاهر  
 شود دلالت بر صدق او نخواهد کرد و وجه تغییر علم از آنرا به دفع وجه کرده میفرماید و لا یزعمون و وجهی از آنرا  
 و لا یستفروا لاهدم التیمز و لا یطال دلالت بر نبی است که از مجوز بودن بر روی باینکه از اولیای ائمه ظاهر می شود عادت کرد  
 و الا یضرب لایم که نفرت بهم رسد از این نشان دیگر هم بطور آسانه و نظری بهم نرسیده و لایم که تمیزی بر طرف شود می شود  
 که تمیزی باین دیگر تمیزی از اولیای دعوی نبوت است و در غیر نبی دعوی نبی تمیزی دلالت بر صدق نبی  
 ندارد که یکی از اینها مقارنت دعوی نبوت است که در غیر نبی مقصود است و نزد اهل سنت مجوز مخصوص است  
 نبی و اگر است بولی و معجزات ذات نبی که چنانچه جابر است که مجوز مجوز و نشانی باینکه است اما فهم ذات  
 نبی نیست و می تواند بود و نشانی باینکه عوارض عادت از غیر نبی و ائمه معصومین و حتی سید المرسلین سلام الله  
 علیه و آله و آله و سلم و ائمه معصومین و عوارض عادت و خصایصی چند بود که دیگری از اولیای ائمه را بلکه غیر از آنرا  
 به حیالات ائمه علیهم السلام مجوز قریب به غرض است از حضرت را در هر گاه احدیت باین رسیده اند از آنجا که در حق  
 نوا آنحضرت چندین مجوز از و علیهم السلام بطور آسانه که عقول عاقلان از آنرا کمال عاجز است یکی از اینها آنکه

شیخ اجل العالم ابو عبد الله محمد بن حوین النعمان که طایفه یحزیه است قدس سره در کتاب طبایع و صفات الاعطین  
که مثل آن کتاب کمتر تصنیف شده باشد باستان خود از خطای بن عبد الله انصاری علیه رحمه الله الکتاب الهی را  
نموده که فرموده در دست حضرت خاتم النبیین علیه السلام و اله المصومین بودم بخاطر رسیدگی از سیلاب و با  
استاد افراسیاب علیه السلام حواله ایام چون پرسیدم فرمودند اوه سوال کردی از بهترین مولود که بعد از  
من تو را یافته برست سینه طریقت رضی الله عنہم در سن ولادت بکلام مخوفیانی حکایت شده و در آن  
علی علیه السلام نیز آنرا بخود بطور آمده ای جابر را که حضرت یزد چون جلی ذکر مراد علی را از یکدیگر آویزش از  
خلق هم عالم علی بن ابی طالب را سال و مادرشانی آن است شمس و تقدیر و تلیل تکبیل مشول بودیم چون  
حضرت آدم صغیراً از پدر و در صلب او بطریق امانت و نیت قرار داده من از جانب است علی در  
طرفی قرار گرفتیم و از صلب او بعلبای ظاهر و در رحمای طیبیه انتقال می نمودیم تا آنکه من در صلب عبد الله و علی  
علیه السلام در صلب ابی طالب در آیدیم و حق تعالی مراد در رحم آمنه و علی را در رحم فاطمه جای داد چون کلام حضرت  
رسالت نبی علیه السلام که باقی مقام رسید فرمود که ای جابر پیش از آنکه علی علیه السلام در شکم مادر قرار گیرد درین مردی بودی  
و زاده و متقی را بی گشته کرد و در پیشانی تو زویردی تو جوی بعبادت آورده و پدر خدای را فراموش کرده و از پیش روی  
خلق بسته و از تعلقات دنیا بی دست گشته نام دی منزه ای برین مشهور و حرف زده او و السند و افواه مذکور  
یعنی زویری از عرش گشته و در آمنت از عبادت طول گشته و هم که چو زویردی هسته خاک و دره زنی در مناجات گفت  
آنرا از قربان درگاه خود کسی را این نیا دعا ش مستجاب شده ابی طالب را سوزنی پیش آمده بزیارت او رفت خرم  
چون خیم بر حال با کمال او افتاد پرسید که از کجائی ابی طالب گفت از تمام دم گفت از که ام طرف خود از که گفت  
از که ام قبله گفت از نبی یا غم زاده بر خود است و روی او را پرسید گفت الحمد لله که بکمالی نیت دعا می دارد  
پس کرد یکی از مجاوران حرم خود را بمن نمود پس پرسید که نام شما چیست گفت ابی طالب خرم گفت بشارت را که حضرت  
امام الحنفیات را الهام فرمود که امسال فرزندی از صلب تو بهر خون خواهد که دلی پروردگار و پیشانی اجل در گاه  
شیقان و دومی رسول و پیغمبر آخر الزمان باشد چون آن که هر یک قدم در مرکز خاک مندر سلام این خدایا بیکدیگر  
رسانی و بکوی که آن دو ستمه از خاک اید و ادب و حدایت الله بر سالت محمد رسول الله و گفت تو همی عزیز باو

نوبت تمام شود و بتو ولایت بود اگر دو او خاتم نبوت باشد و تو علی خاتم ولایت ابوطالب ازین کلام  
شده از نام آن مولود سوال نمود و از او گفت که در این وقت من تمام باشد ابوطالب گفت ای شیخ یوسفی و اصبغ  
و دلیل لایح میخواهم که غبار غمک از آینه خاطر من بزداید گفت به من ای یوسفی که من از حضرت امیر و خواهم  
در اصدق کلام من محرم شود و ابوطالب گفت ای شیخ یوسفی که در این ساعت از میرمای هشت چهری  
مستطاب و محترم دست نیازی برگاه کشنده بنیاز بر دشت هنوز دعای او تمام نشده و بلکه بر حاشیه  
ملو از خرماء و انوار ابوطالب کیان از ان تناول نموده از غمزد و دل سده بخوشای تمام شود منزلت  
خود کردید و بتقدیر ربانی آن نقطه معین از صلب او بر جم غفیر رسیده و مقادیر آن حال از غمزد و در کمه معظم  
بر سیده آن حالت باد شش طایفه بر سینه بجای رسیده و در پیشرو بغض آنم و بعد از فرج بسیار علاج را  
فکر در آن دانسته که بتبوی خود و بگو و بوقیس بر نذر آن و التماس رفع آن و امید نمائید تا از آن مکه  
نجات یابند چون آن مهتار بر فراز گواه رسانیدند بوقیس بخوی مندر ل شکر که هیچ سنگی از یکدیگر جدا شده  
فردی نیست و نسبتا بر برود در افتاد و کار و پیش بر از پیش بران و مضطرب شده که بر و زار و فرج و پیوستگی شکل  
بودند که ابوطالب بوقیس را بچشم زنیفت و زینت داده بی فروز و خوشنود که ای خوشی عادت دست داده  
و می بماند امروز شرف او بود و آورده که اگر اهل طاعت و کثرت و فرمان او برید و او را بر سر خلاف است و است  
تا اندازین مکه خلاص نماید و در تمام قاصت شود و پیش بر یکبار گفته مادر استقامت و مطیع و از صواب  
و به خصوص و توقع نجات ازین مکه بجای تو دارم پس ابوطالب و بقیه بعد آورده از ماری قالی فریادین  
است و مانند گفت که اگر سبک بود و العلو و العالیق العاطل السیما لا تقصص عا نام بالرافد  
و از جم غفیر الحال ازین مکه و مطمئن کردید که از ترغیب شده و خاطر و پیش شکیبایی یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله  
فرمود که بگوئی که دانه را در زمین شکسته گیاه از رویانده و نظر از حال بجای کرد و دانه را در آن غنی کند  
که هرگاه واقعه بحسب و نمودی سالکان که دست نجات بر داشته کلمات مذکوره بر زبان مراد و در فقر العزرا فر  
ایجابت ظاهر میشود و هر که میدانشند هر چند مشکل محبوب با شانه و جبر لغت میشود با آنکه مطلقا علم بفران الفاظ  
نداشته و از حقیقت و حقیقت آن غافل بودند تا آنکه شب ولادت آن مرد در شد و دختر ایشان و انوار

سزاگران متخاصم گردیدند که گفتند اشب از حادثه رونموده و امری غریب بطور آنکه خواهد بود که درین نشان  
ابوطالب را در کجای که مقرر دیدند که میکرد و میگویی ای برهان نشانت با دشمنان که اشب از کلمی غیب نام دیگر  
دارد بشعر عالم شنود آنکه که شنود امیران امامت و قاضی حکم و لایست جامع صفات حمید و مستحیات  
در ضمیمه تجلیات سبحانی و متعلق باحقان بزدانی نامردین چنین و قلم ابطال مژگین چنین مناسج حرمین و نگا  
رسول رب العالمین است و تقدیر احسان و تدارک کمالات آنحضرت منجود تا صاحب طالع شده و بعد از آن که ابوطالب  
از کلمه غایب شد کسی نمیدانست که در کجاست چه انجام است و جابر بن عبد الله گوید پرسیدم که یا رسول الله صیغیت  
ابوطالب چه بود و خود که خبره مژم گرفته بود تا او را فرمود که تو که علیه السلام بدیدی جابر چه انکه چون مژم خنده فرزند  
تو جابری طالب داد و گفت چون مولود مسودت و مرد و تو مژم را چه میدم او را یاب و در جمل نظام کرد و حوالی شام آمد  
خود را ده باشم بازنده و ابوطالب ببارد و صیت مژم یافت که رفته در آن غار و دیگر که مژم را بجلد السبک گفته است  
کفن کرده و روی بقبو امیده و دو تار نزد او حاضر نه چون ماران ابوطالب را دیدند چنان گشتند ابوطالب خبر مژم  
اگره گفت السلام علیک یا ولی الله و رحم الله و بر کانه فرمالی اقدرت و ذوالجلال مژم بر خواسته دست بردی  
خود خود را آورده و گفت استبدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و استبدان ان محمد عبده و رسول الله استبدان علیا  
ولی الله و الامام محمد بنی الله ابوطالب مژده و ولادت شاه ولایت بمژم رسانید مژم گفت یا ابوطالب التماس دارم که آثار  
و علامات کنش را با کیفیت ولادت آنحضرت بمفصل بیان فرمائی ابوطالب علامات اشب را که چون زود و شگفت  
بان فرموده گفت چون از آن شبی که زشت اندر وضع حمل بر قاطر ظاهر شد و رنگش شیرین و من کلمات نبات بود  
خوانده از حضرت عزت و ولادت او را مسئلت نمودم فاطمه انسی بر سیده گفت که از آن خبر مژم را  
حاضر سازم که درین امر محمد تو باشنده گفت رضای تو که نگاه از کنیز کنجای خانه آواز میخیزم که کسی بگوید یا ابوطالب  
در اخصار زنان توقف نمائی که دست بخس مژگان بدین ظاهر هر دو مرد و زنان رسیده از آن دیدم که چهار زن  
حاضر شدند و جاهای حرم رسیدند و از ایشان بوی مشک از ایشان مژم پرسید و با اتفاق همه فاطمه غلظه  
و گفته السلام علیک یا ولیة الله فاطمه جواب ایشان داده بود و او را اگر گفته و ایشان را فرزند پخته بود و چون شنیدند  
فاطمه مصیبت و حواست گفتگو مشغول شدند و مدعی که باید نمودند و می نمودند تا علی متولد شد و بی تابانه نزد او آمد

دیدم که روی مبارکش چون خورشید در لعل است از ظاهر ملو و حریت بودم که دیدم بر زین همچون کرد و نفع است  
باین و خلافت ندان گفت اشهد ان لا اله الا الله و هو لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و علی لی الخیر و علی  
رسول الله محمد بن عبد الله و علی بن عبد الله و اشهد ان محمدا رسول الله و علی بن عبد الله و اشهد ان محمدا رسول الله و علی بن عبد الله  
و لما است و خلافت خود کوایی داده خود که محمد خاتم نبوت است و من مسمی و صاحب و مرجع شریعت و آفتاب  
برج هدایت منم و کافر مومنان و معتز ای عامی مسلمانان مرا بعد از استیلا کلمات تعجب زده داده دیدم که یکی از  
ان زمان او را برداشته و رنگارنگ و جامی داد و چون علی را نظر بر او افتاد گفت السلام علیک یا امامه و زن گفت  
علیک السلام یا نبی الله گفت بر من چه حال دارد آن زن گفت پرورده نهی الله و نهی آلای غیر من است  
چون این امر غریب دیدم خان تالک از دست داده کفتم ای فرزند من چه تو نیستی گفت بل و لیکن ما بعد از  
حلب آدم آنکه این ظهور بزرگوار را در هر صیغه است و هست من چون این را بشنیدم از او از خنده و شغل شده  
و بفرمودم که پس از این دیگر مشهور او را از او اگر است و چون چشمش بر افتاد گفت السلام علیک یا نبی الله و زن گفت  
علیک السلام یا نبی و علی احوال هم از او پرسید زن گفت فرحان شادان است و تو اسلام برساند باز حیرت  
بر من استیلا یافته بر سیدم که ای فرزند از چندین کدام خواهد است و تم تو کیست گفت مریم است مادر صبی من صبی  
که با تو کلام فرموده صبی است حال او است پس آن زن فرزندم را احسان نمود و حرف نقره را که زن دیگر داشت  
از او گرفته علی را بشک افروزی که در آن طرف بود و مطیبه باخته زن دیگر پیشوا را حاجه با کرده و رو پنهانید و او را  
خاطر داشت که کاشکی قره العین را بعد از خسته کردن آن جامه بیاگره و پنهان شود زن مرا می طلبد و زن گفت  
این دوزخ بکفر با کرده و خسته کرده و ناف بریده متولد شده و ادراک المشیق نگذرد دست زن یعنی که غضوب  
خدا و رسول خداست کاشکی دهن من شکلی است کفتم این ملعون چه کسی جز گفت بن علی علیه السلام و قال  
فرزند تو خواهد بود و زهر کوفه بعد از آنکه بفرموده و فایده ظاهر بود و سلم الله جلوه آله سی سال که خسته باشد من متاثر کردم  
و در کمال نظرم غایب شدند و خلاصم که کاشکی در صوفی بحال آن دوزخ نیز هم بر سید علی بر مانی و غیر من علم شده  
کیفایتی که بر زن من است از زن فرعون بود و چهارم مادر موسی ابن عمران ای بر بزرگوار شرم را از وقایع مذکور و خبردار  
کردن و نوبت داشت را با و رسان که درین انتظار و جیل الحام در آن غار است من و او را که نهی الله که در آن نیز هم شرم



کرید دست و ده سجد بکنید و در روی بقیه خواهد گفت سلام بر ما و برسان و مرا بجا آمدن پیشان و بر حجت  
نگرفت و ابوطالب روز دیگر در آن کوه اقامت نمود و گشایه خرم کباب و دیگر حویه یافت با او در سخن آمد صورت یافت  
و آن دو ما غیب بشهر ظاهر شدند و بر و سلام کردند و گفتند خود را بعلی که در آن است بمان که تو اولی و اصحی می یافت  
و چنانست و از دیگران ابوطالب اینان را پرسید که شما کیستید و درین غار ازین چیستید گفتند ما اهل صالح خرم  
زادیم که حق تعالی ما را با موصورت علی نموده و تا قیام قیامت با حفظ خرم امر و نموده و در حفظ قیامت ما و علی  
در نهان ای و خواهیم بود بهیست پس ابوطالب توجه کرد و معطر گردید و بر حسب نور دیده خود قیام نمود ای جابر با و داد  
افتای این را از گوشه از اسرار مکنون و علوم مخوف است جابر که دید بر این استیج این حکایت بر صورت گفتن یا رسول الله  
بعضی بر اعتقاد آنست که ابوطالب کافر بود و توفیق اسلام نیافت حضرت فرمود که یا جابر سخن آنجا است نسبت با ابوطالب  
که نبی بدانست و در مورد کار عالمی است معاصر و ضمایر زندگان در شب مزاج چون این گفت آسمان که نشنید و برش  
رسیدیم جابر فرمودیم چون حقیقت آن آفرید کار طلب کرد و خطاب غرت رسید که یا محمد کی نور جبر و عجب طلب است  
و دیگر نورم و ابوطالب یکی نور بر بر تو عجب همه یکی از طلبه و ادعی این ابوطالب گفتن که علی این باین در مشرق  
رسیده اند آمد که با طهارت و کتمان ایمان و جبر و جفا و از دشمنان تا اینجا توجه می باشد که شیخ مفید نقل نموده  
پلی تعادلی و صاحب کلینی از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل نموده که گفت نازل شد بر من بر رسول الله صلی  
الله علیه و آله و گفت یا محمد آن رنگی که بر تو که اسلام و قبول افی حرمش است علی طلبه از آنکه علی بطین حاکم و جبر و حاکم  
فانقلب ابی عبد الله بن عبد المطلب و بطین ازین حاکم فانه بنبت و سب اما چه گفت که ابی طالب فرمود این طایفه  
بنست اسد بنی امیه بر در کار تو ترا اسلام برساند و میگوید که برستی که حرام که داند ام من مشرک را بنی که تو از آن  
بدون آمد و شکر کرد که آنکه شسته و پرورده و پرورده و شکر که ترا کشید و بنبت نموده و مرا از آن کن که ابی طالب است  
و در روایتی را در جبر فاطمه بنبت اسد است که او بجای مادر من علی بن ابی طالب و بنبتی میگرد است  
و شیخ مفید در سنن روحیه از نقل آن حدیث روایت کرده و فرموده که نقایح روایت که فاطمه بنبت اسد است  
شبی که تو در حضرت سالت یا محمد الله علم که میشنید و آینه حاضر بوده و هر چه مشاهده آمد بشنید و غرض ابی طالب  
نظر او نیز در آمده و هیچ ابوطالب از طواف بیت الله را بخت نموده فاطمه عرض رسانیده که انشب بدان محاببت

و فریب مشاهده نمود که زبان جان از تقریر آن عاجز است آنرا از زیر مستور شد که از مقدم غرضش دنیا و آخرت  
روشنتر از بسیاری ضیاء و خشنای مجر که شده است در اقصای این من برای العین و بریم و بفر از خوارق ملکوت  
که ملاحظه نموده بودند آنکه ابوطالب غیبی شال شده گفت ای فاطمه ترا نیز حدیث طالع کفر مثل این عالمی در نهایت حق تعالی  
ترا نیز از نسی سال فرزند می که است آنکه چهار از انور وجود خود منور گردانند و عجایبی که امشب دیده و در آنوقت  
میسوزد و غایبی فاطمه بر این نشیند این خبر سر است از مظهر از زمان مسیو و تا وقتی که بنا بر مصلحت لایق حالات  
بمنطقه نور رسیده و الله رب العالمین و ایضا نسخ غیبیه صغیر محمد بن محمد بن اسماعیل الشیخ نور المصیر رحمه الله  
در همان کتاب حدیثه الواعظین از مجرای هدایت او غرور و ابوسید خدری روایت نموده که گفته اند که ما در تحت  
حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه را بودیم که داخل شدند سلطان فارسی و ابوطالب خاری و مقداد اسود و عمار  
با جهر از جهر یکبار و شیعیان همدگر را در آن مجلس و حال بجز بایستی نشان ظاهر بود و آنحضرت را غایب شده گفتند  
فدیناک با نایاد و الامهات یا رسول الله از جهر معاندان جری چند میشنیم نسبت بهر او را این هم تو که سبب خون  
و اندو ما میگردان اینان اینست که سبقت ایمان علی با عیث زبانی مرتبه و منزلت او نیست که علی در آنکات  
بصفت طغولیت متصف بوده و اسلام اطال سبب غرض کمال ایشان نیست و پس رسول الله صلوات الله  
علیه و آله بر استماع این کلام در میان معلو شان و ستمو مکان امیر المومنین علیه السلام و اطال را که آنحضرت  
مثل سبزان مرسل در اندامی حال متصف بکمال عقل و فراست نهایت علم و کیاست نموده و رفع توهم آن  
قوم نموده که سوخته میهم شمار آنچه از کتب با نف و محقق با خیر خوانده اند که چون وقت ولادت ما بریم  
خلیل رسید پدر من تا رخ مادر او را از آن ترس نمزد و بگریز اندود و وقت غروب بکنا رنر خراب متولد گردید  
و فرافور دست بر روی من گذاشته و شما گفت لا اله الا الله را مکرر گردانید و چون مادرش از آن امر و غیب ستر  
بود و برست متوجه مادر شده با و ملحق نشد و در آسمان نگاه میکرد و آثار وضع آنکه ملاحظه مینمود و حق تعالی  
در سوره انفاس از آن خبر داده میگوید و قد کسری ابنا هم ملکوت السموات و الارض و ایضا شمار اسو کند  
میهم که نمایانند که چون طغول بکست شد طغیل و دفع موسی بن عمران زبان طالع اشکم میبرد و  
اطال ایستاد و چینی که موسی علیه السلام از مادر متولد شد و فرافور بقدرت کفر حرف زده مادر را تعجب نمود

برادر منصفی بناده خدای آنرا محکم کن و بدینا از جویسم و غوغ در لعلان باشی و ترس بخوراده و مدو رکعت ای  
نور دیده ترسم که تو حق شوی و ازین دریا کنار رنجی و موسی و خود که دهنده از کردار و کلام خیر را بنواهد رسانیده و در  
موسی بطریق تعلیم یافته بود و او را در صندوق نهاده بریا افکند و در از هفت ماه و در ایستاقه و شاد روز ما در رسید و در وقت  
غیر از بستان غایت الحزن مشید و نمیدانید که کسی بن بریم و در وقت که متولد کردید و در پنج ماه و در خود را دید و از انگیس داده  
و خود ای مادر یکم کفر صادر داده اند و یکین مباحث و لغزان و این مردم اندر غیر منته و حضرت عونت در گشتند و در  
بروز نازل ساخته و بنوت با و عطا فرمود و او را با قامت معلوله و ایستای رنگه و در روز دوم و در وقتش با جگر مادرش را  
بیکر و در حرف اند که گفتند که عده اند و نانی الکاتب نمیدانی که در تبه می از اینجایی سابقه و رفیع است و قرب و عزت  
من بنزد حق سبحانه و تعالی بنزد و علی را از یکس از خلق نموده و مادر غلب آدم و بعد از او در احباب اینا مشهور  
مشهور بوده از علی بنی مشعل بنید که بعد از علی بنی سیدم و بعد از او در جبین پدرش از آن طایفه بود و او از نوکر  
با کوشش مادران و پدران میرسیه تا آنکه آن نور بدو نیم شده و نصفی از غلب بعد از او و نصفی از غلب علی طالب منتقل شد  
و هرگاه پدر و من در محاسن قریش حاضر میشدند آن نور از ایشان ظاهر بود و روح الامین در وقت و نداشت علی بمرتبه  
العالمین نازل شده و خود که با حبیب الحق تعالی را اسلام می رساند و میگوید که الخالط نور نبوت ترا هنگام رسیدن نام  
و بر او و زویر و خلیفه تو بر نیامد و بعد از این بشارت از وضع محل بی غایب است اسطاهر شده و بعد از آنکه علی متولد شد تا  
جبرئیل نازل شده و فرمود که علی را در آغوش من دست بطنی که خاطر در پس آن بود و از کردم علی بر روی کوشش  
آنکه دست راست بر کوشش راست نهاده و در نهایت حضرت عونت و رسالت من از او کرد و اذان و اقامت گفت  
و بعد از آن با من تکلم آنکه گفت: اقرأ فی آیه انما ینکم و انکم یسبحون ای کاش می بینید دست راست که ابتدا کرد و  
صغیر که حضرت عونت با دم زنده بود و شیش بنی از علالت و خود و با حکام آن اقامت میفرمود و بنویسند  
نمود که اگر شیش بنی حاضر میبود البته از او میگرد که علی آنرا بهتر ازین میخواند و بعد از آن و در آن موسی را بنزد طاعت نمود  
که اگر موسی علیه السلام حاضر میشد البته قایل میشد که علی تو را به وایه از میبازد بسی زور را بنزد خواند که اگر او و شیش بنی  
میبود البته میبخت علی به ازین میخواند و بعد از آن انجیل را بطریق طاعت نمود و موسی علیه السلام از در شیشه از آن  
مینمود که علی بهتر میبازد و خوشتر میخواند و بعد از علالت کتب نه که شروع در طاعت و آن نمود و بر روی که الحال با طاعت میبایم

از این برین خوانند هنوز یک آیه بر زبان نازل نشده بود پس میان من و او مکالمه که اجناد او صیایا باشد بوضع نیست  
و بعد از عوالم مذکوره کما حق و به مذکره و هیچ کوشش نشیند و حالت مطلوبیت بر وی نمود و نگار ما و زرار گرفت ای نظیر تو  
در مرای وجود شما و قدم زدنم عدم و هر گاه در نزد وقت علی حسب این حالات باشد مرا شما از تعالی و اوست  
اهل اضطراب مخزون می شوید و از غرغرات ایشان متأثر می گردید و چنانکه من از هم اینها اضطراب می بینم از اینها  
اکمل است و در حقیقت که آدم علیه السلام نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین را بر ساق عرش دید و در نظرش عظیم نموده  
گفت که ای آدم که در دوزخ امر ترا من باشد خلق نموده و خطابت را رسیده که ای آدم از این  
از آفریدن صاحبان این نامها نبی و آسمان و زمین و ملائکه مقرب و انبیای هر سال را مرا آفریدم و ترا که برگزیده منی  
خلق می گردم و چون آدم صغر و بسوسه همیشه از کتاب خلاف او می کرد و شجره منیره را تناول نمود و لشکر با و ابتلا  
نمودی روی نهاد و تاج خیمه بر سرش او فساد و جهل و انبیا نمود و در حقش قبول افشا و تاجر بر علیه السلام  
اور گفت که ای آدم از این نامها که بر ساق عرش دیدی که از اوست خودی آدم متذکره ما را اشغی ساخت و باطنی باطن  
آنها را مضاجعت نموده گفت که هر حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و بی حاد و منزلت اینهاست که توبه مرا شرف اجابت  
از برای اواری حق تعالی توبه او را قبول فرمود و جهل و در آن مجسمه کرده قطع آدم من را به کلمات قیاس علیه خطاب اند  
که ای آدم ترا که صاحبان این نامها را از ذریت کرام و اولاد و نظام تو گردانیدم و آدم شکر که تقبیر صابنه بر لب  
یاد اعلی بایست نمود و این که این مرتبه رفیع و درجه منور از فضل و شرف است بر سایر اینها و در سلب تفضل  
القیس نسبت بماد اهل بیت یا سلطان بار خدای عز و از نزد من از امان حلاله عذر آید چون آدم شکر گفتی  
تقدیر رسیده و نه شد که نسبت ایشان قایم و در ستارند و بهشت از دستان ایشان نیست و خلقت و فرخ از  
و شمنان ایشان صاحب کلمتی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که آیه الله محمدنا الی آدم من قبل کلمات المعطون  
بود محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و آیه الله علیه السلام و آیه الله که به نیکوایشان موشع ارباب عباد با خراج آن غلظه افز  
عجب است که در دیدن و بفر از محققین از اقرام عثمان بر سوختن کتاب که شمشیر بر این قسم آیات اساسی بود  
گفته است که اینها اند که گفته شد این افعالی بر زمین نازل از کاخ فی معاند و از معجزات منوره عجبیه حیرت بجا است  
که به حیرت عامه در بعضی کتابها مذکور است و لیکن مختلف منقول شده اما آنچه اهل سنت و جماعت نقل کرده اند

و نظر این قاهر رسیده آنکه بطریق مختلفه از انس بن مالک و است نموده اند که او گفت ابدی الرسول الله  
من خدی فقال یا انس البسطه فسطم قال لا العز و دعوتهم فلما دخلوا ابراهیم بالجبر علی الباطن و علیها  
فما جابوا ثم وجع علی جبر علی الباطن قال یرج احبنا فقلت ارج فماذا الباطن فعلنا و قائم قال یرج فحسنا  
ثم قال تر و فی ارض مکان انتم قلنا لا قال لا اموضع الکفه الرقیم قمر استمر اعلی اخوانکم ثم جابوا  
فتم علیهم فلما ردوا علینا فقال علی السلام فقال استقام علیکم معاشر القدر یقین و الشهد لوقتی فقالوا علیک  
السلام و رحمه الله و بکاته قال فقلت ما بالهم ردوا علیک لم یردوا علینا فقال ما بالکم لم تر و اعلی اخوانی طایح فحسنا  
العقد یقین و الشهد لوقتی قال یرج احبنا فقلت ایدف نیا و قائم قال یرج فحسنا فادأ  
عن بالوجه قال یقال علی علیه السلام من انزلکم فی ارضکم فظنوا انما و اذا البقی صلیم یقینی اخر کلام حسبت  
ان اصحاب الکفه الرقیم کانوا منکم انما عجا و فقلت انما انزل علی اهل سنت است یس میریت راجعین طریق نقل  
کرده و در آخر حدیث و این دنیا و فی هست که فصار و انما فی ارضکم انما فی اخر الزمان بعد خروج المهدی علیه السلام مسلم عظیم  
فیجیدهم الله عز وجل ثم یجیون الی ارضکم فلما نزل الی یوم القیم غیر انس گفت که یه آورد و در آن وقت رسول  
الله صلی الله علیه و آله از یک قبیله و بانس گفت از این که انس کویر چون آن ببلاده السرازمین فرمودن  
و ده کسی از این بنوین النمار اطلبیدم چون آمدند از خود این را و بنشینند ببلاده پس از آن علی علیه السلام و ط  
مدید با او مشاجرت کرد پس علی علیه السلام آمد و بران ببلاده نشست و باور الهو و کو مار ابر و انس دیدم که باور  
مار ابر و هست آن الباطن قندی تمام میرفت تا آنکه باو گفت مار ابر زمین که از این زمین رسیدیم از ما رسید  
که هیچ میدانید و که ام زمین و در که امین مکانیه شما گفتیم نمیدانیم فرمود که این فعل کفه و رقیم است این جلی است  
که اصحاب کفه خواسته اند پس گفت بر خیز و برین اسلام کن پس با یک یک برخاستیم و بر این ای قدام کریم  
و هیچ یک از ما جواب نشد پس علی علیه السلام خود برخاست و گفت السلام علیک معاشر العد یقین و الشهد و یقین  
نشند که یکبار هم گفتند و علیک السلام و رحمه الله و بکاته انس کویر پس بر کفم بود و این را که خواست سلام  
دادند و در سلام بگذاشتند پس حضرت علی علیه السلام باز متوجه ایشان شده گفت چه بود شمار که بر من سلام میراد و ان  
مکره دید پس ایشان در جواب گفتند که ما کرده دست کویر و شهادت ان ما موریم که بعد از دین حرفه زیم و تکلم کنیم

که با چوبی یا چوبی تیری و لیا از آن بود و خطاب نمود که ما را بر دار و ما را بر دهنده بعلن جلدی و شوی بسط را  
میرود تا آنکه با دو که بسط را بر زمین گذارد و چون بر زمین ایستادیم خود را در زمین یافتیم و گفت ما رسول الله  
در آخر گفت ما را دروغ ایم یافتیم پس چون آمدیم دیدیم که رسول صلی الله علیه و آله در رکعت آخرین نماز است و در آن  
سوره کاف را با پنج رسیده که ام حسبنا ان اصحاب الکف کما و نقلی خبریست را همین طریق نقل کرده این  
سخن را که در کتب اصحاب کف باز بر کشته جای خواهند نمود و همان حال خواهند بود تا آخر الزمان که بعد از ادی علیه السلام خروج  
نمایند و حضرت بر ایشان سلام دهد که روحی تعالی ایشان را از زنده خواهد کرد و این جواب سلام خود را و را علیه السلام خواهند  
داد و باز خواهند خواند تا روز قیامت و چون در خلقان محشر نشوند ایشان نیز از خواب جدا گشته و هر یک را قیامت  
در آید و با سواد صحیح از ابی حمزه روایت که گفت یا انس در بصره حاضر شد و مجلسی که انس مالک نقل حدیث می نمود  
دیدم مردی بر چو نشسته گفت یا انس این حدیثی که در کتب آمده یکم از حدیث و حال آنکه در این رسول  
خدا صلی الله علیه و آله نقل میکرد که مؤمنان در کعبه و حجاز مبتلا میشوند پس ای انس او دیدم که مردی پیش از آنکه در کعبه  
روان شده بود از محراب بر آورده گفت دعای بنده صلی الله علیه و آله در حق من مستجاب شده چون این حرف گفت مردمان از محراب  
بزرگ و حاضر شده گفتند یا انس آنچه گفتی از بر این بیان کن انس گفت ازین در کعبه فایده که در دهر خدای تعالی نمود ابرام  
پیشتر که درین چون دید که فایده نمیکند گفت بر جای خود بنشینید تا بگویم و حدیثی که سبب آن بوده بیان کنم بنشینید و بدانید که  
بیدار و در آن برای رسول الله صلی الله علیه و آله بسط از چشم از طرف غرق از وی که آنرا اخذ کرد و بنده پس رسول الله  
صلی الله علیه و آله را فرستاده حکم کرد که غزوه بنبره را طلب نمایم چون بیان حاضر شدند با بنی نضیر علی بن ابیطالب  
آمدند که ایشان را بسط از آنده بگویم اصحاب از یاریت ننموده پیانند و مرا امر کرده فرمود ای انس نیز  
بر و تا هر چه بینی از آن خبر دهی و لیا از آن گفت بعد از آنکه گفت با و را امر کن تا شمار ابرو دهنش بر و دو بار را  
صلی الله علیه و آله خطاب نموده گفت یا علی ای با و را بر دار و چون با و بسط را بر دهنش نهاد با و را صلی الله علیه و آله گفت  
سیر و آنکه بر کعبه اظنه را خود را در هوا بسیار دیدیم و از مکان بجای یکدیگر نشین تا آنکه قیامت که با و را گفت یا علی صیحت  
ای با و را بر زمین گذارد و چون بر زمین قرار گرفتیم هیچ میدادیم که در کدام بر زمین نشسته ایم یا گفتیم خدا و رسول خدا  
و وحی او بر ما می آید گفت این مکان اصحاب کف است بر خیزید ای اصحاب رسول الله تا برین سلام کنیم پس بر

باور و بوالکاد این رسیده اول بار او را سلام کردند و چنانکه ابی ذر و ابی طلحه و زید بن سلام که در آنجا بودند  
پس بعد از آن که سلام کردند و ابی ذر و ابی طلحه و زید بن سلام که در آنجا بودند  
ارفته گفت سلام علیکم یا اصحاب الکلمه و ارفعیم الدن کانوا من ابیات العجا پس هم یکبار گفتند و علیکم السلام یا  
و می خورند و در آنجا که چون اصحاب را در خاطر میگذاشت که آیا جبر اماره ابی ذر و ابی طلحه و زید بن سلام که در آنجا بودند  
و احب علی السلام پس که اصحاب الکلمه جبر ابی ذر و ابی طلحه و زید بن سلام که در آنجا بودند  
نمودند و باز بنویسند گفتند یا خلیفه رسول الله ما فقیهنا منابرهم فرادهم الله وری و لیس لنا اذن من رسول الله  
اما علی بن ابی طالب و امیر المؤمنین و امیر المؤمنین و امیر المؤمنین پس گفت یا بنی اسرائیل که در آنجا بودند  
پس با امیر المؤمنین گفت پس جلال مقام خود را کردید و ما برشته هر کس بر روی سباطهای خویش قرار گرفتیم  
پس گفت تاریخ احلیت و ما در میان کوهها و ابرو میر میفرمود و انما اقباب غروب نموده و با او فرمود که تاریخ  
ضیفا پس کار افزود و در بنیر کز یک غوزان داشت و کبابی نیز از شمع نیز در منتهی ترکی داشتند و آب در نمود  
از هیچ طرف نماندیم با امیر المؤمنین وقت نماز رسید و با آب نیست که در منتهی پس از آنکه برخواستند و نماز  
با آن زمین که در نزد یک با سراجی بر زمین زده دیدیم که چنانکه ای پسران فرموده انیک انما سراجی است و چون  
به نزد یک چشمه رفتیم ای بود در نهایت غریبی و خوش مزه از آن خوردیم و وضو ساختیم فرمود اگر این آب  
نیست و چنانکه از برای شما از بنیت آب وضو کردیم و نماز کردیم و او تا نصف شب نماز عبادت مشغول بود  
پس گفت بر جانهای خود بنشینید که نماز صبح را با یکدیگر گفت از نماز را با رسول الله در خوابید یافت و با او  
با او ما را ابو ابرهه میر میفرمود تا آنکه در رکعت دوم نماز صبح سجده نموده رسید رکعت دوم نماز  
رکعت اول نماز که در تمام کردیم و چون از تعقیب نماز فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله من  
التفات نموده فرمود یا انس او میگوید یمن کرم انچه دیدی و شنیدی گفت یا رسول الله همیشه از دهن شما  
شرین تر است پس ابتدا نمود و از اول تا آخر انچه بر گفته بود تجوی بیان فرمود که کسی با او بود پس چون  
حکایت را تمام کرد فرمود که یا انس در قصر که اینم از تو گواهی طلبید که ای خواهمی و از گفتن علی یا رسول الله  
و چون آنحضرت رحلت نمود و ابی بکر بنقره و عدوان متولی از خلافت شد امیر المؤمنین علی السلام حاضر شد و حضور



در حضور جمعی گفت ای انس حکایت فرمایید و چشمه کعبه انقل که گوای که رسول الله ترابان بخود بود و به  
من گفت با علی بری را و با جعفر بن محمد را و اموش کرده ام گفت که اینست که ده باشی بپایان و حقیت خدای تعالی  
سفیدی در روی تو آشتی در جوف تو کوری در چشم تو پدید آرد که چنین غولی داشت من از آن مجلس برخاستم  
الا بان سه مرض الخالق قادر بر روزه ماه رمضان نیست چه طعام در موهن قرار نگیرد و تا آن حال بود تا  
نزد و عجز انکه شیره و شهد و العده علی الراوی که اولاد او نیز مروه من میباشند نمود و با لیدر نه و اما حریت لیبلا  
روشی غلام و اما میر که هم الله که نموده اند یکی آنست که در کتاب حج الران که ظاهر از مضیقات صدوق این  
با بود قدس سره باشد ذکر شده و چون حدیثی در آنست و معنی اینست تا خواننده را حال کمر در جبهه آخر العطا  
باللفظ میگوید روایت میکند این با بود بسند خود از سلمان فارسی علیه السلام که گفت نشسته بودم نزد سید  
و مولای خود امیر المومنین علیه السلام در آنوقت که مردی بآن بیعت برین خطاب کرده بود و در حریت  
انحضرت علیه السلام حسین علیهما و محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار را بر سر و مقرا و اسود نیز بودند و از هر دو سخنان  
مخبر میگردد که امام حسن علیه السلام متوجه بر رزک در سلام الله علیهما شده گفت یا امیر المومنین حضرت  
مک و دو سلیمان بن داود علیهما السلام عجب سلطنتی داده بود آیا از آن عظیم حصه نصیبی پس  
او حیا رسیده باشد شعله بر روی است ششم نموده فرمود که بآن معبودی که دانه خشک را در زمین  
میز میرد اند و بآن قادری که آدم را از خاک بزرگوارتر قسم که آنچه ترا داده هیچ یک از او پیش او نیستی  
ما نیز ترا داده و بجز این نیز هیچکس باین گرامت فایض نگذارد پس امام حسن علیه السلام و حضار العباس بودند  
که یا امیر المومنین میخواستیم که شمه از آنچه واجب عقیقات بشما هست نموده مشاهده کنیم و معاینه کنیم  
ما موجب از یاد ایمان و باعث تقویت علم ایمان کرده سید او حیا صلوات الله علیه و اله فرمودند  
که حیا دارم نیز خانی کنم که شما را چه چیزی از چهره های که حضرت عزت بن گرامت نموده بر شما ظاهر سازم  
پس نه هست و در کت نما کرد و یک چند بر زبان میخواند که زانیکه هیچ یک از حضار فهم آنجا نشنیدند  
کرد و از آنجا بیرون خانه آمده دست مبارک بجانب مؤمنان دراز کرده بود از لقمه دست را بر او داده گرفت  
دست مبارکش را چو باری دیدیم آنرا نشسته بار دیگر دست دراز نمود و پا چو دیگر روی پیش روی دیدیم که

که ما هم از آن دو پرتشنگیم که هر یک چون از کف او جدا شدند گفته اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا  
 رسول الله و انک صبی ابي کریم من نکت فیک طاعت من شک فیک فسک سبیل النجاة نور و ابراهیم  
 که خدایکی است محمد رسول و بر کزیده اوست و تو صبی و خلیفه من و کزیده هر که شک او کند در وصایت  
 و خلافت تو هلاک شود و هر دست در غرور و التماسی محبت تو زنند نجات یابد پس دیدیم که آن دو پسر چون  
 دو تالیفیم بن شدند و در بیلوی یکدیگر قرار گرفتند چنانکه یکی بگوشه اندازان ابرویی شکاف در  
 جبهه اهل ایمانی بر رسید پس فرمود که برخیزید و بین سلاطین پادشاهان برخواستید و بگوئید که ما  
 بنمای برادر و برادرین یکدیگر چند کلمه فرمود که کسی نفهمید و اشاره بآورد که اگر جانب مؤید روانه شود که  
 با دو روز و زریان دو روز مانده بآید اما بهستی تمام برداشته بودند و در وقت چون باخترت نگاه کردیم  
 دیدیم که جامه زرد پوشیده و تاجی از یاقوت سر بر سر دارد و نعلین نشان از یاقوت است و بر پا کرده و  
 اکثر تر از ما دیدیم سفید تر آن که روشنی آن چشم را خیره میافتد در آنکشت و بر کسی از نور شسته امام  
 حسن علیه السلام باخترت گفته که ای برادر زکراویه مخلوقات سلیمان را علیه السلام بجهت اکثری  
 اطاعت میخوانند شمارا بجهت عقاوند فرمود که یا دلی اما وجه الله و اما عین الله و اما لسان الله  
 و اما قلبی طلق الله و اما نور الله و اما نور الله و اما نور الله و اما نور الله و اما نور الله و اما نور الله  
 فرار من و اما شیم انکته و اما سمع در القرب و اما جلیها و نور از نور دیده من و وجه الله و عین الله  
 و لسان الله و قلبی الله و اما نور الله و اما نور الله و اما نور الله و اما نور الله و اما نور الله و اما نور الله  
 خدا بر خلق من و کنج خدا در زمین من و قسمت کننده هست و دوزخ من و سد که فی القرب من  
 و دو قرن دامن از برای سکندر داده بودم که بانی مشهور غده بود و میبوی که خاتم سلیمان بنی علیه السلام  
 را بتو بنمایم و دست در نعل کرده اکثری برادر و از طلائی که در کیش از یاقوت سرخ و فرمود که ای  
 فرزند من این خاتم سلیمان است و نامها را است که در نقش کرده اند سلمان گوید که بعد از این  
 بگرد که گویا او را نیستناخته پس فرموده انما از مثل من عجب نیست بجز اسو کند که خاتم سلیمان است  
 پیش ازین خبره یا شید امام حسن علیه السلام گفت از روی ما نیست که سد فی القربین را بمانای اهل باختر

باد و از فرمود که باز این طرف که حسن میخاید میر معادن آن از باد آواری چون آواز عید  
 رسیده و بار ابد است و بار دو امیر المومنین علیه السلام بر آن نشسته از بی مای اندک با و مارا کوه  
 بلند را بنید و درختی عظیم بر آن کوه بود و خشک شده و بر کاش درختی که از مالکست یا امیر المومنین این  
 درخت را چه سیده که او را قشری بنیست آنحضرت فرمود از در پر سیده تا حال فرود بگوید اما حسن علیه السلام  
 چنین فرموده از درخت سوال فرمود که مالکست یا امیر المومنین بنیست آنحضرت فرمود این درخت که سبزی از درخت  
 دیگر است و بنیست جواب داد امیر المومنین علیه السلام فرمود اجنبی نام آن امیر المومنین است و آن درخت  
 بنوعان آنرا جواب ایشان بگوید سلمان که میگوید که سوخته که سوخته که درخت شکم شده و گفت پس کیست یا امیر  
 و خلیفه من برده و خطا خطاب با ام حسن علیه السلام نمود که یا محمد بنیست آنحضرت فرمود من هر که در درخت  
 که از دره تسبیح تقدیس حقانی مشغول میشد و میرفت و در آمدن و در رفتن بر کسی از نور و میان باری عقیده بود  
 که از آن بوی مشک از درخت نام من میرسید و من این ششام صبر و روح فرای آنحضرت آن نور عظیم را با او است  
 و اکنون چهار شنبه که تشریف فرمای ازانی فرمود و در مفارقت بر دست که حلال بنیست بر سیده اگر از ایشان است  
 کنی که لطف خود از این مجبور و در آرد آمدن او را بحال خود باز می آرد پس شاه ولایت نزد آن درخت و درخت باز  
 که از دره دست مبارک بر آن درخت علیه السلام که میگوید که از آن درخت مالکست یا امیر المومنین  
 منبر شد و بر کوه و دره میوه بر آن که در دست آنحضرت بر کسی فرود آید که فرشته با و از دره شنبه که  
 در نظر ما بر می نمود و در هوا فرشته دیدیم مراد در زیر قوس آفتاب پای او در قوس عظیم یکست و در قوس یکای مغرب  
 از در پر سیده که این کیست فرمود و حکم من او را در موضع نصب کرده ام و بنابر کتب و شنائی تو تکمل ساخته  
 و حسن خواهد بود و در قیامت پس با و بار ابد و باز در قوم با و حج آنحضرت علیه السلام با و خطاب نمود که ای علی  
 تحت ظل ایل ای آرد در زیر کوه فرود آتی و تن کوای بود و طبع ظمانی که که با شنبی بود سیاه و بوی و در اینجا بنام هر چه  
 با و حج را دیدیم و از کثرت ایشان تعجب نمودیم و ایشان را از صفی ما فیتیم که طریقی ایشان است که عرض ده که در صفی طای  
 حد که در صفی مشک که در صفی که شش خود را طاف و دیگری را دواج کرده و یکی از خال آنها پیر و نمود و حاکم از حلیج  
 با و حج و در صفی مشک که در صفی که شش خود را طاف و دیگری را دواج کرده و یکی از خال آنها پیر و نمود و حاکم از حلیج

هر دو بنا بود در شش شکل آبر را در مکرل چون آن فرشته را خیم بر افشا گفت سلامت ام علیک یا امیر المؤمنین پس در وقت  
 طلب که طلب خود را عرض کند آنحضرت فرمود جز بگویم چه میگویم یا تو میگوئی در شش گفت شما بگوید یا امیر المؤمنین فرمود در وقت  
 زیارت با در مصیبت میفرماید در وقت دادم پس در شش بسم الله الرحمن الرحیم گفته را میفرماید از آن وقت میفرماید  
 چون در وقت اول همان طریقی سوال جوابی افع شده در وقت گفت در وقت اول گفت شش روز هر روز آمد و هر روز نماز  
 و تسبیح و تقدیس بسیار کرده میرفت و هر روز در هر روز میبود و هر روز در هر روز که فیض قدوم از نماز بار گرفته غنم  
 که در خانه و در اقامت فرود نجات از مخالفت اوست و امام حسن العباسی نموده حضرت شما که این کشیده در وقت گفت  
 اشهد ان لا اله الا الله ان محمدا رسول الله و انک ایها المؤمنین فی الامه الباکره الطیبه و صلی رسول رب العالمین علیها  
 تسلیک یکبار و هر یک گفت علیها سبحان الله و تحمید و تبارک و تعالی و ما ساعی و در زیر آن آرام گرفته  
 پس بدیم که امیر المؤمنین آن فرشته یکبار در وقت فرمود که در روزی در جملت عبور نمودم فرشته که بر آن مکرل است  
 در وقت زیارت این فرشته طلبیده بود و امر و رای رفت که در آنکس نایب که از آنرا ان گفت که ملاک بود آن  
 شما از محل و مکان خود حرکت میکنید فرمود و بگوید که آنسانها را بپستون برافراشته که هیچ یک قدرت ندارند  
 که بی درخت من از جای خود حرکت نمایند و اگر بی اذن من بقدر فضیلتش نایب حضرت است بر حق غضب و داناتر از خود  
 و بعد از آن حال فرزند حسن و حمزه از حسین و بعد از آن کسی از اولاد او که تمام ایشان قائم آل محمد است این حال دارند و هیچ  
 ملکی از ملاک محترم را در نباشد که شخصی بی اراده ایشان بر آرد پس یکی نام فرشته که مکرل قافست پس فرمود  
 بر خاشاک من گفت یا امیر المؤمنین نه ما در روز در وقت شما بر دیدم کدام وقت محل نزول احوال و آن که شبه بود  
 فرمود چشم خود را بپوشانید بپوشانیدم امر مکتوب خود و کتوبم خود را در ملکیتی دیگر یا قسم تقیم آن از انشی عجیب فرمود  
 که هر ملکوت در قبضه اقتدار است که شمار اطلالت لظلم بر آن نیست و این بنده مخلوقم و چون مخلوقات دیگر در  
 اکل و فرج و خواب و نماند و دیگرندگان و اگر آنکه از آنجی من میدانم و جمیع دلهای شما بشتین و کلام بسیار و بسیار  
 که اسم اعظم حق سبحانه خدا و سه حرف است بزرگ آصفه بجا که تحت بقیض یک چشم زدن نزد سبحان و تعالی السلام  
 حاضر است که حرف بود و در آن خدا و دو حرف است که حرف علم غیب است که مخصوص ذات اوست و احوال و ملائکه الا  
 یا ارحم الراحمین است و هر که شناخت و منکر شد مرا هر که شنید پس آن ابردار او نمود که ما را بپوشانید که در هر روزی

بار و نه بهشت برابری مستنود در انجا جانی را در میان دو قبر نماز مشغول داریم گفتیم یا امیر المومنین یا بنی جنان  
 گنبد خود را در میان ما بجای آید و این دو قبر از پدر و مادر دوست چون چشم ما را به صلح امیرین افشا و پناه  
 پیش آمد و سینه بی گناهی آنحضرت را بوسید و در یک آن بنگره در آمد و آنحضرت را واقف میرا و پرسیدیم که حال چرا میگوید  
 فرمود از بوسید و امام حسن علیه السلام گفت ایما الله بالصالحین و ما یسیرنا ید فرمود و در پرت مهر و زده وقت  
 طلوع صبح نزد من مرا آمد و ما هم نماز میکردیم و باعث نشاد و غنیمت من بود در عبادت و هر زده روز شد  
 که ترغیف میآورد چون او را دیدم طاقتم نماند گفتیم یا امیر المومنین یا بنی مجتهد ما هر روز صبح در محضت شما میرویم شما  
 چگونه ای اهل الطلوع ما با شما آمده با حضرت صاحب الفایز بیکد از فرمود اگر خواهید سلیمان علیه السلام را زیارت کنید بگویم  
 نبی یا امیر المومنین ما را از روی انبیا شاه ولایت بر خاسته روانه سفید در مشق هستی رسیدیم  
 که کسر ما شنای ان شیشه آسای جابر در معاش خوش الحان و فو اکم بسیار چون آن هزار چشم بر آنحضرت افتاد  
 دور او را از گرفته بر میزدند و طوف میکردند و در میان بیستان تخت از فروزه دیدیم جوانی بر او خوابیده و در سینه  
 خود بر سینه نهاده و دو مار بر بالای سر و پایین او قرار گرفته چون ما را آن آنحضرت را دیدند در قدم و غلطی گفتیم  
 یا امیر المومنین ای جوان کیست فرمود سلیمان علیه السلام و انگشتی را از انگشت خود را آورده در انگشت  
 او کرده گفت قم باذن الله الله یحیی العظام و می رسم فرمال سلیمان علیه السلام بر خاسته گفت ستمند  
 ان لا اله الا الله و صلا لا تزکیه و ان محمد عبده و رسوله و سلم یا مهدی و دی ای سطره علی الدین کلهم  
 که گفت کون الله فی رسول الله محمد الهادی المهدی و الدین سالک الله تعالی به محبت و محبت اهل بیت  
 آمانی انک کبر کواهر مدبر که خدای عزای پویشش کیست او را انزکیب نیست و در برستی که محمد صلی الله علیه و آله  
 بنده اوست فرستاده او را در افراسیاب و غنای دانا کردن دین حق که دینی غیر دین او باطل باشد و دین  
 سبزه او را سبزه دینها باشد و اگر هم ترکان از انبیا که اوست و شمشیر باشد و کواهر مدبر که نوی و می جانن رسول الله  
 بخشی و در تنی راه غایبده راه یافته که بوسید و سوال کردم از حق تعالی و محبت تو و محبت اهل بیت تو و ادب غلط  
 و تعالی ای داد انک و پادشاه که مثل آن هیچ یک از اولاد آدم نداده بود و اگر محبت ترا شغف غیب ختم ان سلطنت  
 و بزرگ بنی خطایم و بوسید خانی آن مرد و بزرگ سلیمان علیه السلام نشست و ما با پوس آن بزرگ و بزرگ نشدیم

بسیار از او را نموده بر خیزد و سلطان ببال خود بر کشته ما بر سیم ما میرا من شتر اعلیٰ آن در عقب کوه  
قافست است فرمود که خلق آدم و صوحی بنی آدم جیل عالم در عقب کوه قاف از دیده که هر عالم جیل و ابر و دمای  
شمارت و علم فرمود ای که خلاف جویم نیست ببال این دنیا و آنچه درین دنیاست بعد از دنیا هر عالم در عالم  
منم حافظ و نگه دارنده آن عالمها همچون بر زمین و اولاد من حافظ غریب بنوی و وارث علوم مصطفوی  
خواهند بود تا در قیامت من و اناتم بر اهل عالمی که در آسمانهاست از راههای که در زمین است ما ایم  
اسم مخزون کنون و ما ایم سماجی که چون خدا را بان اسمها خوانند اجابت کند و ما ایم صاحب آن نامهای  
که بر او شکر و ذکر نموده است و ما ایم قسمت کننده و دوزخ و از ما تعلیم گرفته اند طاکم آسمانها تسبیح و تقدیس  
و تمجید و تکیه و تحید الله را و ما ایم آن کلماتی که چون آدم تلقی نمود تو به پیش قبول شد و من میراثم این امر عظیم را  
خود بر ابرکت اسم اعظم که اگر برکت بیون با آن چیزی بنویسند و در آتش اندازند شوز و در او آتش میل به بر خیزد کند  
و نیز کاتبی روزی از برکت نامهای نامی ماست اسامی سامیه را چون بر آسمانها نقش کردند بیستون استقامت  
یافت و زمین بآن نقش کشنده مستح شد چون بر باد خوانند و حرکت آمد و بر برق نوشتن طمان پیدا کرد و در هر  
رقم نمودن طالع شد و بر جبهه ابرافیل نقش کردند مشکلم کلام سبح قدوس رب العالمین و الروح کرد و در جوی کلام  
بهر کتب نظامش با بی مقام سیر و فرمود چندی خود را بر پیشی و پیشییم باز گفت بکناید گویم خود را در شهری  
دیم مشتمل بر بازارهای معمر و قصرهای رفیع و در دوش در نهایت بلند قامت و کمال استقامت هر یکی  
چون بخلی بس فرمود که این گروه از بقیه قوم عاونه که هنوز در کفر و غفلت ظلم و جهالت گرفتارند و ایمان برآ  
اربابه و در حساب ندارند و شهادت ایشان از شهرهای مشرق و بومین بام خالی چون قلع و قمع آنها  
نموده بان مکاشفان نقل نمود تا شهادت ایشان را در اینجا بنزد شما بران مطلع نشدید و من داعیه دارم که با این گروه  
مقابل نمایم پس آن قوم را بعد از این خدا و رسالت مصطفی و ولایت خود دعوت نمود و ایشان را با خود و مکرر  
بایمان و اسلامشان خواند و همان اشباع نمودند بر ایشان حکم کرد و آنها را همه نمودند و بسیار را بکشتند و  
چون خوف باران داده نمودند و ما آمده دست مبارک بر سینه مایان مالیده خوف از ما ایل بخند بار دیگر و او از  
بله ایشان را بایمان و اسلام دعوت نمود ایمان نیل و در برق و صاعقه ظاهر شد و چیزی چند خوانند که ما نیز نصیبیم و صلا

خان بنابر پیشه که این برق و صاعقه از دهن آنحضرت بر آید و چنان صدای مولا که بر آید  
 که ما کفتم البته آسمان بر زمین افتاده که ما از هم فرو میریزد تا آنکه یک شش نفس از ایشان نماند و چون از محراب آن  
 قوم فارغ شد و آن رعد برق بطرف شرق استدارانم دیدیم که با امیر المومنین مارا بطن خود باز رسان کرنا و ده  
 برین طاقت مشاهده همین امور نداریم آن ابر را طلبیده بر آن سوار شدیم آنحضرت حکم بکلام شده با و مارا  
 بر او برده بجای رسانید که دینار القدر در هر سیدیم و بعد از آن خود را در منزل امیر المومنین علیه السلام دیدیم  
 از همان مکان که مسافر شده بودیم و چون خود آمده نشستیم با یکدیگر نشیندیم که اذان ظهر سکفت و ما  
 اول صبح بعد از طلوع آفتاب را می شنیدیم و درین پنج ساعت پنجاه ساله راه را طر نموده بودیم و چون  
 مارا متعجب دیدیم فرمود که بدان حدای که نفس فریب و قدرت است که اگر خواهیم شمارا در طریقه العزیز و در هم آسمانها  
 و زمینها بگردانم و بران جا درم و این قدرت عظیم باونی خلق البریه از برکت خیر الخلیفه یافته ام و منم فی دینی  
 در عین حیات و در زمان رحلت بیکر اکثر و صان نمیدانند سلمان رضی الله عنه گفت لعن الله منی غضب  
 و حکم و حجت و اعرض عنک و صاعف علیه العذاب المالم و این روایت را باندک تقریری در الفاظ صاحب  
 کتاب منبع التحقيق الی سوا الطریق در بحث فضیلت امیر المومنین علیه السلام در جمیع اینها و رسول الله که  
 و سلطان الحکما امیر نصر الدین محمد طوسی در کتاب استبان الکرام ذکر کرده که روز جبرئیل امین علیه السلام در  
 خدمت حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله صحبت مشغول بود که امیر المومنین علیه السلام پیداشد و چون  
 جبرئیل علیه السلام آنحضرت را دید برخواست و غایت تعظیمی آورد و بی حضرت رسالت با طاعت علیه السلام  
 فرمودند که ما جبرئیل و از برای این جوان تعظیم میکنم گفت چون نکنم که او را بر من می تعلیم پس پرسید که چه  
 تعلیم و چگونه بود آن تعلیم گفت در وقت غایتی هجده مراحلی نمود از من پرسید که تو کیستی و منی کیستم و نام تو  
 چیست و نام من چه در جواب متعجب شدم و ساکت ماندم و مدتی در مقام تأمل بودم که این جوان حاضر شد و عالم  
 نوز و مرا تعلیم نموده گفت بگو تو پروردگار جلیلی نام تو جلیل است و نبی نام ذلیل نام من جبرئیل است پس از آن  
 چون او را از تعلیم او نمودم بسیار از او پرسیدم که در سفر تو چند پایشه گفت یا رسول الله شاره است که در هر  
 سی هزار سال یکبار طاع میشود و منی او را سی هزار بار دیده ام و طاع من کاثر رحمة الله ان شاء الله و این تعلیم تعلیم



منو است که گفته است سو برکت خانه ابراهیم خلیل علیهما السلام با همه ذین و ذکا طفلستان شهادت و ارجحیت  
آنحضرت فرموده که لو کشف العظام ما اردت یقیناً میرزا کشف حجاب ازین حجاب خاکی و این کتب  
فانی که گفتین شده است با نور آفرین شود و مرا مرتبه وصول عالم نور بهر سه شین هزار نایده بخشد و در علم  
چیز از نور اید چه علم ذات احدیت و صفات صمدیت و یقین از وجود واجب بجهت و صفات ثبوتی و سلبی  
او بر نه عین یقین رسیده است و فوق آن مرتبه نیست و در کتاب و ضمه که از کتب معبره اهل حدیث است  
بسمه صیقل رحیم تبار نقل کرده که لو کشف و خارج کوفه در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم و حج گزیدم و در  
آنحضرت بودم که از در مسجد مدینه منوره منقطع و منتهی خلیل نموده و خدمت رسیدم از پی هر روان پیدا شد و از هر  
طرف که میماند که در چشمها بر دوخته و منظر بود که آیا این کیست و یکم کار آمد که رسید و زبان فصیح گفت  
که که ام است از شما که متولد شده است در حرم و شهر است یکم و طیفه رسول است و روح متولد علیه غایت  
و فرزند ابی طالب قاتل ابی طالب است و منجی موم و کرب غیمه علم نبوت و معول فتوت محمد است و امی  
رسول الله و منجی توده و صفات و کمال آنحضرت چنانچه باید و شاید بنویسد و پس امیر المؤمنین علیه السلام مرا آورده فرمود  
که چیست ترا یا اباسم بن فضل بن ربیع بن مدرکه بن نجبه بن حلی بن حریث بن شعیب صبیح و وی هر مطلبی را  
بگوید و هر چیزی را بگوید پس آنرا و گفت نیز رسیده است که تو جانشینی رسول خدای و حلال مشکلات و من رسولم  
از جانب قبیله عقیقه که گفت نیز از خانه دارند و فرستاده اند با من جوانی را که گفته شده است و در میان قوم  
اختلاف میرسد است و قاتل او و لیک آن جوان در تابعت بر تو میرسد اگر تو او را زنده کنی گفتند  
خود را نشان ده و من و این قوم بصلاح بدل شود و من با این گروه اسلام آوریم و اگر ابراهیم که آمده ایم بر یکدیگر  
میراث خود را بخواهیم بود و گمان این قوم تیغ در یکدیگر بینند تا کارشان بجا رسد منم که بیدار آنحضرت را بر  
نمود که یا منم بر شتر این مرد سوار شود و در کوههای کوفه که هر که را خواست آن هست که نظر کند یا منم حق تعالی  
بعلی بن ابی طالب که برادر رسول است و می او عطا نموده باید که در ظاهر بخت حاضر شود پس نیز بر او سوار بیداد  
در کوههای کوفه که اگر دم و خلق تمام آنجا حاضر شدند و حضرت آنرا خطاب نمود که تو نیز با ما را آن خود و آن تابوت  
در آن محل آید آنحضرت با تمام و جامه رسول الله حاضر شدند و فرمود که مرا تابوت را بکنند و جوانی دیدم محطه خورشید و خورشید

از آنکه در سبک که از قتل این جوان خبر روز گذشته گفت چهل و یک روز شد و شام در سبک خود خوابیده بود و هیچ او را گفته  
یاخته از گوش تا گوش بریده و بچه کسلبخند او نیده و امیدوارند که با عجز شما او زنده شود و قاتل خود را  
نشان دهد تا شکسته شود از خاطر ما بود پس حضرت امام علیه السلام فرمود قاتل او را دست و دهن او را زنده  
بوده و او را زنده کرده و یکی را زنده کرده و او را زنده کرده است و اگر ای گفته با وی آمده تا مردم از این  
آنچه فرمود پیشتر گفته از میان بطرف می شود و بر از آن امر المؤمنین علیه السلام بر خواسته شد و تا آنکه بیاورده  
و صلوات بر حضرت رسالت تمام فرستاده فرمود که بقره نبی امر اهل نزد حق تعالی عزیز از علی بن ابیطالب بود  
که بر او زنده روزی از او را بران هر چه زنده و حکم آن کرده زنده شد و من پاره از اعضای خود را  
برین برده فرستم و یقین که عضوی که از من میزد و واجب تعالی عزیز از هیچ عضوهای آن بقره است پیشتر  
مرامی مبارک را بران جوان زنده گفت باید که بن حلقه بن نشان بن بحر خیز منم گوید و حال دیدم جوانی از  
آفتاب میزد و بر او زنده گفت لبیک لبیک یا حجة الله علی الانام و التقرب بالفضل والانام و آنحضرت از او رسید که  
قتلک یا غلام ای که زنده است و زنده است و زنده است و زنده است و زنده است و زنده است و زنده است  
پس امر المؤمنین علیه السلام بان بگفت بر و بر قوم خود ایشان را خبر ده و بگفت یا مولایم ادیکارای  
با قوم و قبله نیست زسم را با بر و دیگر بگفتند و از خدمت نام خودم با نام و توانم با پس مولای خود رسید  
یا مولایم و پس حضرت رو بجانب او کرده فرمود که تو بر بجانب قوم و اخبار کن ایشان را از آنچه دیدی  
حسنی و از آنکه گفت که لا اله الا الله یا مولای لافا گفت غیر تو مردم بجز اقسام است ای مولای من که من بعد از این شما  
جای نمیکنم بلکه در خدمت شما میباشم تا دفتر که اهل موعود رسد از رحمت حق تعالی دور باد که هر حق بر ظاهر شود و تا به  
پروان نشود و آن هر دو با خدم و عیدی که همراه ایشان بودند در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام میسر شدند تا  
چون صفین پیش آمد و در آن سفر مرتبه بکند شهادت نمایند و خبر قبیل فرستادند و آن را با بابت هدایت  
قوم کردند و لیکن اهل کوفه چون بکوفه رسیدند هر که ام در شان آنحضرت حرف می گفتند و بفر هدایت یافته و جمع  
بفصلات افتادند و ایضا در کتاب که در مطهر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون از صفین گذشته  
در انظار راه به پایانی رسیدند و نشانی بر او میان و حیوانات غلبه که در زمانها از داناها برین افتاد و بگویند نزد

وارت علم نبوت آورده پس آنحضرت علیه السلام بر اطراف آن داشت نظر کرده سنگی عظیم بطرفش در آورده که یک  
جانبین را به انقباض رسانید باین سنگ خطاب نمود که ای سنگ از آب خیزده فراخور سنگ بنیان فصیح الجمله  
سلام کرد السلام علیک وارت علم النبوه ویا وحی رسول الله الما حتی ای جانشین رسول خدا آب در دست  
میگیر که از صاحبان قوت متوجه کنن سنگ نشسته و هیچ وجه قادر بر حرکت آن نمونم نشسته و چون آنحضرت دید که  
بجای حد اکثر از آب باشد سنگ را به ابروین خود برد و مردم آمدند و که یک طرفه نشسته و طهای مبارک را محو کن  
داده و دست غیر کشای باین سنگ زده سنگ را به سنگ از آن مکان دور شده بقدرت آنرا ظاهر شد  
از محل غیرین تر و از برف سرد تر مردمان هجوم نمود و با تمام یراب نشد و چار یابان را سیر اسیر کردند و  
مشکله را بر پا خفته و چون آنحضرت دید که خلق از آب مستغفر شده اند خطاب بیک نمود که ای سنگ مکان  
خود برگرد و بر جای خود قرار گیر این عباس گوید دیدم که آن سنگ بطریق کوی در آن میدان غلطیدن  
گرفته آمد و بجای خود برگشت و مردمان شکر آنقدر تقدیم رسانیده از اینجا را میروند و این اعجاز دیگر است  
و حکایت را حسب ذکر و القادری آن کتاب مطالب طور است در السطرطه که در میان خلق مشهور است  
صحیح از کارهای سرور زمین ادرقم مردی است که این هر دو گفته اند در روز و شب مضرب ماه صفر در مسجد کوفه  
در خدمت مولای مومنان امیر المومنین علیه السلام بودیم که از در مسجد غوغای عظیم بر پا شده خبر آوردند که هزار مرد  
با شمشیرهای کشیده مشط فرمانند آنحضرت کار را فرمود که آن کرده را در حضرت حق مسجد داده و دو فقره را از  
خانه بیار عمار گوید قوم را خبر دادم و دو فقره را که حضرت من و دولت من بود بسنگ که از خانه آنحضرت  
طلبیده آوردم و از غلاف کشیده نزد آنحضرت بر زمین گذاشتم و خدا و در کوهها را گرفته اند اگر در خلق در مسجد  
جمع شدند خانه بجای چندین کسی نبود و ما آن کرده بود و در نزدی در آن میان یکدست هر زارید و  
نکیت باغیات المستغنین یا کنز الراغبین یا دو القوة المبین یا رازق النعم یا محی العظم الامم  
یا عون من الاعوان یا طهر من الاطهر و این یک تسمیه بود که سلسله و جلیقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
عمر آن کسی بیکان و در دستگیر در مانده کان چاه بود و ولی تو آورده ام مراد و سفید کردن آن و بیاد بنایه  
خبر نموده داران با میر دل استواران بسوز سینه بران مظلوم آتای دیده طفلان معصوم

که در روز قیامت بر او آید و زنی نوفاطمه بر او آید و چون بیابان نام و پیشوای خان و امام شریف و بعد از سلام  
سبای ای کرمی گفت ای امام التین ای که است و ای که قدرت فاش است باقی فاش است و در عالم امکان  
و باقیون الی یوم الوقت معلوم میسر از امام زمان و در اصل مشکلات در مانده کان بدرگاه تو آمده ایم و در بار تو  
آورده ایم که حل این مشکل فاش و درنگ این غم از جوهر میفرود بر او اگر تر اقدر است باین است و تو علم داری  
باین مضه و میشود تا ذریقت میسر عرض حاجت بر تو حاجت نیست میدانم که هست و در این زمین  
و در جمیع جهان معطر و در این برای منحنی با قیامت از ما بر غم و قیامت است که گفت السلام علیک یا ائمه  
و یا کثر الطالین و یا مفرج الكربین و یا زاهر الجاریه ایست که خطبه امیر المومنین علیه السلام را میفرمود  
و اما مصروف بین العرب و قد فسخ فی رجالی لا تنالین حاصل قد بقیت جاریه از امر فاش غم و غم  
فان الامام ترجیه لانه و قد غصه عظیم ایست و لا اعظم منها کفایت امیر المومنین و از غم و غم  
این دختر است و او را با و شانزده ساله است و در میان قوم و قبیل سوالات و در میان عرب  
با آنکه غم میسر بود و مرافقت نمود و جواهر میسر و حل دارد و من حیران مانده ام این غم از دل من  
دور کن که تو امام زمانی و امت را امید داری با امام و در سخنانی خود میفرمود این و قد است عزیز  
و غصه است عجب که مثل آن غمیده و نشینده ام پس امیر المومنین علیه السلام و دختر خطاب نمود که  
چه میگوید در آنچه بدست میگوید دختر آنی مولای من آنچه بدست میگوید که من حاطم ام و عاقبت و مراد سو  
کرده همه صدق و محاسن است اما بجز آنکه مولای من و مقدسای خلق که از من خیار میسر بر نرفته و دختر که در غصه  
خدا و رسول میسر از من بغض نیاید و تو علم بر سر من و در این من غمیده که عجب غمینی پس آنحضرت و انفقار  
بست مبارک که فرمود میسر بر آمده گفت الله اکبر یا ای و ربی الباطل ان الباطل کان زهوقا کسر و در و دواج  
بگوهر را با و در غم خود تا خیمه در کوشه روز و چون دایه رسید امر نمود که این دختر را بر او بین که حاطم است و بعد از  
آنکه دایه آمد گفت ای بچی تو که حاطم است پس غم میسر ببارک بآن بر کرده فرمود که تو از دکان و غمینی از تو است و  
گفت ای فرمود که در کوههای شام و بسیار است گفت ای ای امیر خود که از شما ناکست که یک پا چار لکن بار  
بار و لکن از اینجا محلی برده و بسیار است فرمود که در دست و پنجه فرسخ است گفته میسر است فرمود نظر کنید

با تخیل عالی منتهی و علی بن اسطیاب عطا فرموده و از علم ربانی که در دست نماده اند خدا و رسول بنوازد بر سر  
 دست خیر کثرت از آن کرده و لب مبارک جنبیده دیدیم که قطعه از برف در دست دارد و کسب از آن بچگونه فریاد از  
 اهل حجر را بدو فرمود و ساکنی و ساکت باشم که اگر علی خواهد آن کوه را ببار برف اینجا میزنند پس دایره را از نو  
 و این برف را دین و دختر را بر دور آن خیمه بود و بر روی این برف نشان و طبعی در تیر و کوزه اگر که مر از جدا  
 خواهد شد و تین او پنجاه و هفت دریم و دو و نیک و این برف گفت ستم و طاعت و او را با آن برف برده بود و نموده  
 علی نمود و چون کرم افتاد و وزن کرد و بعد از روزه زیاد و کم نمود و بعد از آن برف خطاب نمود که دختر خود را کشته  
 برو که او خیانت نموده است و معزی در جوی آب در آمده بود و در حالتی که ده ساله بود و این کرم ضعیف و کوچک  
 در شکم او در آمده درین حرکت مر باید تا این قدر شده پس بر گفت شهادت میدهم که تو عالم را بخود  
 احرام هست و بهر چه در خواطر و خمار و دمان میکند و در دمان هم بیکار و با و نشا غشون شده جو انعام  
 نموده که نیست حق تعالی و دست خود از نماز دهنده و بار نیک بر طرف شده و خلق از بی ای غضبان آمده اند  
 و هیچ و سختی گرفتار شده و تو دارش علم نبوی از حق تعالی و خواه که بر ما کن کاران بخشاید بسیار سخت و نهسته  
 دست نیاز بر نگاه و نیاز بر دهنده و عاقل فرموده و داشت ره با همان نمود و فراموش است کامل که با چه ابر خدا  
 شده پس منتهی بدان باری که صحرای کوچه دریا گشت خلق با ایمان آمده که یادی اندر این بنده و آب اندر که خواهم  
 اند و به ازین از خرابی بنایا ترسیم با از لب مبارک جنبانید و باران بر طرف شد و باران شکر آفرین بودیم و ساینده  
 و شکاک و منافق یعنی اید بر کثرت شدند و ایضا از اخبار و احادیث مسطور در آن کتاب است که ابوسعید خدری  
 روایت نمود که روزی در الطبع و رحمت رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم با جمعی از صحابه و مسلمانان و  
 آنحضرت بعضی مستخون بودند که نگاه از دور غبار بلند کردند و دم بدم نزدیک میشد تا آنکه در برابر روی  
 مبارک رسول قرار گرفت و از میان کرد و او را کسر زبان فصیح گفت السلام علیک یا رسول الله  
 و خاتم النبیین و آنحضرت جواب سلام اشخی باز داده پرسید که کیست جواب داد که مرا قوم من جو کرده اند  
 وستم نموده و آب و علف را مرا از دست من گرفته اند و من بنمایا به آورد و آنحضرت میفرمود یا ربی یا ربی  
 و چشم مدکار دارم امید دارم که شکر را با من بفرستد که میان ما و ایشان با انصاف حکم کند و من اینجا

بعد میکنم و خاص میدهم که این شخص ایستادست بنابرسانم پس حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله از او پرسیدند  
که تو کیست و قوم تو کیانند گفت من از طایفه بنی نضیرم و ما پیش از نبوت شما با کسانی از یکسویه بودیم و اترق  
سمع می نمودیم و خبر می میدادیم و چون حق تعالی را بزرگتر خلق فرستاد ما از آن حالت منع شدیم و ایمان بر سالت و  
نبوت شما آوردیم و تصدیق نمودیم و سعادتمندیم و لیکن هم از قوم ما بر ما آمده و فرموده است پیش گفته اند از ما و درود  
عدت نداده اند و ما را قوت تکلیف است و برابری با ایشان نیست و امیدواریم با بی شما هم که رحمت علیا باشد  
پس حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله فرمود که بی پرده شو تا ما ترا بران بپوشیم و صورتی که مخلوق شده بینیم  
سمعتنا و اطمینان کنده پرده از رخ بر داشته از میان قبا بر که شکر دیدیم با سر دراز و چشم در میان هر باجه قبا که چو یک  
دندان شمشیر چون دندان سپاه بر نشی بر از روی این بوی که بر آید از رخسار باشد و حضرت رسالت پناه از عهد و میثاق  
گرفته که هر که آید او را بفرستد بسیار شش باز کرد از دلبانی که کشف شد و فرمودند که برخیز و با ما بر ادرت عطفه برو  
و قوم او را به من و خبر بگیر که در چه کارند و چه در میان ایشان با یصاف حکم کرده یا او بگو بر سید کیا  
رسول الله ایشان را و کی جا دارند و در کدام مقام و محل می باشند گفتند در زیر زمین او بگو گفت عزیزی که گفت  
ان دارم که بر زمین روم و جگر نه حکم توانم کرد میان ایشان و حلال زبان ایشان نمیدانم کلام ایشان نمی  
فهمم پس رسول الله توجه بجانب عکر کرد همان گفتگوی او نیز کردند و همان جوابی که شنیده از من نظر بجانب  
همین و شمال انداخته و فرمود که کجاست قره العین من و کی است زوایند و اتم من و بر طرف نموده من کجاست  
روح دین عزیزی که من بر من علی علم اسلام جواب داد لبیک لبیک یا رسول الله و حضرت ایستاد و ام  
هر چه امر کن فرمایم و هر چه فرمان من بخواهد آید من خود فرمود که یا علی برو با عطف و خبر از قومی که بر و حکم  
کن میان او و خویشی منی گفت سما و طایفه یا رسول الله پس عطف بر طایفه امیر المومنین علیه السلام شمر خود  
تخلی نمود و با و همراه شد و او را و هر روز و سلمان فارسی و جمعی از صحابه از پی رفتند که به بنده حضرت چه میکنند و کی  
میرود و چون رسیدن صفای و مرده رسیدند دیدند که در من می نشینی شد و عطف فرودست حضرت امیر باران شفت  
شد گفت برادر خدای تبارک و تعالی را چه عظیم داد و از پی عطف بر منی فرودست منی هم آمد و یاران با حضرت  
و ندانست که بر آید و در کشته و در فکر که یا علی را چه پیش آید و روز دیگر صبح رسول الله صلاه و نماز کرد و

و اصحاب بگرد آنحضرت در آمدند و صحبت مشغول شدند و آنجا سینه زدند و در دل هم رسید و خبر از علی بن ابی طالب را شنیدند  
نمودند و خبری رسید و عجبان علی را زده دل و صاحب طلال و منافقان یکدیگر گفت کشیدند و خوشحال جزم نمودند که خندان  
جدا کردند و علی را بردند و مار از فخر او بیاضی نمودند و مار از زود او را نیندند و نماز عمر هم کردند و علی به انشور رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم با آمدند نشستند و خوف حکایت علی را آمدن و نیندند و غول شد و منافقان شتابت اظهار نمودند و  
بهاک از جزم کردند دوست و دشمن بحالت و فرج وقت که زمان بودند تا غروب بود که یکبار همان زمین شکافته  
عوض از پیش و علی علیه السلام از عقب با شیر خونی چکان ظاهر شدند و در شان یک کشته در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت  
علی را در بر گرفته میان هر دو چشمش را بوسه داد و فرمود که یا علی تا اینوقت ترا چه خبر از منافقان خبری بود گفت یا رسول الله  
بقوم عطفه رسید و ایشان را یکی از سه جزوه است نمودم قبول کردند اول ایشان را انبساط تا الله الله محمد رسول  
الله خواندم اما نمودند تا یا کفم بجزیره راضی شوند راضی شدند تا یا کفم با عطفه مصطفی نماید و در عویسه کرد  
از ایشان دیگر و از عطفه باشد اشباع کردند پس شیر و ایشان نهادم کرده بسیار ایشان بکشم چنانکه اگر کرمانند پس  
فریاد ایشان بر آوردند و من کفم لا احب الا بالایمان تا ایمان نیارید ایمان بنیدم بالعزوة ایمان آوردند بخدا  
خبر او رسالت رسول الله و عطفه با ایشان صلح دادم و هر دست برداری یکدیگر دادند و خلاف از میان برداشت  
و تا این زمان باین مشغول بودم پس عطفه پیش آمده گفت یا رسول الله خدا تعالی ترا خبر بود تا از اسلام خرم  
و خوبی را و خبر او دادم این هم ترا از نادان یاری که با ما کرده است که زبان ما از او شکر انعام و قاهر است اگر او با ما این  
هر لای یکد اسلام از میان رفته بود بلکه از می بینان بر یکدیگر میزدند و از کسی که او را نکند او را نکند از می بینان  
و ایضا در آن کتاب از این عباس مرویست که گفت صبر در عین فقره در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
بودیم و آنحضرت پشت بر جواب داده مقار و حریف و با دزد و ستمان جمع کن از اصحاب نیز در خدمتش بودند که  
خواب می شد و او از حبه میسب بپوش می رسید که کسی لطافت شنیدن آن نبود پس آنحضرت فرمود یا خبر با سلمان خبر یکدیگر  
که خبر و آنحضرت داده و این خواص است آن هر دو رفته خبر آورده که جلی مردان نیز نامی غلی و کلامی در از مشکل  
بر در و او با صومئای عجیب و بر بهر نیز یکدیگر از نو آمده اند مقدم ایشان بر بیت که بر عارضی موزار و در کتب  
جدید است که طالع شده و می کنند که ابدار الله را لفظ از الی محمد الحی از الموت فرافقه پس صلی الله علیه و آله و سلم

قوم را بطیبه فریاد نمود که بر کوه خاخره کشف کرد بنده و سلام انبیاست عورت و بر زین و بطل  
 و عالم صبر را کنایه است و نور است و نورته و انجیل و زبور یعنی طین الی طالب و طالب که خریفه که چندی بدست حضرت  
 گفت ای خدایا که خبر دهی از قوم که من علم با او ایشان دارم از روزی که خلق شده اند و بپیکر از پی آن آمده اند  
 نیز نای او علیه السلام گفته و در قفسش عیسی بود چون او را دیدند بر جوشسته و بول او را صلیب و در فرمود که من بخند  
 و چون فرمود خند آن جوان مرد بر جوشسته گفت که امی است از شما که گفته بنان است معنی ایمان و هر گفته در جوش  
 و طعن و سران گفته ابطال و شجاعت و قدرت و هنر وین نمی است بسیار ایمان و بسیار از صفات حضرت است  
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که با علی حاجت این پسر را که در جوش تو از روی احتیاج معین و حاجی میخاید  
 بر او با عمر که گفتا کنی و از دانش بردار پس حضرت امیر علیه السلام گفت بجانب آن پسر نه گفت ای پسر  
 من ای که توفیق رب العالمین حاجت تو بر آوردم و هست بروی آلاست یکجا مردم تا بر سلمان ظاهر شود که قسم سفید است  
 و بر آنده و حاجت و تنم و حق بی غم و هر اطاعت مستقیم ردی که در دل داری بگو و هر چه پیجوی پیجوی پسر چون آن فرزند  
 گفت و برادر است که از شیر و شکار محظوظ بود و هر بران نهشت روزی در صحرای کادوان وحشی دید بسیار پی  
 آنها دو آیند یکی را ببر زود و معارن آن نصف به نش مفلوج شدند و با نشی از کشتن بازمانده کارش با یا  
 اشاره افتاده و بار رسیده است که دفع انقیاس امر ارض و آسمان و جوش شمشاد اکنون اگر او درین زمین بخت بجانب  
 یافت قوم و قبیل من و اقربا و عشیره من که مشاء و غیر اگر سنان با سپاس رجا و دست و بازوهای کلر که اگر بگوید  
 و کرم معروف و مقدانند و از قبایر قوم عاد و ثمود و اهل اسلام می شمارند و ما را از انوشی و انما  
 و خرم و پدید و حاجت و طاعتی الله است که از ان ادا می شکر کن حاضر است هم در راه کسی شکم مار احمد و حاضر است  
 پس امیر علیه السلام با و گفت که است و اوست و با حق و بی حیا علی بن ابی العصب بن محمد بن معتب بن حلاق بن خطیب  
 خطیبی و پسر بن نسب خود را شنیده گفت اینکه هر چه است و میده م با جعفر از خویشان بخت مستند رسیده اگر شایا با از  
 برستش بنان بر یکدو و در دین این قوم بر آید و بی بود که پسر بی ستر را بر و سپید با و در آورده و اصل میبرد و  
 آن بر گفت این محل را دوست دارم علیه السلام نیز دخی رفقه پیری خوش روی خوشی و دید پسر را چون چشم بر خط  
 افتاد از اگر است و با و از حرمین دول اند و یکین گفت ای کمالی با اهل ریه العظمی با شما



آورده ایم و شکوه خود بنماییم ای اهل بیت رسول رب العالمین و حضرت ابراهیم علیهم السلام و را از داری نموده  
و تسکین دادند و خود را بنمایانند و سودایکی در او ظاهر فرمودند و اگر چه با کثرت غمناک شادی پس خود را نموده که  
خداوند از آنکه نامردمان بود از غار معمر در قبیله کنعانی و عیبر کنعانی و از نذیر انداخته و نایب خلیفه کرد و وقت معمر خلق  
در نیه در قبیله جمع آمده بودند که ابراهیم علیهم السلام با ذوالفقار حاضر شده چون قریب بود به فرید یکم و دانش از  
دور صد اشتری از دیکری که در علی علیه السلام باقی نمانده بآتش آتش کرده در میان آتش کمر داخل شده تا پدید آمد  
و آن دو آتش بر سر سجده و در پنج دو شکر و در نماند آتشها بر یکدیگر فروفتند و دو دماغه بطنه خود و عداای چون برای  
رعد از آتش بر آمد و مردم در ترس و خوف بودند و در عجب تمام به انتظار رسیده مردم در اضطراب افتادند و در عجب برای  
رعد و صاعقه زاید میزد و هیچکس نمیدانست چه واقعه و چه خبر و چه تمام شب این صحنه و آن بود تا که صبح ظاهر شد  
و مردمان از علی بن ابی طالب شدند و منافقان جزیم به آتش کردند که نگاه آتشها فرو نشست و دو دماغه فرو افتاد  
و برقی از نایب ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و سری در دست داشت که طول آن یازده انگشت بود و چتر در میان چنان  
سری هر شش و در دست داشت و آن مواز بابت موی سیاه بود و نیزه و محل آن جوان رفته گفت بر غیر رجعت  
حق تعالی که بر تو نماند که کوثر و ملائی که از او بود پس بر رجعت دست نهاد و پاهایش جمع و سالم شده برکت و رانده  
بر پای مبارک افتاده و رسید و میگفت دست دراز کنی بر دست تو مسلمان شوم که من که هر چند که خدا تعالی الهی  
و بغیر از خدا نیست و محمد رسول خداست و تو ولی خدا و وصی معطیای پس بران هر دو مسلمان شدند و هر که  
با ایشان آمده بودند تمام مسلمان شدند و مردمان مبهوش گشته بودند و متعجب مانده و آن سرفراز خلقت  
عجیب و جبر اخلافت را قسم دادند که بجز از اسم است که بگوئی این بر کیت و این فقره چیست و اخلافت  
سلام الله علیه که گفت این گروه بنی اخیل بن لاقیس بن ابی قیس بن ابی اسف است و او را ده دانه از جنی بود  
و مطیع بودند و او با این پسر کرده بود و اخلافت را در نزد و من با اینان تعالیم نمودم و با مسلمانان و اخلافت  
کردم و چون قبول کردند بآن اسم که موسی بن عمران بر صفا خواند و از دماغه و بر یک خواند و دانه و دانه چنان شد تا از  
هر چشمه چهره بر کن رسید و با اینان عمل نمودم و هر را که شتم تا که نماند پس ای مسلمانان چنانکه نزد فرمان  
برداری خدا و رسول خدا آواز رسیده و همان کتاب بنده صحیح از هار بن ابی نعلی و کاف

در حضرت امیر المومنین علیه السلام بودم که از کوفه بیرون رفتم و بر شش بجای آن که آنرا از آنجا میگذرد  
دو فرسخ کوفه و یکبار خجانه در دست داشتم و دو کفش توپی علی بن ابطالب گفت بی کفش در حوالی اینجا  
حکایت است بر آن سنگ نام هفت تن از انبیا علی بن ابی طالب است که در آنجا است که در آنجا آنرا  
میطلبیم و فرمایم در کتاب است و یقین میرانیم که در آن خلاف نیست ما از ما و علم ما چنان است که اگر تو  
نام زمانی که پیش روی رسولی آنرا بیا نشان میدی پس آنحضرت گفت همراه من بیایید و علیه السلام در وقت  
و ما در وقتش میفرستیم و بعد از آن از بیابان آمدند تا از آن ده باره دو فرسخ علی از یک میرانند آنجا  
ایستاد و گفت روزی که بر باب سلیمان بودیم با آنها رسیدیم آن سنگ را در این تلی رگیت بود آن کفش  
با فضل را در دست برداشتن این تلی نیست پس لب مبارک را حرکت داده مادی هر سیر خودی باد  
بر حضرت لکمر این تلی یک را ازین مکان دور کن و دیدم که مادی بر آن رگیت سجده ساخته شده بود که آن کفش  
رگیت را اطراف بیابان پس نشسته ز منی هموار سنگی عظیم نمودار شده بود و گفت انبیا آن سنگی که شما  
چو بیا نید بیاید آن کفش که آن سنگ میبود نام این را بنامش میبرد حضرت فرمود که نام این را بر آن  
طرح کرد در زمین است منقوش است سنگ را بگردانید تا آنها را ببیند و چون اهل ده جمع آمده بودند  
دو دیده از خانه ها بیرون آمدند و گفتند که آه و در آنجا ایستاده و در آنجا ایستاده و در آنجا ایستاده  
پس قوم را از آنجا که از سنگ گذارده کشته و دست خیز گیراد و از آن کرده سنگی بی درخت ازین رو بیا  
کرد آنجا و چون بود آن دو دیده و دیگر خاتم نوح و ابراهیم و سلیمان و داود و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیه  
و عظیم بر آن نقش بود پس هر یک را بر جای آنحضرت افشاده کشته دست را از کنایا مسلمان میبردیم  
استند الله لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و انکبه لی الله و خلیفه رسول الله محمد و هم من بعد کفته کشته  
گوایم میبریم که هر که ترا شناخت سعادت و نجات یابد و هر که منی گفت تو نمود که راه و شرف شد توپی آن  
و می دهی که در توبه و انجیل خوانند ایم و اهل آن ده تمام شرف اسلام در یافتند و از ابی هریره منقولست  
پسند صحیح که گفت صحیح با رسولی خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح کرده بودیم و پشت مبارک بمواضع  
با صاحب نماز در محبت بود که مردی از انصار آمده گفت یا رسول الله که ازین بر در خانه خلیل شخصی افتاد

سکی و از راه برهنی گرفته جامه را درید و ساق را مجموع ساخته مرا از میان صبح و درخت شامخ و کوه  
روز دیگر شخصی دیگر آمد بهمان طریق مشکوه از آن سک خود و جامه دریده و پای مجروح را نمود و از زیر سینه مرا زخمی نمود  
و رسول الله صلی الله علیه و آله در آن شب گفت که حق را گفتی و حق را گفتی و حق را گفتی و حق را گفتی و حق را گفتی  
این شب من در راه بودم و صاحب خانه مرا بآورد گفت یا رسول الله چه چیز شما را بخانه من آورد و حال آنکه من بدین  
شخصیستم که اگر من را بیاست طلبه من که با من گفتی که حق را گفتی و حق را گفتی و حق را گفتی و حق را گفتی و حق را گفتی  
است و من در راه بودم و صاحب خانه مرا بآورد گفت یا رسول الله چه چیز شما را بخانه من آورد و حال آنکه من بدین  
براهن خانه بودم و در سیمانی در کون سک کرده گشایان گشایان پرور آورده و چون سک را چنان حضرت  
رسالت افشا و بعد از آن که من بآن آمده گفتم السلام علیک یا رسول الله چه چیز شما را باینجا آورد و سبب قتل  
من چیست حضرت مسالت بآه صلوات الله علیه و آله فرمود که دیر در فلان راه با جامه دریده و پای مجروح ساخته  
و از نماز خود کم کرده آن سک بزبان فصیح گفت یا رسول الله مرا با مومنان کاری نیست این را  
شخصی از جمله منافقانند و امیر المؤمنین را دشمن میدانند و چون بخانه میروند این هم ترانامه میگویند  
و حسب میکند و اگر چنین نکرده اند من متوجه ایشان نمیشدم ولیکن مرا آن سخن عجزت و حیت اهل بیت  
برای مبارکه دشمنان نور ائمه را کمال اندادانست رسانم و چون رسول الله این کلمات از آن حیوان که گشایان  
باز منافقان بودند شنید صاحب سک خارش نمود که با او منافقان سلوک نماید و چون است که برگردد و از خود بگوید  
با چه حضرت افشا و گفت یا رسول الله مرا که شکسته شهادت مسالت تو داده باشند من سکای باشم اگر این  
نیارم دست بر مقام سلطان میخوم که میگویم که خدا را یکی است و تو رسول و فرستاده اوئی و این هم توفی خدا  
و وحی مظهر است و هر که با او بدین از سک صدارت است جای آورد و وسط سقر است و از توفی اسلام  
یا فرستاده هر که در خانه او بود و توفیانی که داشت سلطان شدند و ایضا در کتاب در ضمن سینه فصیح از مقدمه من این  
اتباع اسدی و ولایت که گفت شبی در خدمت امیر مومنان علیه السلام بودم و آن شب نیمه یاب و شبان بود و استری  
سوار میباشی بجهت مهر معرفت در تشرای راه در موقوفه و آنکه خواست و من ساز و من استراحت نمودم و دریم  
که است که شهابی از کوه مظهر بشوین از کوه شهابی با جرم شدم و گفت که چه بشود گفتیم است که جرم شهابی آمده

چنانی میکند نگاه کرده گفت سحر است بر تکیه پس ذوالفقار را برداشته کام چند پیش نهاد و خود  
زد آن سحر چون صدای آنحضرت را شنید و پیش آمده چون کنه کاران بر در پیش آمده خسته و اهلک السلام  
سحر مبارک را از کرده موی گردنش را گرفته فرمود که تو نمیدانی که من اسد الله و ابوالاسمال و حیدرم و  
است من کرده غیر زبان فصیح منم گفته یا امیر المؤمنین و یا وارث علم النبیین مفت و در است  
که شکاری برست من نیضا و کمر شکی بر اسطاعت کرده بود و بیای شمار از دو و شکی دیده با خود کفتم بروم  
شاید مرا در هیچ نصیبی باشد و شکر می توانم کرد و لیکن حق تعالی مرا وحوش و سبیل کوشش تو حضرت تو حرام کرد این  
است بر دشمنان شما و سگانی که سگان شامه منسلطه او و آنحضرت بر پشت او میکشید و ذلیلانه حرف میزد بلکه گفته  
یا ولی الله الحج المبرک من زور آورده امام علیه السلام دست بر آورده گفت اللهم آتم بزرگ تجرید و آن معارف آن  
دیدم که خبری نزد آن شتر حاضر آمده بخوردن آن مشغول شد و چون فراموش شد آنحضرت از او پرسید که ما او مسکنی گفتم  
جواب داد که در کنار دو و نیل پرسید که پس درین مکان چه میکنی گفت یا ولی الله بقصد زیارت از مکان خود مستقر  
حجی از شدم و در آنجا موقوفه نشان دادند این پایان را طر نمودم باید یا پس تو و الی الی رخصت کنش می خواهم  
که دو تیر زنی و خوششان دارم و از من بجز خنده و چون اذن یافت گفت یا امیر المؤمنین درین شب بقا و سید مردم  
که نشان این و این شام که از دشمنان است و در یک صغیر که بخیه بود و حق تعالی او را مومن ساخته است از گشت او  
تو شتر راه کنم و قوت سازم تا قوت حرکت است باینم و آنحضرت را دعا کرده و راهی شده من متعجب و حیران مانده بودم  
آنحضرت از تجربه در دیده فرمود که ای منقذ ازین حالت بختی باین خدای که وانه میر بماند و خلق را می آفریند که اگر  
از خواست و اگر آمانی که رسول الله مرا تعلیم و ظاهر سازم الله خلق الله بعبادت مرا افتد پس توجه نماز شد و بعد از آنکه  
قانع گشته و حضرت اینان مسجود و سیدیم و مؤذن بآنک صبح میگفت که رسیدیم و غوغا و میان مردم بود  
که سنجان بن وایل را خبر برود و بواسطه کلام و ساقی های و بفرار از آنجا آن او را آوردند و من آنجا از آن  
غیر بغینده بودم از برای مردم نقل کردم و مردمان دوریده خاک تم آنحضرت را بر لب سپیدند و چهره میالیدند و  
استغفار می نمودند پس آنحضرت بر خاسته خطبه خواند حمد و شای الله و گفت حضرت رسالت نبی بر تو رسیده  
و خود را در میان ما را دوست نیدار و مردمی داخل و درخ شود و ما را دشمن نمیدار کسی نیست که از سر

و من آنست چیت نامم این یک طاعت را بطرف راست می‌نویسم که جنب است و آن دوستان منند و آن دیگر طاعتی را  
بجانب چپ می‌نویسم که در فرج است و آنرا دشمنان منند و من در روز قیامت بجهت خطای خود و آنکه این کار خود  
آن را تو بنمایان مثل این خطا و در بعضی روزها در روز اول از پل بر لایه خواهند گذشت پس در بعضی  
بر خواسته هر یک را به یک زبان گفته الله العالی فضلک علی کثیر من خلقک و خدا را اگر ترا فضیلت ندادی  
داود است بسیاری از خلقان خود و آنحضرت این آیت تلاوت فرمود که الذین ظالم انفسهم انهم انفسهم  
و هر چه او را می‌خواستند فرادهم ایماناً و قلوباً و نعم الوکیل فانقلبوا بنور من الله و فضل لم یحسبهم سوء و استعوا  
رضوان الله و الله و فضل عظیم و این آیت و از حدایت در تفسیر سوره مبارک آل عمران است و در غرضه بدین معنی  
در شان حضرت نازل شد و تفسیرش درین طریقی دارد و آنست که تفسیر است از جمله حکایات تفسیر سوره الباقیه  
مذکور و در کتب معتبره تاریخ و حدیث حدیثی است که از حضرت رسالت پناه علی الله علیه السلام روایت کرده و خود  
روزی در مسجد نشسته بودیم که مردی بمانند قلمت چون نمی‌خوانی داخل مسجد شده من گفتم این شخص باید که از فرزندان  
آدم نباشد اصحاب گفته یا رسول الله آیا تو را اولاد آدم کسی می‌باشد گفت بله و این یکی از آنهاست پس نزدیک  
آمد سلام کرده جواب شنید و رسول خدا صلی الله علیه و آله را از او پرسیدند که تو کیستی گفت منم نام من بنی‌تائیس  
بنی‌المطهر و میان تو و ما بیست و دو اسطه است گفت بله در زمانی که قایل با بل را قبل نمود من قبل بودم و در هر یک  
کف و داخل تا آنکه در دست نوح نبی علیه السلام رسان شده تا یک گشتم و بعد از آنکه گشتم بود و بنور رسیدم و با او  
نماز کردم و از او تعلیم گرفتم و از من بپایانید و بعد از آنکه من بر تو ابراهیم علیه السلام رسیدم و مرا تعلیم نمود  
نمود و در آنش انیس او بودم و بعد از آنکه من اسحیل و اسحیل را بنور رسیدم و در جاده و زندان و منس و یوسف  
علیه السلام بودم و بعد از آنکه من موسی علیه السلام رسیدم و توره را بنور رسیدم و در آنجا بودم و در آنجا بودم و در آنجا بودم  
در آنجا بودم و بعد از آنکه من عیسی علیه السلام رسیدم و در آنجا بودم و در آنجا بودم و در آنجا بودم و در آنجا بودم  
و جمیع سوره آن حضور صلی الله علیه و آله را سلام تر اسلام رسانیدند پس آنحضرت فرمود که جمیع اینها و رسول و برادر من موسی  
و رحمت و برکات الهی را و ما دایمی که اسما و زینب را باشد و بر تو حفظه صیبت و ادای امانت نمودی حاجتی که داری  
نخواه نام گفت یا رسول الله حاجت من آنست که است را امر نامی با طاعت و فرمان برداری و صیحت و وفای

[illegible]

و فائده و معنویت و آیه انکسی و بعضی آیات از سوره آل عمران و باره از اعراف و انعام و بعضی  
از سوره های که حکم با و یاد داد و ایمان آورده از رسول الله حضرت یحیی و امیر المومنین را گفت  
در کتاب دیده ام که هر مبارک تو افسوس است گفت علی پیش برآید و باز از حضرت و او ایستاده نشست  
و باز در لیل الهی بخدمت آنحضرت آمد و صاحب در خدمت آنحضرت بجا آورده غیب شد و اصبح بی غایت که کعبه از مدینه  
از احوال او پرسیدیم امیر المومنین علیه السلام فرمود نام گشته شد رحمه الله و او را دعا فرمود پس بهیج  
از امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که آنحضرت از امامی کرام از حسین بن علی علیه السلام روایت نموده  
که در صفا در حاجی آمده برای المومنین علیه السلام کرده گفت یا علی الله چار صد سال است که درین مکان شایع  
و تسلیل و تکیه و تکرار حق تعالی مشغول و عبادت او میکنم پدرم با و گفت پدری مکان که طعام و شرابی نیست در بیت  
چون زندگانی کرده گفت ای مولای من بجز آن خدای که این قوم تو را برسانست خلق نیست ده در او می آورده  
که بگاه که سینه سینه ام شیعیان ترا دعا کرده سینه سینه ام و هر وقت که نشسته گشته ام دشمنان مرا نفرین نموده  
رفع تشنگی نموده است این دو بیت را خوانده که ای ایات الله و نه النجم علی ان ما استخرجت من و اصحاب الله علی  
خیر خلق الله من بعد النبیین علی و بعد قاتل الموالی و بعد فضل النبی و با سند صحیح مرویست که در حدیثیات  
رسول الله صلی الله علیه و آله خبری از اخبار یهود آمده گفت یا رسول الله مرا قوم فرستاده اند و گفتند  
که از موسی عمران علیه السلام بارسیده که چون نبی عربی بخواست خود بخدشت آمد و بدو بگوید که هفت نفر از  
سبای جنم از کوه مدینه برآرد اگر بدای او شتران بدهد که از آن برآید و ایان آید و قیام دین و ملت  
او شود که او سیران باشد و معنی او سیران است علی را در بارون چهار رسول الله صلی الله علیه و آله  
و خود کلمی برآورد بودی همراه من بیاد با اصحاب بظاهر مدینه شتران بدهد و در کتب تاریک و بکلام  
خبر تکلم نموده که بگویند شکافه شده و مردمان صدای شتر شنیدند و یهودی گفت اشهد ان لا اله الا  
الله و اشهد انک رسول الله و ان جمیع حاجیت بر صدق او و هدایت او رسول الله هست و مرا تا بنزد قوم ریم و  
ایشان را پارس تا خود به چند و ایمان آرند و بوجه خود و فائده و از رسول الله صلی الله علیه و آله رخصی شده  
بنزد قوم رفت و ایشان را خبر داد و قوم او استنداد فرموده متوجه مدینه شدند و چون بر مدینه رسیدند بزرگ

ابو زکریا از مدینه رفت و دیدند دو جی متعلق شده و در شناسایی تباری که بعد از کشته و ابو بکر بجای رسول شده و کج  
ازاده فراوان بودند آن هر کس که میخواست پیغمبر را در مدینه ببرد و در مدینه ببرد و در مدینه ببرد و در مدینه ببرد  
چشم از طلب شاه از و ساخته شود و از وی سوال هر که میخواست ابو بکر را ببرد و در مدینه ببرد و در مدینه ببرد  
شاه کشته و در مدینه ببرد و در مدینه ببرد و در مدینه ببرد و در مدینه ببرد و در مدینه ببرد و در مدینه ببرد  
پس از این حق بجای میشت پس ابو بکر بر جاست و نشست و در کار خود حیران شده نمیدانست که چه کند  
و چگونه و به چه نگاه کردند و از آمدن راه دور پنهان شدند یکی از دو تسلیق امیر المومنین علیه السلام  
حاضر بود گفت ای قوم مرا من با شما هستی رسول را بشناسان هم آن قوم نشستند و در این شخصی نشست  
امیر علیه السلام شرف شده و راه را ازین و اندو یکین یافته و آنحضرت ایشان را گفت شتران خود را اینجا بیدار کنید علی  
این را بهای کثرت که گفته بود و مادر فرای تو در نیامده نماز کردی و اینجا از خودی با او نیز در حرکت نماز  
کرده معاذ حق این غور کرده همان طریق حرکت کرده شش شتر و هفت شتر برایت مذکور به پروان آمدند و  
با ایشان تسلیم نموده و هر یک را کشته نشماران لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان ما جابر بن عبد  
ربه اهو الحق و انت خلیفه و وصی و وارث علیه حق فجزاه الله و جزاک عن الاسلام حیرانی گویا میبیم  
که نیست خدای غیر از خدا و او امر میدهم که محمد رسول خداست و آنچه از جانب الله بخلق آورده با تمام حق  
و صدق است و ایمان دارم آنچه او گفته است و بخلق رسانیده و گو امر میدهم که بتخلیه و دومی بچنین  
و طاعت علم دین اوست حق تعالی خدای خیر و داد اسلام دارد و بعد از او ترا چهار از خلافت است  
رسانیدی و راه راست بخودی و هم توفیق ایمان و اسلام یافته بشهر و قعاص خود باز گشته و ترک آنند و دنیا  
و عود را بجهت نموده اند که در کتاب اربعین شریفه فی فتنه مکه طوره است که چهار  
نقش و ایت نموده اند از انجمن که گفت هر راه چست الله توام و یکی از منازل منی دیدم چنانست  
پوشیده مرا برید و چنانکه میگفت یا تو گشته که اقباب علی بن ابیطالب بر آن کشته از نظر ناغای بسته بود  
جوانی او که در یکی برین چشمه را از او تعبیه نمود و دو دنیا را بر او و با و دلم و تنی بر آن مالیده بنده خست گفت  
ای در پیش خودم ازین و خوار منی افت بر تو وستان اهل بیت محمد زین العابدین علی بن ابی طالب را



بجا آورده و گوشت همیشه آن زن در نظر بود و کفشکوی او در خاطر من تا آنکه جان من سیم آن زن را پنداشتم  
بزوداد و رفیق گفتم بهستی علی بگو که دوستی علی با تو چقدر کهنه بود و شبی شب مرا دیدم و خود را به دست خط خواندم و قسم  
میدادم که شب خود را به خواب میدم که شغف من بگوید ای زن علی را دوست میدارم گفتم نیز از آن بخت  
ندارم و بدستی منیالم و حیرانم گفتم بار خدا ای اگر این زن در دوستی علی صادق است چشمم او را با و بازده  
ببینم چشمم خود را پنداشتم چون چشمم نشووم مردی را دیدم از مردان خدا گفتم ای دوست خدا بگوئی  
که حق تعالی من را چه دوست نهاده و در حق کرده است گفتم من مخفم برادر علی بن ابیطالب و برادر او دوستی او  
از حق تعالی طلبم که چشمم را به تو بدهد و در زنده در دوستی او ثابت قدم باشم که دوستی او در دنیا بلیت امانت باشد و تو  
دفع کند و در آخرت از عذاب و نزع نجات میدهم هر چه که بامست است من خجسته و نجات را در هر دو دکن دوستی بر من می علی است  
اعلی بگو یا زوالتماس دعا کردم و در این غرضه ترین چیزی که یافتم آن بود و ایضا در همان کتاب سنده از عبد الواهد  
بن زید مرویست که گفتم در طواف خانه مبارک بودم که دیدم دو زن با هم که حرف می زدند یکی دیگر می گوید و او حق  
المتن یا بوسیده و الحاکم با تسویه و احوال فی القضا علی فاطمه الزهراء پس من گفتم ای عورت ان کیست که صاحب این  
صفیات است گفتم ذکر و الله علم الاعلام و باب الاحکام شیم الحیث و انما قالی انکنا موجودت علی ربانی الامام  
رئیس الامم امر المؤمنین و امام المسلمین الشهاب الثاقب الزهراء سالت ابی الحسن علی بن ابیطالب گفتم تو از کجایی  
شما سر علی را گفتم چون نشناختم که پدرم از حلقه خاندان او بود و در صفین و در همداد و در ناکشته نه او غایب  
مانده بودم گفتم ای علامه زمان چون میگذری گفتم یا امر المؤمنین بنجر و طوبی و دست مرا گرفته نیز از حضرت  
آورد و هر دو چشم من را زانجا پاشانده بود دست مبارک حکم نماید و در حال چشم من بنشیند و الحال در شب  
از کفیر سخن منم از بیت المال و طیفه محبت مقرر نمود و در آنکه او را از حضرت ابی محمد حسن بن علی از ائمه اثنی عشر  
خبر میکرد پس از آنکه بستی چند بیت در مع اخذت خواند بخوبی که من محبت و دوستی را س در کلام آن ضعیف فهمیدم  
و در شایسته شد شوی به است که خبر از اهل بیت حضرت سالت پناه علی علیه السلام آمد گفتند ما از اولاد و خاندان  
پادشاهیم که از اولاد و خونی بود علی السلام و وصی نبی ماسام بود و در کتاب او نوشته است که هر چیزی را البته بخورده است  
و هر چیزی را از دست حضرت که جانشین او بنزد منی شما کیست حضرت رسالت علی علیه السلام اشاره بکنایت امر المؤمنین علی السلام

و گفته یار رسول الله صبح بخیر است که در آنجا سام جان شلیل او کرده نوشته اند و قمر اورا درین شهرت یافته  
اگر از این میخودی بیا یارم آوردیم سخن حضرت رسالت گفت یا علی بن خزی و با این جهالت مدبران مسجد رفیع و رکعت  
نما که از در پیش محراب پاز زمین زن تا مطلب این قوم مجهول بودند امر المؤمنین علیه السلام داخل مسجد و در  
رکعت نماز گذار و در بر خاسته لب مبارک جفا بند و بار زمین زد و دیدند که زمین شکافته شد و تا بوی طاهرش در میان  
مبارک پری نوارانی ناپوشنی بغیر تباقی کشیده برخاست خاک از روی خود تکانیده بر علی سلام گفت اشهد ان لا اله الا  
الله و ان محمدا رسول الله علیه و آله و سلم یا علی ای که سید الوصین امام بن فوج و آن چه میگوید را گفته  
در شکل و شمایل او نظر میکردند و در حقیقت نگاه میکردند چون صورت او را با آنچه در صحیح کتب بود موافق یافتند گفتند  
که از حضرت سوره بخوانی تا از قولش نوم سام شروع در قرائت گفت نموده سوره را تمام قرائت نمود و بار دیگر امیر المؤمنین علیه  
السلام سلام کرده بدرون تابوت رفته بخوابید و فرمائی زمین بهم آمد و آن چه گفته ان الله من عند الله السلام  
ایمان بخدا و رسول و وحی او آوردند و حق تعالی این آیت را کلام آخر و امن دون الله اولی رفا و هو المولی و وحی  
الوکی تا لفظ انیب در از و تانی ساخت و الله رب العالمین ایضا در حاشیه انیب از زیاده بن کلیل  
نقل کرده و او از روایان اهل سنت است و آیت کرده که در مسجد نبی امیه شسته بودم در دمشق با جواز  
طیلتان که محمد بن صفوان خطیب مسجد داخل شد و جمعا و همراه بودند با تخریج تمام میرفت و بعد از ساعتی دیدم که برگشته مرا دید  
و چشم ناچاپ و شخص دوگوشش را دارند و میگویند که گفتیم این را چه پیش ما گفته چون با پیرایه منبر نما و گفت که علی  
سب نمیکند مرا و اسب بکنم و اگر چه هر دو چشم من پیش ایشان این هر دو چشمش را در گرفته از من و زریار که  
و مردم از ایشانند و این نادیده اند انیک سب چشم و طعن خلق صبر شوانست بنمیشم و در حاشیه کشف الغم  
نقل کرده است که روی غیر از نام در مسجد کوفه منسبین علیه السلام بود و اخبار و حکایات را بجا وید میرساند و را  
گرفته بگفت آنحضرت آوردند از در پسین چه خبر قر این داشت مگر شد با و گفت که بگو اسم خود را که این کار  
نکردی بگفت یا فی الحال قسم خود را آنحضرت علیه السلام با و گفت اگر قسم دروغ خورده باشی حق تعالی ترا کور کند و چشم  
چنان کلاشت نمیشد و دستش را گرفته در کوهها میکرد و انید و ایضا صاحب کشف الغم نقل کرده است و درین شهر  
النبوة نیز آورده که روزی آنحضرت علیه السلام از مسجد کوفه آمد و اقامه روز غزیر طلیح از حضار مجلس و از ده بنی هاشم

[illegible]

عذر الله را در خواب دیدیم و گفتیم یا رسول الله چه محنت و غصه متبک از استقامت بنده سیه فرمود که برایشان  
و حال کنی گفتند خدایا این را از ایشان محض ده و بدتری برایشان کار کرد از آن بازگشتی رحمت فرمود  
و ایضا در همان کتاب مذکور است که روزی از رزمای حرب صفین فرمود که یا مسلمانان من السلام  
کجای محمد بن حنفیه می باشد گفت یا ایها دی صیف اخیری میست گفت ای فرزندان من او مسلم است  
نیت مقصود من حاجت پیش است که از جانب شرق با ایات مسیاه بدید خواهد آمد در راه خراجار خواهد بود  
در کوفه ناری ظلال جد جده نام از و بطور فرموده و بسیاری از اهل جنم را مکان خود خواهد شد و خوش  
حال آنکه بادی موافقت نماید و اجر عظیم باشد و ایضا در ستاره ابدا و بوجه سطر است که حیر علی از اهل  
امر المؤمنین بود و رایام محاربه با معاویه حضرت امیر علیه السلام برکنار و بای فرمود که تا کلاه مروی  
آمده گفت السلام علیکم یا امیر المؤمنین جواب دادند گفت من شمعون یوحنا ام صاحب این دیو  
است که در دیر که در آن نزدیکی بود و گفت نزد ما کتابی است که اصحاب عیسی علیه السلام مرآت  
یکدیگر کرده اند اگر نامی بآرم و اگر کسی بخوانم فرمود بخوان شروع بخواندن کن کرده بعد از من علی  
و اوصاف است و می نند که رو به که روزی فرود آید بر کنار این دریا مروی که ما نزدیکتر باشد از  
اهل زمان در دین و قرابت دنیا در نظر او قدرند باشد و گفته شدن در راه از این راه و او دست  
از همه چیز نباشد معاونت او نمودن و در راه او گفته شدن از همه چیز افضل خواهد بود و بعد از  
خواندن آن صحیفه انفرود گفت چون آن می میوت شد من با و ایمان آوردم و تا امروز در انتظار بودم  
که تو بخانه و دانی الحلال منو ابرم که تا زنده بایسم از خدمت شما جدا می کنم پس حضرت امیر علیه السلام کر بسته  
فرمود که مرا بخدمت آنی که من نزد او از فراموشان نبوده ام و در کتاب خود مرا یاد نموده  
و بختی عینی ام بود که این مرد را با خود نگاهار او در بوقت او را طلبید و ان سعادتمند در خدمت حضرت بود  
تا در غایت الهی برف سعادست شهادت شرف شرف و انحضرت به نماز کرده و رقره او در آمده و نمودگان  
مرد از اهل بیت بودای خدمت حلال آن عزیز شریف که تو کسی ظانی از ما بود و ایضا در آن کتاب تعجب است  
که آن همایستی حق است و این است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث متوجه که می شنید در

در حقه آب که در تشکر از شکر عظیم و فریاد عطش بلند شده از هیچ طرف نشانی از آب نبود رسول الله صلی الله علیه  
و آله فرمود که بنزد یکی فلان مکان که در میان نیامده است گشت از شما که با جمع رفتن منظر را بر آب کرده  
پار و در می خور است که گفت که من هر روز سقایی چند و پاده بسیار بداشتم و در آن چندین بمانم و در میان  
رسیده اند آتش شعله کشید و صدای صیحه بر غصه رخسار منج غلبه کرده برگشته و صورت من را ز کشته رسول خدا  
صلی الله علیه و آله فرمود آنجا حیات از حیات اندک گرفته بماند گشت که بر دهنم و من او را بهشت خاتم منوم  
شمار دیگر که در میان حیات منوچه شده و در دست رفت صد اما بیشتر شد و بی بر آتشها او در دست کرد  
در هر برق هر سیرتس بر آتش نگارده و رشید نه در گشته دیگر از آتش نه با بر سیم نیز صحرای گشت بر  
ولی مشهور بودند با بایران اول رفیق شده و در ساعتی پای ثابت فرزند بر آتش و تنهایی بر آتش اول مشهور  
نموده تشنگی اخذ شده و از رزق راجع دیدن چون بخت رسول الله صلی الله علیه و آله هر چه دیده بودند و در آن روز  
راحم المؤمنین ام المؤمنین و اهل السلام طهره فرمود که مردم را از زحمت تشنگی خلاصی ده سلم بن اکیه که یکم هر جا  
نوبت راه بود چون رفیق علی علیه السلام بآن درختان رسید و آن صحنه را با خوف باریان ملاحظه نمود و گفت مردم را  
ماده با طوفان جانب نگاه کنید و خبری بخواند که غنیش نیست به من بخند ایست خودی است که دست خالی سبزی هاشم  
دارم و سحر در هر برق و آتش علی بنیر شد و دیگران نیز در صوت یا ز صد آنگاه رجا رسید و در آنجا فرو گشت  
چون در تشنگی را کرد و در راه بر یک پاینده خضر خطاب بر آنان کرد که گشت اندر رود و در آنجا پاد و یاران گفته  
با علی بن ابی طالب این را طاعت گشتن ازین راه نیست کسی و سیم که دامن علی بر کمر بولی استوار کرده گفت نه بنشینید  
و بنشینید صحرای دانه نشسته و در راه صحرای بجا فرو رفت و او را مار گرسنه نادیده گشتش بر رسید و صدای گویا  
حلقهای کسان را گرفته و غنمه و کل و حبه و خنک شده با شمشیر شمشیر ما گاه صد افسادین علی علیه السلام و جابه  
بکوش مار سیر و بکلیت صفت کردیم و لیا بر کشتیم نه صحرای بماندن بود و نه طاعت گشتن که گاه او را از آنکه ام المؤمنین  
شدیم و صدای غنمه او را از آنکه بکلیت افسادین غنمه بمانی می کریم تبدیل یافت و او را در میان بجا  
فرود آمد و در آنجا بست و بکلیت او آب کشید و او را بر میگرد و ما می کشیم تا که بکلیت او آب کشید  
و در جابه آمده هم که از ملکیت که غنمه و تشنگی و بونی مبارک بداشتم و نه مقدم و چون بماندن رسیدیم

از هیلا زانان مجتبیانمانه و در جهت رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدند آنحضرت نام بود و نقل کردم در میان آنها  
نیمت بود از آن کس که مرگش را بسم آورد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند که این صبی ابدان بخوابد  
که در صفا و صوره بیست و هفت گشته باشد و خواست انتقام بکشد و او نیز گشته شد و فرمود از مسلمانان منع نکند از حمله  
خوارق و او ای که از آنحضرت بطور آمده یک طرف است موافق و مخالفه اتفاق است چنانچه در شواهد آمده هم مذکور است  
و گفته بر دایه صبی فتاب شد مکه وقت بیجا بود در یکاب دولت میگذاشت تا آن بای که از یکاب گذر و ختم قرآن  
عزیز میفرمود و دیگر ای ارض است که گراز از آنحضرت حدود یافته از آنحضرت است که ای ارض را سر در میفرمود و این  
میگوید چون در این مقام و حلت و هوای بیجا شد حضرت را و انانام در خدمت او میبود و در وقت غفلت  
بر بالین مسلمان نشسته بود و از او پرسید که یا مسلمان ترک شمس و قمر و خورشید و ماه را و در آن غفلت که رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از آن گفت یا مسلمان تو در دین میمانی یا او در دین میمانی چون ترک بگیری افعال فائده مسلمان گشت  
چون روح از بدن من مفارقت نماید و خورم را در دست نخواهید داشتی که آنحضرت علیه السلام حاضر شود و سلام کند  
و هر چه فرمایند چنان کند و از آن گوید چون مسلمان بخوار حجت آید رسیدن او را بجا داری و شنیدم دیدم که امیر المؤمنین  
علیه السلام حاضر است سلام کردم دیدم که چادر از روی مسلمان برداشته مسلمان بپوشیده آنحضرت فرمود که چای  
بیاوردند از اقصیت رسول الله صلی الله علیه و آله از ای مسلمان چون بخت رسالت صلی الله علیه و آله را که  
بر سر آنجا اصحاب او بجا زد و در آنحضرت چادر بر روی مسلمان کشیده متوجه رفتی گفت او شده مسلمان  
و فرموده باز نماز را در زمین طهر ادا فرمود و این خبر است و در غضب آورد که از آن وقت نماز کردن  
آنحضرت به مسلمان دیدم که در حجره و یکجا است و در آنحضرت نماز بکشد بسیار طبعه گفت چون سبب پریم  
در خود یکی از آن دو کس حضرت و یکی حضرت را برادر دم و با هر یکی گفت نصف از طلا که بودند و در هر صغیر از آنرا واک  
خاخنه بودند که بر مسلمان رضی الله عنه نماز نگذاشتند و در کتاب خراج و حجاج این حکایت است این طریقی نقل نمود که  
کسی از امیر المؤمنین علیه السلام یک مسجد در مدینه مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که این مسجد را از آنجا  
و در او حیت نمود و تفسیل و تفسیل نماز بر مسلمان نماز و حال بمابین میروم که حیت آنحضرت عمل تمام جمعی از  
مردمان که حاضر بودند تا در مدینه مشایخت امیر علیه السلام کردند و این فرمود و این فرمود و این فرمود و این فرمود

بناظر آنکه امیر را علی السلام در سجده دیدند و فرمود که بسلطان نماز ترکوم و نوراد فرموده آمد که اکثری از صفایه نصیری  
قول آنحضرت که تو آن امر را حلال میفرمودی تا آنکه بر از منی مکتوب از مریدان رسید که در فلان روز در فلان رجعت آنحضرت را پس از احوالی  
صافتر به ترک کشتن و غسل نماز او شده از نماز کشتن چون تاریخ کتب الملاحظه نمودند نماز روز بود و باعث زیادتی کثرت  
ایمان و موجب زجر حسد ان و اتفاق منافقان کشت و السلام و از حرم حوائت آنحضرت که چنانکه این در دست  
داد و نبی علی السلام نرم میشد و دست آنحضرت نیز نرم میگشت و در قصه خالد و لیه شمر از آن کوشش و اهل ایمان شد  
و دیگری از حوائت منسوب به آنحضرت علی السلام آنکه چنانکه قادیان بر پیچ خود موسی بن نون علی السلام منت نهاده بود با اینکه  
در دست او اندامیست آنحضرت نیز باین موجب غلطی نمیشد بود و از سید علی السلام چنانکه در کتاب تاریخ و تاریخ  
از سلطان فارس علی السلام نقل کرده که گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام رسانیدند که عربین خطای شیعیان را میدیدند  
و حضرت آنحضرت بود که بیانی از انجمنای عربیه میرفت بحسب اتفاق و در آن راه و چار راه حضرت آنحضرت را و خطاب  
نمود که ای عربین رسید که تو در مکهستان را بر ایاد میکنی و در جواب فرمود او بانه گفت پس آنحضرت گمانی را که در دست مبارک  
داشت بر زمین انداخته دیدم که آن گمان از دماغی منتهی بخت شیرین و بکشتن مان با کرده و بجانب سر که او را از  
برده و بخرج و اضطراب در آمدن فریاد بر آورد که الحمد لله یا ابی الحسن که بعد از این از برای خدا از برادر انور  
من بر سالی ابو الحسن ای امیر المؤمنین تو میفرمودی که بعد از این چنان کنم و حقیق گویم خود را بر شاه آنحضرت در آورده  
تضرع مینمود و فرج میکرد پس آنحضرت دست در میان خود حلقی از دماغ او گرفت دیدم که همان گمان در دستش بود و در آن  
و از آن بجای خود رفته و چون شب در کعبه المذنبه بود که گفت برو نزد و یک آن مالی که گشت از جانب شرق  
آورده اند چون تا و بر اهل آن شهر که گمان بسیار داشت چنانچه هیچ کس را علم آن نیست نزد او آورده و در خاطر دارد  
که چنانکه در آن ترکیت که سلطان کبیر نزد او رفتم و پیغام را رسانیدم که گفت پیش از آنکه در میان حسلان رسوا نشوی  
مال ما بشن منتم که گفت ای سلطان صعبه از آنکه بگویم باین بر سید کبیر که بر چه چرخ هست گفت ای سلطان  
خبر تو منم بگو از جبر است و بیا بگو که او از جبر سحران است گفت ای امیر که گفت و او را بپشت خود او گذاشت  
امر از پشت حسلان علی السلام نیست و نزد او از علم امر را رسانیدم پیش از آنکه گفت که تو دیده و شنیده  
بسی چون از من بگویشی گفت بگرد و بگو که ترک میکنم و سمعنا و اطعنا نیز شنیدم و فرمانی بر دارم

در روزی چنانکه چون حضرت آمد فرمود که آنجا میان خود او گذشته بمان گفت یا حضرت این که دانستی از من در  
نکست است میان من و او پس بی تقاضی گفت که ما را ایان فرموده گفت پس از داناتا به کام مردن از دل او برون نه  
سواد اطهار از بیمی که اندامیکه در جیب خدایان مال ابرسلمانان است نمود و رضای آنحضرت اوداد  
این باب حاصل کرده از جمله حرات آنحضرت آنکه بنای حج جوایز است و میفرمود جمیع وحشی و طیور بطبع و مفاد  
و بود و نجای در حکایت نیز که شد و چنانکه سپهر و غنای این الایه نوشته است که در عهد خلافت عمری از اهل  
فدایا بجان راستر خیزد بود الهام از ابراهیم یاد و معاشی فرمود مردم خود از آن صیقل زانده تا که ایشان از دانی شده  
بر صحرایان اند و جدا که سرگردام شدند مردمان او را ستمی کردند که بگریزد و از جانشینان رسول خدا درین استقامت  
و چون بگریزد احوال آنحضرت عز و جانشین رسول برترجم کرده بر کاغذی نوشت که می فرمود اللهم انی ادرک العجز و الضعف  
و انک اللوازمه و الوافی بعهودک و المستأمن که امیر مومنانم سبوی ستر دران جن و جنایان باقرمان مردار بگریزد و جانی  
زمان ایدر لومش بر سر آن پادشاهی و جابر با باز اذیل و دران بر این در ساندید و لا بد شما غضب جهم که او این عباسی گوید که در آن  
مخبر بود ازین رفته گفت که منم حضرت حضرت ابوالمسلم آمده حکایت کردم فرمود بچنان کسی که اندر امیر جانده آفری  
در آن فرزند این مرد بر زدی ستم رسیده و از کرده بر خاگردشت پس مدتی در خایه که دیدم برگشته و زخمهای مکرر و در شش  
نور رسیده که حال تو چون شد گفت آن محروم و فقر و نمودم از میان شتران متوجه شده و بمن کردند و در ادیان  
ازین و یک شد که در آبکته دست دعا بر گاه آفریده که خدا را فریاد را ازین کتیر که در حبس نشانی جوار و دران  
و برادران رسیده و احلامی بوی بخانه بودند و مدتی بطایع من مشغول شدند تا این زخم که در من است تمام یافت پس بخت  
جانشین رسول خدا رفته او را آنکه در دگر گفت و دروغ میگوید رفته بر لبان آن خنوده و آفرید و در دوشم محمد در حقی  
بر دوش بر بنای بنای و هم برادر از پیش خود را خنوده فرمود که این در دوش را برون کنند این عباسی که بر او را بخت  
و بختی و دمی مطلق بر دوشم سپرد فرموده گفت که من تو بگویم که مغرب غایب و غایب بر یکدو و آفرید و اطهار را نگاه  
گفت که آنحضرت بر دوشم می فرموده و این ما بگویم که اللهم انی اوجه الیک شکریه الحمد و اهل بیته الذین اقرتهم  
على حاکم علی العالمین اللهم ذلک یلصق به صومعه و یلصق به ثوبه فاکت الکافی المعافی الغالب الباهر و اکثر متوجه مکان  
خود شده و حال دیگر درم که ایدر شتران هم را دهشت و صیقل زانده از ایه آنها بخت آنحضرت آورده است



یا امر المؤمن من بعد من یقول ایا من یصلح که تصدیق تو یافته ام حضرت فرمود قبول کردم و بنویسیدم و احوال ایشان  
او و شتران او که شته بود بجهت او سپان نمود و گفت خبر اسو که کوی می آمدن بود و چون من بیک دعا خواندم تمام  
ساکت آن حضرت بود یک یک می دیدند و خود را در زبون من می شنیدند و فرمان می دادند و هر چند بنابر آن که گویانی ایشان  
که در تنی و جراحی نبوده و به دولت آن حضرت از قرض و پیشانی خاصی یافته بودند و در دست دادم و هر که دوست  
و نماز می بود و سالی یکبار می آمد و ملل بسیار از آن شتران می رسید و آن حضرت فرمود که اگر از جانب لیل یا یا لیل  
صوت می شنیدید و در آن شب که از خواب بیدار می شدید که از آن شب که از خواب بیدار می شدید که از آن شب که از خواب بیدار می شدید  
کفایت کننده است هر امری را و اسان کننده است هر دشواری را و در خبر هست که اولاً آن شخص را بپرسانند و  
آن نیز برای حدیث و تفهیم باشد و ایضا از جواب آنی که نسبت آن حضرت که واقع شده آنکه خلیفه ملائکه که ام  
در روزی که در رسول خدا صلی الله علیه و آله در دفع کفار و محاربت لشکر اسلام نمودند آن حضرت را و لشکر او را نیز اسناد  
می نمودند و در کتب تاریخ خصوصاً در کتاب خراج از عبد الله بن مسعود نقل نموده که گفت در روزی که  
جمل در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام شسته بودم که خبر از لشکر او آمد که گفته می باشد که من می بینم و می شنوم  
تیر و تانک و این را که در خدمت من می باشد نیز می شنوم و دفع ایشان می شود و جواب من را در آن می شنوم و می بینم و می شنوم  
را اعاوه نمودند فرمود که من بعد از بی من قوم یا مردمان با قتال و لم تنزل امیر الملائکه و غیرت که خبر را از  
تو می شنوم و می بینم که حال آنکه هنوز ملائکه از آسمان نپایان یافته اند و ما را دل نشده اند ساعتی برین نگذشت  
بود که بادی وزید در نهایت خوشبوی از بسیر ما که مرد را در در زیر رزه و جامه چنگ احساس کردیم و آن لشکر  
آنقدر تقدیم رسیده رزه طلسمه پوشیده و متوج و دشمنی و ملائکه را می بینیم و می شنوم و می بینیم و می شنوم و می شنوم  
نزدیکیم که در هیچ حدیثی نباشد و خبر از آنکه در رب العالمین و ایضا از جمله کرامات آن حضرت و کرامت آن  
فرموده او آنکه حق تعالی هیچ امری را و جامه را مطیع او می خرد و او را بر همه در دنیا و در آخرت فرمان روا گردانیده  
چون در کتاب تطایب از سعید بن ابی خلدی باطل نقل نموده است که می گویند که از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله  
بیجا عارض شده بود و اصحاب بیاد است آن که در روزی که من رفتم و چون نشستم امیر المؤمنین فرمود که ای  
آن حضرت قرار گرفت و چون دید که آن سیر و میرگانایات از تاب تب در آرزوست دست نهاد که سیر سبیل

و چون دید که آن سید بزرگانیست از باب و آزار است مبارک بر حسین کینه رسول  
رسول الله صلی الله علیه و آله مالید گفت ای ام سلمه اخرجی فانه عبد الله و رسول پس دیدیم که رسول الله  
صلی الله علیه و آله بر خوست نشست و لیاف را از بدن مبارک دور کرد و ایند و گفت یا علی ان  
الله فضلك بجمال و ما فضلك بجل و اجاع مطیقة کت فلیس من شی تریره الا انزجر اهل الله  
یا کبر رستی که حق تعالی ترا بادی داده و خلقان بخصلتی چند از آنجا نیست که مضطرب و در مار  
مطیع و متقاد تو ساخت و از نهجت نیست چری از الهما و وجهها که تو آنرا برای خود نشود  
باذن و رحمت و حکم الهی و آنکه الله علی منه وجوده و از جمله تپ و منزلت آنحضرت بدرگاه الهی  
اینکه اساطیر عظام ربانی را پیش از آنکه به غیر آن صلوات الله علیه تعلیم کرده بودند با آنحضرت  
به شمای تعلیم شدند و هر سوره که از هر سغری برکت اسمی ظهور میکرد و جمیع اینها از آنحضرت بکرات  
و مراتب ظاهر شد و دعای آنحضرت رد نمیشد و هر اسمی را بر نیز زبان میزدند و نورانی ظهور  
میرسید و اگر زبان را دفع احد حرکت نمیداد آن نیز رضای آن منظور بود و چنانچه مشهور است که ظاهر  
با دیگر خصوصیت بود و اما که نزد آنحضرت بردند و حکم بآبستی کرد و آن خارج گفت که لا بعد الاضیة  
یعنی در این قضیه بود است حکم کردی امیر علیه السلام گفت اخلاصة و الله فرامان خارج بصورت مسکلی شود  
و خنجر که پوشیده بود به او افتد و آنلون دم مر جنبانید و خنجر میزد و اشک از چشم میفت باز آنحضرت  
را بر و دم آمده لب مبارک جنبانید و خارج بصورت اولی شد و خنجرش از هوای برآید و پوشیدگی از  
خارج گفت یا علی هر گاه ترا در درگاه الهی منزلت است که بعضی این تکلم باین کلمه که کلمه  
یک است شرف بصورت سنگ میشود ترا در ملک معایه بلکه حاجت و بیار و در کار هر احتیاج  
آنحضرت خود حق تعالی بکیت آنکه محبت بر بندگان تمام کند و دوست از دشمن جدا شود و بهشتی از دوزخ  
امتنان را برادر رحمت دعا داده و اگر اذن سید او ساقی در فاشدن ایشان تاخیر نمیشد و یقین و  
داند که آنحضرت و حضرت سلیمان حاضر گرد چنانچه در قرآن مجید خبر داده که قال الله عزه علم من  
الکتاب انما اتیکه قبل ان یاتیکه و رسول الله صلی الله علیه و آله در هر دو نزد حق تعالی

عزیزتر و گرامیتر از سلیمان و اصف و کارد و عای و حر و سونای خیر باشد بحسب مصلحت خواهد بود پس  
 آن سایل و حضار بقدری قول آنحضرت نمودند و عندی بر آن سوال نمائید و در چند مرتبه بی نهایت  
 نسبت با حضرت آنکه در هیچ مکانی و محلی در هیچ مسکن نیست بنده که ساکنان آنجا از سفید و سیاه  
 مسلمان و کافر علم بحال آنحضرت داشته باشند و او را بخیر دانسته و بنام خود خوانده و در کتب حدیث امام  
 امام جعفر صادق علیه السلام رفته چون نشستم خبر آوردند که شخصی از مردم صبی برداشت فرمود که بگوید  
 چون در محفل شد سلام کرد امام علیه السلام از وی پرسید که مگر تو در دم تو مار اغریزانده گفت بل ای  
 و مولای من حضرت صبح که باران می بارید شناسند و از کجا علم بحال می آید اگر ده اند مردای فرزندان  
 خدا و شما در پیشگاه در تمام سال از آن درخت در روزی دوبار گلی بهم میرسد و شکوفه میکند  
 نوشته بر برگ که لا اله الا الله و در هر گلی آفرینش می شود مکتوبست که علی خلیفه رسول الله و باران  
 آن کل درخت علم بحال رسول الله و فرزندان او علیه السلام میرسد و آنجا دوستان و دشمنان شما  
 بسیارند و مرا از روی پادشاهی بخوانده و آنرا شنیده است آنحضرت آنکه خاندان ابراهیم خلیل علیه  
 علیه السلام و طوفانیت جهان کفار را مرگست و اینها او امانت می رسانید آنحضرت نیز در ایام صبی  
 بهای شغل مشغول بود و خاندان مشهور است و در کتب حدیث مذکور که روزی ابوطالب رفیق ابراهیم  
 بفاطمه بنت اسد گفت دروغی که آنحضرت طفل بود که علی هوای بی را می چند مرگست و من ترسم  
 که اگر بر قریش برنی واقف شوند در صدد آزار او در آیند پس فاطمه رضی الله عنها گفت ای ابی طالب  
 که من از خبری بجهت آن خبر دهم دروغی که علی در شکم من بود چون زیارت خانه میرفتم یا از مکانی که بی  
 در آنجا معکوب بود میگذشتم یا نکه من اراده زیارت جهان نداشتم هر دو بار ابر پشت و شکم من  
 بخوبی قایم میکرد و میزد که مرا از نزدیکی جان دور ساخت و راه مرا از نزد ایشان میگردانید  
 و خدا اعلم است که مرا عرض زیارت خانه و طواف بود حق تعالی حافظ او است و خاطر از کار  
 قریش جمع دارد و آنکه تائید است آنحضرت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه  
 خود هر علم که داشت با او تعلیم نمود و درین محاسن هم با او تعلیم نموده هر چه با او تعلیم نموده بود

گردد و از او است زبان انچه تا روز قیامت بطور خواهد آمد بر او ظاهر ساخت چنانکه در کتب  
خارج از روایات است از حسین بن علی بن زید بن اسمعیل بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب  
علیه السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را امر نمود  
که بعد از وفات من هفت مشک آب از فلان چاه بیاورد و در آن غسل ده و چون فارغ  
شوی هر که اسباب باشد از خانه بروی کن و درین راه بدین من گذارد از من سوال کن از انچه  
خود بدی تا روز قیامت و من چنان کردم و هیچ حقی و باطلی نیست که تا روز قیامت در بطور  
یابد و مرا اعم تابی نباشد و در روایت دیگر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون  
مرا غسل دهی و صوط کنی و کفن پوشانی مرا نشان و دست خود را بر دهن من نه و از من هر  
چیزی بپرس که ترا خبر خواهم داد و از انچه تا روز قیامت خواهد شد و من چنان کردم را و آنرا  
گویند بعد از آن گاه بودی که از خزی خبر دادی و کفنی این از جلد آن چیز نیست که بعد از موت رسول  
خدا ام ابی ان تعلیم کرده بود و در روایت دیگر دیگر آنکه فرمود که بیان مرا بگو در ان نشان و سوال  
کن از هر چه خواهر که بخدا قسم است که سوال خواهر کرد و از هیچ چیز بگو آنکه جواب خواهم گفت ترا و در  
روایتی آنکه چون از غسل من فارغ شوی و کفن پوشانی کنش خود را بر گوش من بگذارد و هر چه دانی  
که من از آن پرس و من چنین کردم و خبر داد مرا از انچه تا روز قیامت خواهد شد و این حدیث  
و این حدیث البعینه همین مضمون از امامین امام حسین امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما  
السلام نیز نقل نموده اند و از جلد مهربانیه های حق تعالی نسبت با حضرت آنکه سچان بر او ظاهر  
میشد اند و با او صحبت میدادند و از این استمداد همت میکرد و مشورت مینموده چنانکه  
محمد بن حسن مفار و در کتاب بصائر الدریجات از یکی از ثقات نقل کرده که گفت بخدمت امیر المؤمنین  
علیه السلام رفتم شش نفر خوش روی و خوششوی خوش لباس دیدم که با او در گفتگو بودند و اما او  
نقشه بود و بگوشتن از آن شخص بر او دایره کرده بودند رفت گفتم یا امیر المؤمنین این شخص

که بود که مار از صحبت شما فرود ساخت و او را فرود و یک مسوول نشانی کرد که این پوشش بنی نون بود و منی بنی  
 عمر بنی علیه السلام و ایضا معمار از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود چون امیر المؤمنین علیه السلام  
 از نزد ائمه مجوس فرود شد متوجه منین شد ملا از طرف کوه پوشش بنی نون سید باشد با آنحضرت ملاقات نموده چندی  
 گفت و بتمام خود بازگشت و حسن بن فضال از محترفات نقل کرده که روزی آنحضرت در طرف خانه بود و منی بنی نون  
 برکنی یابی رسید آدم علیه السلام بر سلام کرد و چون بجز رسیدن منی علیه السلام بر سلام نموده راوی گوید که در دو  
 قدمی ببلند داشتند و چون پرسیدم گفت فلان و فلان بودند و چنانچه در کتاب خراج از امام جعفر صادق علیه السلام نقل  
 نموده که گفت روزی امیر المؤمنین علیه السلام با ابی بکر ملاقات نموده گفت ایامید ان یا فرعون است شد که رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله ترا مرده بود که با امیر المؤمنین بدون من او را گشت و با من لفظ بر من سلام کنی و تابع من شوی ابو بکر گفت اگر دیگری را  
 در نیکی میکنی حکم میکنی که میان من و تو حکم کنی بگفت او را منی جعفرم آنحضرت فرمود که من تاننی که میکنی ای بکر  
 باشد را منی تو ای بکر و گفت رسول الله را چون تو انم دیدم فرمود که یا بکر بیا بسمی قبا رویم چون بسمی رسیدند دیدند که در سوا  
 نه که در محراب نشسته است چون آن مرد را چشم بر ایشان افتاد فرمود که ای ابو بکر من ترا از مردم که مخالفت  
 علی کنز و اور تاج با شکی گفت بلی رسول الله بر کرده ام بعد از این شرط کردم که مخالفت علی با تو نکنم و چون برگشته  
 عمر بن خطاب را در راه دیده آنچه دیده و شنیده با او نقل کرد و عمر باو گفت تو سخن می شنیدی ما فراموشی کردی فلان  
 قسم چنانکه از این بن بعد سیدانی و چنان و سوسه شش کرد که بجز این اندیده انکاشت و منی او را شنیده  
 و باز بر سر کار خود رفت و رسید بآنچه رسید و این حکایت را از معاویه بن عمار مدنی دیگر نقل کرده اند که ابی بکر  
 بجز من امیر المؤمنین رفت و گفت که من از رسول خدا بعد از روز غدیر چیزی دریابیدم شنیدم ام و آنچه در عهد پیغمبر  
 تو امیر المؤمنین میگفته و من هم میگفتم و خبر دارم که رسول الله تو را وصی و ارشد و خلیفه در این است و فلان  
 خود ساخته بود اما اینکه بر است خود خلیفه ساخته باشد و جانشین خود کرده از شنیده ام لهذا من تو ملک این امر  
 ندادم و مرا کنیز و تققر رشت پس حضرت امیر علیه السلام باو گفت اگر من رسول الله را تو بنامی ما هر چه خواهی  
 از او بپوشی و در کتف من خالوت نهاده ای و از او خبر کرده خود را ازین کار موقوف خواهم ساخت اگر کنیز منم نخواهد بود  
 که نمی گفت خدا و رسول او کرده اند گفت اگر من بجز را بپوشم و از دیگر حرف بپوشم همان گفتا میکنم و دیگر حرفی نیست

فرمود چون از نماز شام خارج شوی بنزد من آیی تا بفرموده ما بگویم از نماز شام آمده باشی یا نه  
رفتند و رسول او را قید مسجد کردند و هر گاه نیاز به خطاب بود فرمود که یا ابوبکر و نیت علی و یک علی و حلت مجلس  
و هر مجلسی که لازم می آید و منتهای امری و مخالفت با فلانک و توفیق با فلانک خارج از منزل  
بلی الکلم تسریع فی حق است من اهل و الا فمعه که انما یزنی ابوبکر بر مولای خود بر آید و بجای او نشینی و حال  
اگر آن مجلس بی سالت و بی حقیقت و غیر از من او را آن نیست علی چون در محنت مستحق آن مقام و مکان است  
مکن من و فرمود امر او را پس بر انداختی و خلاف گفته من کردی و خود را نشانی غضب آنم و غضب من کردی و بدین  
براهمی که بغیر حق بدینید مکن که از اهل آن نیست و قابلیت آن نداری و اگر آنچه گفتیم نشنیدی و صد گاه تو آتش دوزخ است  
و مقام تو قعر جهنم و ابوبکر مضطرب شده از سحر برون آمد و عازم آنکه در منزل کند و امر خلافت را با بر المومنین  
تسلیم نماید و حضرت امیر علیه السلام بخانه آمده آنچه گفته بود پس آن نقل کرد و سلمان گفت گویا این خبر بر حق  
و یا خود خواهد داد حضرت امیر فرمود علی زود باشد که با و خبر را بگوید و او مانع شده بوسه او بشوید و شوال  
شود و بعد از آن فرمود که لا اله الا الله فایده که آن لایزالان و کسا با احدی یونانی میزنند نه علی خدا قسم است  
که تا نیرزد این کار را ترک خواهند کرد چون از ابوبکر ماجر را شنید گفت با اصف را یکد و خوف فلک  
ابا تقلم است غیر الساعه من بعضی سحر این ابی کشته السیت سحر می باشد فاقم علی است علیه غیر ضعیفای  
و بی عقل و ترسند و بعد از آن توبه نمیدانی که آنچه درین حالت بخاطر آورده و از زود دیده اند گیت از سحر می باشد  
زنها را که این فکر نکنند و بحال خود باش و حکومت را از دست ده و در آن کتاب گفته که جمعا را در میان نعم  
صیح القول این حکایت را از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده اند بی تعادلی و چنانچه امر المومنین علیه  
السلام بعد از آمدن یزید و ابیانی محبت چه نیست بعد از آنکه دینار او را دایع نمود و خود را بهر که میخواست میبرد  
و دوستان را به آرزویش میبرد و میبخت چنانکه در کتاب جمیع مذکور از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که  
چون حضرت امام دوم امیر حسن علیه السلام آمده گفتند یا بن رسول الله از خبرهای عجیبی که نزد شما اهل بیت میرسانند  
ما را اجنبی بنما فرمود که اگر آن قسم خبری که از شما می آید که ایان مرا آرید گفتند بی خبر که ایان مرا آریم فرمود که امیر المومنین  
اگر به خبر شما رسید گفتند بی خبر که ایان مرا آرید گفتند بی خبر که ایان مرا آریم فرمود که امیر المومنین

نشره و بنا بر جابر داشت آن جمیع با تمام هر یک را گفته اند و اندام امیر المومنین و شهادت آنرا  
و این مکان برینا مثل ذلک غیر تجد اقسام که این امیر المومنین است و برین شکلی نیست و گوئیم که  
پیراوی و آنحضرت آنحضرت را از شتیاق برین او میفرمودیم اما فرموده نیز ازین قسم آیات و معجزات  
مانوده است بسیار و جمیع از ثقات نقل کرده اند که بود از آنکه امیر المومنین علیه السلام از دنیا رفت  
در آنی بر آن روزی در حضرت امام حسن علیه السلام ذکر آنحضرت مکرریم و اهل شتیاق برین او میفرمودیم  
امام فرمود که میخواهد او را به پیغمبر گفتیم چگونه میشود که او گذشت و در آنی بر آن آمد بسی است پرده زد  
که بر خانه بود و در آنجا شد ما آنحضرت را دیدیم به بهترین صورت و بیانی که او را در حال حیات دیده بودیم و گفتم  
اوست است بخبر که امیر المومنین است پس پرده را فرو گذاشت و بعضی از رفقاء ما گفتند که آنچه  
امروز از امام حسن علیه السلام دیدیم مثل آن چیزی نبود که از پدرش میدیدیم و گفتم  
از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمود بعد از امیر المومنین و امام حسن جمعی از  
شیعیان بخدمت امام ثالث امام حسین علیه السلام رفتند گفتند یا بن رسول الله از این  
کلمات که پدرت باینکه میخواندیم که هر روز از تو میآید که کنیم فرمود که پدرم را اگر پرسیدی که  
گفتم بی الله ما او را می شناسیم و بخدمت او شرف شده ایم پس پرده را که آنجا بود در خانه آنحضرت بودند  
برداشتند فرمود که نظر کنید دیدیم که آنحضرت به بهترین بیانی نشسته است پس پرده را فرو  
گذاشت و همانرا گفتند که شهادت بی توهم که او خلیفه یحیی بودند و تو پسر او می و امام یحیی  
سلام علیه و از جمله که امانت آنحضرت در غیبت است و او را داد و او را یک که آنرا از حق  
را از جهت دشمنان اینان میآورد و آماده ساخته و غیر را بجهت عبرت دیگران در دنیا می بقوه آنها بکار  
میکردند و حکایات عجیب و قشعهای غریب درین باب در کتب احادیث و تواریخ مذکور و موطور  
است درین کتاب یک حکایت که در کتب شیعه دشمنی ثبت است و اگر شهرت تمام ندارد و آنکه  
مینماید روایت که و اقدی گفت نزد بزرگواران از شیعه رفیق علمای بغداد حافض و بهر علم و حکما  
نیشخورد که در این علم جدیدیت در فضایل امیر المومنین علی از روایات ثقات تواتر سینه شایع است

از پادشاه زیاده است پس بکاتب محمد بن اسحق مکتوب شد و گفت تو چند بیت صحیح و فضیلت  
آنحضرت و آیت دیگر گفت از هزار بیت و زیاده از آن رو بطرف محمد بن یوسف کرد و خود  
که تو بگو گفت از تو صاحب تو خافیم و خود که این مابقی اعلام کنی گفت یازده هزار سند و مثل  
آن که در کتب است و منتهی رسید که از تو هم بشنوم گفت من نیز اگر زیاده بر آنچه محمد بن یوسف گفت در کتاب  
نکتم کمتر خواهد بود هر دو نفر گفتند که خود نشان کرده ام و باعث توبه و استغفار من شده اند و ظلم  
و تعدی را و لا دعی باین کنم پس جعفر حبیبی که در آن مقام اعلام نموده گفت و خطاب این حجاج که  
نیاید نیست در دمشق را اعلام نمود که دمشق خطیر است زبان سب علی علیه السلام گشوده خارج  
فرستاده شود در بابا و حکم است یا دوستم که او را مقید نیز فرستادن حاضر شد از ویر رسیدیم  
که تو علی را بد میگوئی گفت علی اجدد در دست او کشته شده اند و هرگز سب او نخواهم کرد گفت که نمیدانی که  
علی هرگز کشته نماند و رسول توبه کن و الا لعنتی تمام بگشتم گفت هر چه خواهر کن بفرمودم تا او را  
در حضور من زنده بماند و زنده در حجره کردند بقیه اندک فردا او را عقوبت کنیم و در آن شب بودم که لایق  
او را سیاست کنم چون خواب رفتم دیدم که در پای آسمان گشوده شده و رسول خدا و امیر المومنین  
و جبرئیل با نازل شدند و با جبرئیل حاضر بود رسول خدا و جبرئیل گفت جام علی و دو شیطان او را انداختن  
جبرئیل جام را بعلی علیه السلام داده بود از طبقه گفت یا شیعه آل علی یا مدعی خلق بسیار آمدند و از  
غلامان و عقربان چهل کسی که هر یک را میباشسم حاضر شدند و علی علیه السلام از آن جام بهر را آب داد  
پس جام را برداشت که آن دشمن را بیا چون آورد گفت یا رسول الله ازین مرد و غیر بر سر که بر او اقسام  
میداد رسول الله علیه و آله از ویر رسید که دست میگوید گفت علی فرمود که آله را در اسب گردان  
و اقسام علی از هیستان و بعباد همیشه گرفتار کن و متوجه آسمان شدند و در میان از زبان از خواب  
نیدار شده غلام را گفت دشمن را بیا بیا بیا آورد که غیر از سگی در آن حجره نیست گفت سگ را بیا چون آورد  
سگی بود و خوش و حال بود آب از چشمش میرفت و بر اشاره میکرد و آنچه گوید هر چه میخواهد بفرمودم تا باز  
بهان بماند و نسی بدند و آنوقت در آنجا است پس التماسی بفرمان سگ را حاضر کردند و نسی کوشش آدم را باز



اعضای جوارح مشابه یک زبان میخاسته و چون غمزه خواهند رسید میبایند شافو گفت این منشا  
و ما این نیستیم که عقوبت را در برید بفرمایند تا او را بر سر نه بهمان خانه اش بر دند که گشته بود که هر  
عظیم بود که شنیدم چون تحقیق کردند صاعقه بام را سوراخ کرده سکه را سوخته بود و درون  
گفت کوه با شنید که من از قتل فرزند خود بر علویان توبه کردم و از کرده پشیمانم و دیگران نیز  
زبان توبه و استغفار شود و از هر خصایص آنحضرت آنکه شیطان با آنکه داد خواسته که هیچ  
فرزند آن آدم را از راه بر دینفر از دوستان او را نصیحت میکند و شرط دوستی بجای می آید  
دشمنان او دشمن منباید چنانچه این شده است و در کتاب مناقب در حدیث طولانی از علی بن محمد القیصر نقل  
کرده که او گفته در راه شیطان بر خوردم و از هر پریشید که تو گفتم من نفهم کی از فرزند آن آدم  
لا اله الا الله تو از آنها که گمان دارند که از دوستان خدا اند و عصیان او میکنند و خود را دشمن الهی  
میدانند و طاعت او نمینمایند پس گفتم تو گفتم من صاحب نام بزرگ و مالک طبل عظیم شنیدم تا بیل  
منم و با نوح در کشتی بودم من گفتم که نوح صالح را بی کردم و دشمنی نمود در القصد ابراهیم او و ختم بر  
قتل محیی کردم و قوم فرعون را بایض بر اندم که سواد را بخت اخوانی اسرائیل من ساختم و از هر  
زکریا که بکینه من نهاده ابراهیم را با فیلی خرابی که من بودم در روز بر او چنین بگفتم من شکر جمیع شکر که بکند  
و اصحابی قتال کنند اصحاب پیغمبر را من در سقیفه بنی ساعده جمع آوردم و بموجب عافیه را در روز حجت  
جمل من بر پا داشتیم تا کین و قاسطین و مار قین بقتل من بر تضرع خروج کردند تعبیر او که  
است و نام من المیسر معصوب رب العالمین و باعث خجالت مخلوقان در روز دین من پس گفتم ترا  
بخدا می سپارم بنی طالبی قسم میدهم که مرا بر نهائی کنی بجز که موجب قرب به نگاه الهی منم و مرا  
در حوادث زمان امداد نمائی گفت باید که از دنیا بکفاف قناعت کنی و از برادر اخوت به اردو کشی  
علی بن ابی طالب و دشمن دشمنان او را در روزی که من در بهشت آسمان عبادت بند  
کرده ام و نفقت زینی معصیت او در زریه بجز آنکه هیچ مگر توبه هیچ خبر منم پس گفتم که بدو  
او توسل بخویند و بحیث او امیدوار باشند آن شخصی که بدید که این سخن میگفت و از نظر غایب

و من جهت امام محمد باقر علیه السلام آندها را نقل نمودم آنحضرت فرمود که امن الملعون لمسانده کفر نقلیه  
یعنی الملعون زبان ایمان را طار کرده و ملا برادر کافر است بیکر از علی رضی که بخت اهل بیت علیهم السلام آتش  
نیکو در خود را زهره او داران و دوستان ایشان میدادند نقل کرد که ابلیس در فلان جزیره در  
ظان در کایم که مرثیه میگفت شعر شفیع الی اهل العبادان لم یکنوا الا امنی شفیع  
الشی شفیع الیهم شفیع الحسین شفیع الحسن شفیع الحسن شفیع فرجها قضی علیها آله المنین  
یوسف شفیع کنان من یوسف خدایتان را آید و اگر چه شفاعت نمیکنند و اگر ایشان شفیع  
نافذ مانده و گناهکار خود را نمیسکند که او را شفیع توان ساخت امید شفاعت از تو آنها  
داشت غیر از ایشان پس یک یک از افعال ایشان کرده میگفت که شفیع منبر الله رسول الله  
صلی الله علیه و آله و بعد از شفاعت کنند فرمود امیر المومنین عیسی بن ابیطالب است پس بران او  
امام حسن و امام حسین پس آنکه نفس خود را در عرض خود از انحراف نماند و کاهد نشد بگری که او در  
تعالی عصمت و طهارت و پاکی او کو ابر داده در قرآن مجید و آیه مبارکه تطهیر را در شان او فرمود  
او نازکی ساخت جامع این احادیث و نقل این حکایت از ان حدیث بود از امام نقل گفته  
که عجیب ترین آنکه خلق الله تمام از ابلیس کفر او میترسند و او بختی تعالی بپناه میبرند و او و شوکرش  
از امیر مومنان علی بن ابیطالب میترسند و متوسل او میشوند بحجت عظمت شان او و بلند مکان  
او و کلمات او و سلام علیه و آله و اولاده و مجید در کتاب مستطاب علل شرایع که از صفات افضل  
الحقین ابن بابویه است بسند صحیح نقل شده که ابلیس را که از اقا و برادر استیفا که امیر المومنین را  
بد میگفتند و بخت او مشغول بودند با بخت ایشان زد که تا که فرخشان دنیا و دین آخرت  
منصب شایسته بنده کردم حق تعالی را و قوم جان دوازده هزار سال و بعد از قنای جان  
شکوه کردم از تنهایی و دینار بوند و مثل اعدت در آنجا ایجاد حق مشغول  
بودم در بیان ملائکه میسر مردم در آن آتش دیدم که نور شمعشان بر ملائکه ظاهر شد هم  
او را سجده کردند و در حیرت بودند که آیا این نور کلام ملائکه مقرب یا انبیا و رسل است

که از جانب الله می رسد که باید آن روز ملک مقرب را از پیشانی علی بن ابیطالب بکشند این روز نیز  
ملک مقرب را از پیشانی بکشند و بر سران علی بن ابیطالب است و این بر شاخه او را جدا میکنند  
و از جراح از جبهه از این عباس و بر او است که اگر کسی از اوایل از عبد الله از علی بن ابیطالب بکشد  
حکایتی با سواد خود از این عباس نقل کرده اند و اینها هم از اهل سنت و جماعت اند و این ابو یوسف  
در کتاب اشعری از روایت اهل سنت از ابن عباس نقل نموده که گفت رسول خدا علیه السلام از علی بن ابیطالب و بر او  
خاندن کشته بود و من در وقت اینان بودم که شخصی کعبه و صورت خیل از طرف کن میانه می پاشید و رسول الله  
صلی الله علیه و آله باو گفت لعنت بر تو باد و علی علیه السلام گفت رسول الله این کیست فرمود که ایاب این را شناس  
این ابیسیس است پس علی علیه السلام بر حسب غلظت و پشانی او را گرفته بر زمین زده گفت یا رسول من این را  
می کشم پس رسول الله گفت ایاب که او را حملت داده اند تا در وقت پس علی او را کشته و بر او  
گفت ایاب ترا این می دم در او دوشنبه تو در شنبه نه اقامت است که هیچ نیست که ترا دشمن دارد و الا  
آنکس در نطفه او شکست می دم و فرزند او از نطفه من و او هم بر سره خاک می خورند و در قرآن مجید فرموده و شاکرم  
فر الا و الاله و انبی رسول الله صلی الله علیه و آله دست از بر دشت و از غنیمت و آخر ام الکلت نزد  
الله تعالی آنکه در کتب الله اسمها نام او در هر کتابی نامش ذکر بوده و در آسمانی او را نیز خوانده  
اند ملک تا قیام قیامت خواهند خواند و آنچه در کتاب تطاب کلین ذکر است و از امام جعفر صادق علیه السلام  
منقول که در ماه مبارک رمضان هر روز از حضرت آدم و نوح که افطار کرده بودند و روزه را عود و نوافل  
پرسید که شما از یو دیدن گفتی از خود که از لغات را دیده گفتی ما هم مسلمانییم پرسید که شما را کوفت و عسر است  
که سبب روزه گرفتن باشد گفتی از خود که شما را کوفت و عسر است پرسید که شما را کوفت و عسر است  
چرا شما سیم اما هر را دیده ایم خطاب با ایشان که اگر او از غنیمت رسول الله که در غنیمت و الا غنیمت  
قبول کردند پس فرمودند و در وقت اینان از او جدا کردند پس هر روز از یو دیدن گفتی از خود که شما را کوفت و عسر است  
و آنچه از حضرت آمده گفته ای چه بجهت خود که در دین خود را احداث کرد فرمود که شما را کوفت و عسر است  
و بآن صفت آیات و علامات که بر سر علی السلام نازل شده بود که نمیدانید که بنزد یوشع بن نون آورده

بنده از وفات جسی حور که اقوام بنوت موسی میگرداند آن وحی موسی آن محمد ابراهیم طریق ملک که گفته  
 شد که او نیز هم که چنین بود که در مجلسی آن جناب در حجب خود نوشته بر آورد و دست آنحضرت داد پس چون  
 آنرا گشود و نظرش بر آن نوشته افتاد که بگفت آن شخص بر سینه که ای پسر اطلب بر او چه بگریه و آواز  
 فرمود که نام خود را درین کتاب دیدم که ثبت بود کهستم بر سینه که بمن بخاک نام تو که هست پس حضرت  
 اسم پاک خود را که ایلیا بود با خود گفت و گفت که نام منست که در توبه پشیمانند که دست آنرا بقبله من یا تمام  
 با نای سلطان شده و گفته شد که منی رسول الله صلا و تحف فرمود که در خدای که او در میخانه ابرار با خود و من  
 نزد او از فراموشان نموده ام و رسول خدا در زیر خیمه در دفتر آنحضرت را او داده و این نمود فرمود که ایلیا  
 این در کتاب خود دیده اند که آنکس که بر این غایب آمده است و حاجت این نام او ایلیاست و این بگویم که  
 نای نام خود را که بگویم و دست تو بطور مرید افتاد الله نام آنحضرت در زبور او را یاد و گفت شمس حر العین و در  
 صف ابراهیم خلیل و در انجیل بر یاد و در اسمان شامیل و در زمین جمیع اهل بر لوح قدیم بر قدم مصمم و در لوح  
 معین و عبرانی مقاطیسی و بر یانی فرجیل و در قرآن علی و در دعوی و در زنده نگردد و در هر یک از این  
 فریق و در صقلاب بیرونی و در فرس قیود و در ترک رای و در خزیر و در حبش تبریک و در میان  
 جبین و در فلاسف یوشع و عند الکلمه نو دی عند الشیاطین و در عند المشرکین موت الا حوز و در نشان  
 سحابی است و صاحب کتاب انوار آورده که آنحضرت را در کتابهای آسمانی سفید نام است و زیاده  
 هم گفته اند حتی آنکه مشهور است که خدای تعالی هزار و یک نام است و رسول را صلی الله علیه و آله از نام و آن حضرت  
 را انصاف و نود و نه و بعضی از القاب و کنای او علیه السلام در اول کتاب مذکور شده و بعضی القاب او را نیز  
 در حرف جمعیان نموده اند و در هر حرف از القاب بسیار ذکر کرده مثلاً در الف امام اهل الدین و در جیم جامع  
 الکملات و در شین شمس الضحی و در کاف کشف الکرب و در میم مصباح الابرار و در خاف ظفر الابرار  
 نه این که میگویم در مناقب و کشف الغم و آنرا که کتب مصنف در بیان فضایل آنحضرت مطهر است  
 اگر کسی خواهد با آنها رجوع نماید و از فضایل و کرامات مخصوصه با آنحضرت این که در روز قیامت حق تعالی  
 او را بفضیلتی جز مخصوصی گردانیده که دیگر از اینست اولاً اینکه خطیب خدا در روز اهل است